بها ۲۵ تومان

دنیای سخن

۱۳
آبان ماه ۱۳۶۶

گفت‌وگویی با «سیمین بهبهانی»

«برای که می‌نویسیم؟» جواد مجابی

مصاحبه با ۷ فیلمساز نامی درباره:
سینما در سال ۲۰۰۱

معرفی برندگان جوایز هفتاد و سومین دوره اسکار

ساختار تاثیرپذیری در شعر حافظ

کامپیوتر و کشورهای جهان سوم

حیوانات آینده

شعری از «رضا براهنی»

مدرسه، کتاب، زمزمه معلم

بی پناه

فیلمی از: علیرضا داودنژاد

مدیر فیلمبرداری:
محسن ذوالانوار

موسیقی متن:
محمدرضا علیقلی

مدیر تولید:
ایرج مطلبی

فریماه فرجامی
عبدالرضا اکبری
مصطفی طاری

پری امیرحمزه
منوچهر افسری
فریده دریامجد
علی سازگار

رنگی - وایداایسکوپ

پخش از: پیمان فیلم

پدیدآورنده خودسال: رضا داودنژاد

بسم الله

۱۳

برای که می‌نویسیم؟ جواد مجابی	٤	
ساختار تاثیر پذیری در شعر حافظ رضا براهنی	٦	
گفت‌وگو با سیمین بهبهانی	۱۰	
سپهری، چهره‌بی‌دیگر محمد مختاری	۱٤	
پل‌والری، مظهر شاعران	۱۷	
ریشه‌های زیستن (قصه) پری صابری	۱۸	
برای چه می‌نویسید؟	۲۲	
سینمای قرن بیست و یکم	۲٦	
مرگ براثر خفگی ترجمه مهدی سحابی	۳۸	
شعر برشت، سوگنامه دوران ما فرامرز سلیمانی	٤۲	
کاریکاتور چند چهره‌ای غلامعلی لطیفی	٥۰	
حیوانات آینده	٥٦	

ناشر و مدیراجرایی: نصرت‌الله محمودی

گفت‌و شنودی با سیمین بهبهانی،

دنیای سخن

فرهنگی، اجتماعی، علمی
صاحب امتیاز و مدیرمسئول
شمس‌الدین صولتی دهکردی
زیر نظر شورای نویسندگان

حروفچینی و چاپ رنگی: مازگرافیک
چاپ: ایران‌چاپ (اطلاعات) ۳۳۸۱

صندوق‌پستی صاحب امتیاز ومدیر مسئول:
٤٤٥۹ — ۱٤۱٥٥
نشانی دفتر شورای نویسندگان و نشر:
تهران. بلوار کشاورز. خیابان شهید علیرضا دانشی. شماره ٦۷ طبقه سوم تلفن ٦٥۳۸٤۰ — کد پستی ۱٤۱٥٦

توجه: شورای نویسندگان در رد یاقبول، حک واصلاح مطالب ارسالی آزاد استو مطالب رسیده‌باز گردانده‌نمیشود. مسئولیت هر نوشته‌ای که در مجله میاید با نویسنده آن‌است.

***در این دهه مردم به اوج حساسیتی مطلوب رسیده‌اند، خود رادر انقلاب،درجنگ‌تحمیل‌شده، در دگرگونیهای**

برای‌که می‌نویسیم؟

جواد مجابی

قلمزن (شاعر ، نویسنده ، روزنامه‌نگار، پژوهشگر...) اگر نه همیشه ، گهگاه ازخویش می‌پرسد : «برای چه کسانی می‌نویسد ؟» ساده‌ترین پاسخها ، اینها هستند : برای دلم ،برای همفکرانم، برای مردم، برای وطنم ، روزگارم یا برای تمامی دنیا . اما اگر گرفتار پاسخهای از پیش آماده، نباشیم، کار آسان نیست، چرا که بسیاری از ما قلمزنان — حتی اگر دانسته باشیم برای چه می‌نویسیم — نمی‌دانیم که برای چه‌کسانی می‌نویسیم ، اثر مابه دست چه فردیا گروهی می‌رسد و آیا آنان خواستار اثر ما هستند یا نه ؟ این مشکل در کشورهای جهان سوم، شکلی مبهمتر می‌گیرد، چون دیدن چهره‌ی کسانی که خواننده‌ی اثرتو، داورتو ، همدل یا برابرتوهستند، سخت دشوار است.

در این ملك، شمار خوانندگان آثار چاپی احتمالا به پانصد هزار نفرمی‌رسند، جمع تیراژ روزنامه‌ها و کتابهای توزیع شده ، این رقم را به‌دست می‌دهد.

آنها با استفاده از رسانه‌های کتبی ، می خواهند بدانند اکنون در اینجا و در دنیا چه خبراست. این‌مخاطبان نیم میلیونی، گرایشهای گوناگونی در زمینه‌ی خواندن دارند . طیفی از ساده‌ترین اخبار روزنامه‌ها تا مشکلترین متون پژوهشی، محیط دایره‌ی ذوقیات آنان را ترسیم می‌کند.

دراین میان ، رمان ، شعر ، پژوهشهای علوم انسانی، خوانندگانی بین سه‌تا سی‌هزار نفر رابه خود جلب می‌کند.تیراژ سه هزار تائیش سخت نومیدکننده و اسفبار است هرچند تیراژ سی‌هزارتائیش هم از ارتباطی سالم‌و وسیع‌نشان ندارد و از دایره‌ی مسدود خواص خبر می‌دهد.

این پرسش در هر دهه پاسخهای متفاوتی یافته است. در دهه‌ی بیست تا سی می‌گفتند: فقر برای کسی حال و حوصله‌باقی نگذاشته است، بیسوادی غوغا می‌کند ، استبداد وانواع ممنوعیت هست، اجانب مانع پیشرفتند .

در دهه‌ی سی تا چهل به نظر می‌رسید ارتباط کمابیش برقرار شده است، دوره‌ی شکوفایی نثر (شعر، قصه، مقاله، کتاب) آغاز شده‌بودگرچه مضمون غالب داستانها ، شعرها، مرثیه‌سرایی در سوگ شکستی بودکه سرایندگان وتصویرگران آنرا ، ابدی به نظر می‌آوردند.

درپایان آن دهه شرایط اجتماعی سمت تحول را نشان می‌داد اما پاره‌ای ازشاعران نازك‌نارنجی دست از نوحه‌سرایی برنمی‌داشتند که هنوز هم برنداشته‌اند. در دهه‌ی پنجاه آماس اقتصادی با شگفتی فرهنگی همراه نیست ، رعدهایی‌که در اعماق نطفه می‌بندد ، گهگاه پژواکی در سطح دارد اما در عرصه‌ی آفرینشهای هنری بازتاب دهندگان گویی نقل سامعه گرفته‌اند. هنوز می‌نالند .

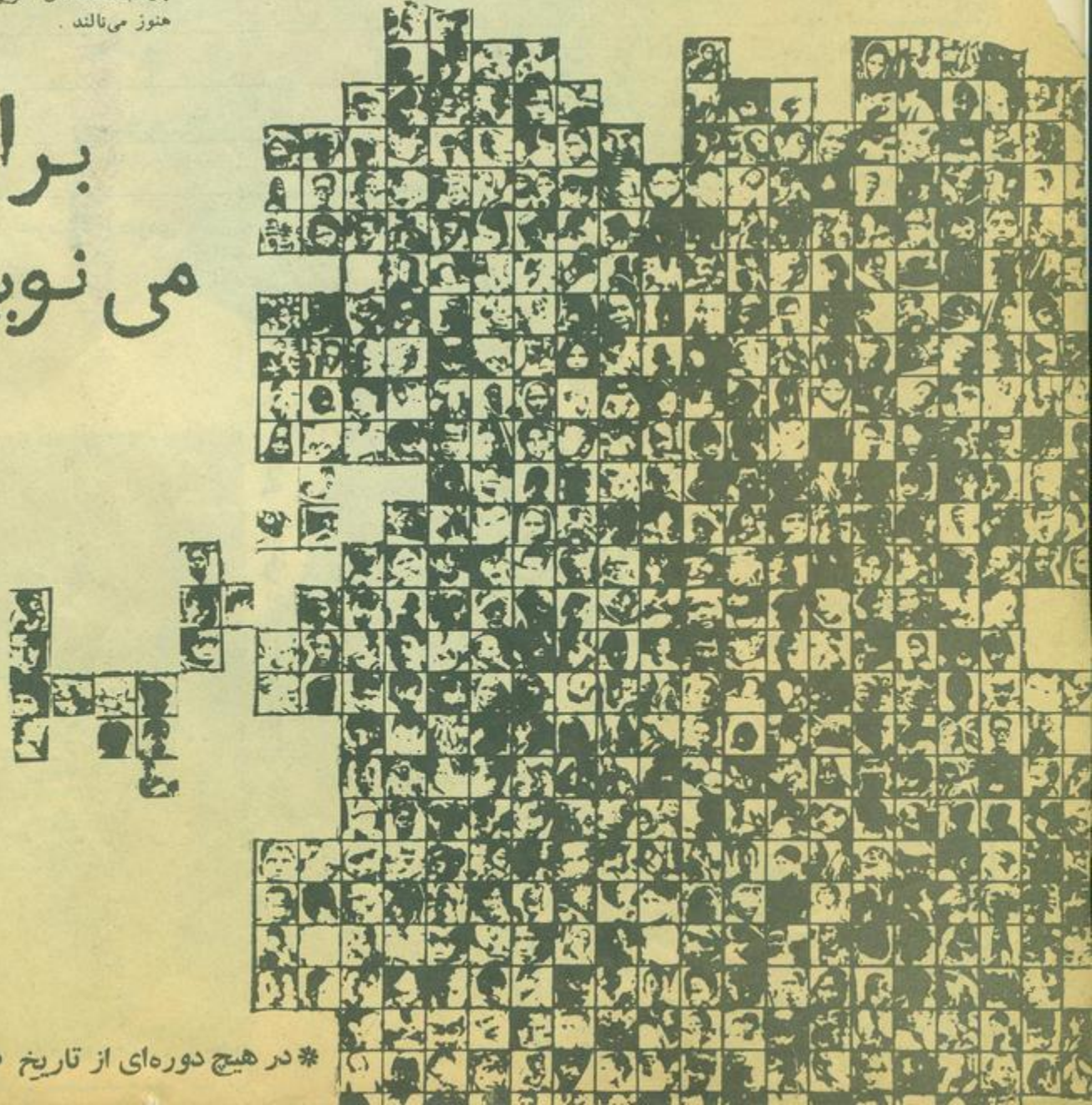

***در هیچ دوره‌ای از تاریخ مردم ، ایران چنین به**

پر شتاب آزموده‌اند. این آغاز عصر روشنگری ملت ماست.

گاهی شنیده می‌شود: «ما بیخود معطلیم»

مردم بیعلاقه‌اند آقا، این ملت طبق آمار رسمی، در سال فقط یك ثانیه مطالعه می‌کند.»

البته در همین ایام فرزانگانی هستند که برغم موانع ارتباط، باذهنیت خلاق خودجهت حرکات آینده را نوید می‌دهند هرچند روزگار بسیاری را امان نمی‌دهد که انقلاب را به چشم ببینند.

موانع پیام‌رسانی

نیروی پیام در حوزه‌ی کشورهای جهان سوم ، همواره با سدهایی چون ناداری عمومی، بیسوادی فراگیر، بحرانهای پیاپی سیاسی‌و اقتصادی فقدان یا انحراف سیاستهای فرهنگی وآموزشی،ودر سطح آفرینشگران،عدم امنیت شغلی، دخالتهای رواونارروا در کار نشر، رویروست، اما برغم همه دشواری‌ها، فرزانگان بسیاری از حوزه‌ی فرهنگی جهان‌سوم ثابت کرده‌اند که شرایط نامساعد پیرامون نمی‌تواند مانع ارتباط‌ناگزیرآفرینشگربا مخاطبانشان‌شود.

آنها آگاه از شرایط درون مرزی وبانگاه به پیشروی جهانی انسان معاصر ، چاره‌جوی مسایل جامعه‌ی خویشند.

قلمزن و اکثریت

واقعیت اینست که قلمزن تافته‌ی‌جدابافته نیست ، در عرصه‌ی همین کشور باهمین فرهنگ دراین شرایط که همه در آن رشد می‌کنندبار آمده است. با این تفاوت که در موقعیتی‌ویژه، قادر به درك بهتر و سریعتر مسایلی شده است ووظیفه دارد آن پیام را بادیگران ــ که دیرترك خود آنرا در می‌یافتند ــ درمیان‌نهد.

جمعی از اینان طلایه دارانند ، جاووشی خوان این قافله براه افتاده‌اند.

تسوبرای کارخود اجری و ارزشی نطلبیده بودی ، آنرا به عنوان وظیفه‌تلقی می‌کردی، بدان حرمت می‌نهادی، آگاه کردن مردم، با آنها پیش رفتن را تنها معنای‌ارزشمند زندگیت می‌دانستی، حتی زندگیت را هم‌درازای آن هدف والا به چیزی نمی‌گرفتی، تو می‌دانستی که سوراسرافیل را برای چه طناب انداختند ، عشقی را برای چه ترور کردند، دهان فرخی، را برای چه دوختند ، چرا آل‌احمد دقمرگ شد ، چرا هدایت خودکشی کرد، چرا شریعتی در غربت جان باخت. تومی دیدی که زندگی دهخدا ، نیما ، پورداود و مانند آنان هرروزش از نظر تحمل شرایط حاکم، دشوارتر از مرگ بوده است

انصاف و داوری

انسان باید در موقعیت سنجیده شود، چه به صورت فرد، چه در هیئت جامعه باشد. اینکه بگوییم فلان نویسنده به وظایف خود درست عمل نکرده است بدون اینکه شرایط زیست‌و امکان فعالیت او، را مشخص کنیم تنها به قاضی‌رفتن است،درهمین حکم‌است اگربخواهیم مخاطبان نویسنده را بدون توجه به ساخت اجتماعی ، بافتهای موجود فرهنگی ، سیاسی، شرایط حاکم برآنها مورداعتاب یامرحمت‌قرار دهیم. اوضاع موجود هرجامعه شرایطش رابر فرد، گروه، نسلهای‌پیاپی دیکته‌می‌کند، ودراین گیرودار قلمزن سهم عمده دارد ، او باید سمت وسوی جریانهای متعالی جامعه و آرزوهای اکثونیان را بشناسد، با تفکر مستمر در کاراانسان وجامعه، نظامهای همگن توسعه را بازشناسد،با تکیه برشناخت تاریخی حافظه‌ی جمعی مردم، هویت ملی ، دستاوردهای تاریخی را در مسیر تکامل‌انسان وجامعه،ترسیم کند. قلمزن بخاطر درگیری ذهنی دایمی‌اش با مسایل انسان معاصر، با مردم جامعه خویش سپس باتمامی انسانها، پیوندی زنده ومتعالی دارد .

اکنون وضعیت تازه‌ای پدید آمده است. انقلابی که از دهه‌ی پنجاه آغاز شده هنوز در دهه‌ی شصت با پویایی که نظیری راه های تکامل خودرا می‌جوید. در این دوران‌انقلابی، همه‌چیز در حال شدن است،مردم در تلاطمند، شکها، یقینها، داوری‌های شتابزده ، تاملات تاریخنگر، عصبانیاو ایمانها همه‌جابژوالدارد. در پیش چشم نسل دیروز، ارزشهای دیروزین فرو می‌ریزد ، آدمها ، حزبها، نظامها، نامها و نمادها، سقوط می‌کنند ، ارزشهای دیگری سر برمی‌آورند، خود را می‌شناسانند ودر معرض داوری قرار می‌گیرند.

مردم در رویارویی با شرایط نوپدیداز خود و از دیگران می‌پرسند : چه شده است؟ چه خواهد شد ؟ در این دهه مردم به اوج حساسیتی مطلوب رسیده‌اند، در معرض‌تغییرات تاریخساز هستند، آنان خود را در انقلاب،در جنگ تحمیل شده، دگرگونیهای پرشتاب آزموده‌اند . تغییری شگرف در وجدان‌توده خلجان دارد، این آغازعصرروشنگری‌ملت‌ماست. وظیفه اصلی قلمزن بازشناسی چندوچون این عصراست. اوباید تمامی تلاطمهای روحی،مادی این‌جامعهٔ انقلابی را بشناسد و بشناساند. سهم فرزانگان ، فرزندان این ملت، شناختن ابعاد واقعی این‌دوره، فهم‌عرقریزان مردم یك‌عصردر بدست گرفتن سرنوشت‌خود و شیوه‌ای‌رسیدن‌به که آرزوهای جمعی می‌تواند باشد.

تاریخ داوربیرحمی است مبادا که روزی برقلم او چنین رود که فرزانگان آن عصر،خود شیفته یاخودباخته‌بودند،درك‌درستی ازجریانهای ژرف جامعه نداشتند، فهمشان در سطح وقایع روزمرمشکلی‌احساساتی ومنفعت‌جویانه‌داشت،آنان از مردم جداافتاده بودند ، به تفنن های زیبا شناختی وتجمل‌های ذوقی دل‌خوش کرده بودند. در هیچ دوره‌ای از تاریخ ایران،مردم چنین به تمامی‌به میدان شور و شعورنتاخته و چنین حساسیت شگرفی نسبت به سرنوشت‌امروز وفردای خود بروز نداده‌اند.

مردوزن می‌پرسند،می طلبند ، می‌اندیشند می‌آزمایند. دراین عرصه‌هرکه از جنبش‌تاریخی مردم واپس بماند چه سیاستگر چه قلمزن ،چه آموزگار و هرکس دیگر، نامش از سیاهه‌ی تاریخ خط خواهد خورد.

برغم تمام مشکلاتی که روزگار پیش می‌آورد، فرزانه، اعتدال و خردمندی خودرا از دست نمی‌گذارد ، از خود فراتر می‌رود به مردم‌و سرنوشت‌آنان می‌پیوندد و با آنان گره می‌خورد، تا چون مردم ، زنده، پویا و ابدی بماند .

برای که درچه وضعیتی؟

هنوز سئوال مطرح شده در سطرنخستین به قوت‌خود باقیست‌و پاسخی‌در خورنیافته‌است.

البته می‌توان پاسخی کلی بدان داد که برای مردم وجامعه می‌نویسیم اما در عمل چه پیش می‌آید،تیراژها برای‌قلمزن واقعیتی‌تهدید کننده می‌شوند اما ناامید کننده هرگز!

براستی آیا برای شاعران ، نویسندگاز اندیشمندان، آن چند هزار نفرمعدود همیشگی می‌نوشتیم ؟آیا نوشته‌ی ما گرهی از ذهن آن معدنکار خسته ، آن برزگر آفتاب‌سوخته، آن کارگر در صف ایستاده، آن روستایی بی‌آب و بی خاك می‌گشود؟آیانوسوادان و کسوادان حتی باسوادان برای درك نوشته های ماتوجهی وحوصله‌ای نشان می‌دادند، نوشته‌ی‌ما پاسخی به پرسشهای واقعی حیات آنها بود؟ آیاپیام مابه‌آن پانصد هزار نفر که می‌خواهند بخوانند و بیشتر بدانند خواهدرسید؟ و اگرپرسد آنان بازتاب رنجها، عشقها، آرزوها و زندگی واقعیشان را در آن آثار خواهند دید؟ دراین نوشته فقط شرایط نوشتن را طرح کرده‌ام. اما شرایط حاکم برجهان سوم قلمزنان را از ادامه وظیفه‌شان که روشنگری‌وعدلی است‌بازنداشته است ونمی دارد. در هرجا که ملتی بیدار در کار پیشروی برجاده های آزادی و استقلال است ، قلمزنان باپیمانی برلب نیامده‌اما بجان پذیرفته، برآنندتابرای‌همیشه در ژرفای‌حرکات میهن‌وجامعه بیانگر آرزوهای‌مردم برای‌ساختن کشورهایی آزاد وآباد وجهانی پراز تفاهم باشند

تمامی به میدان شور و شعورنتاخته و چنین حساسیت شگرفی نسبت به‌سرنوشت امروز و فردای‌خودبروزنداده‌اند ۵

ساختار تاثیرپذیری در شعر حافظ

حافظ ،
رساله‌ای از
رضابراهنی

برای بیان شیوهٔ حافظ در نوع استفاده اززبان دیگران بهتر است از یك‌بیان فلسفی استفاده کنیم: «لوکرتیوس» می‌نویسد:

وقتی که اتمها تحت تأثیر سنگینی‌خود در فضای خالی مستقیماً به سوی‌پایین حرکت می‌کنند، در زمانهاو مکانهای کاملا نامعلوم، کمی از مسیر خودانحراف حاصل می‌کنندو این انحراف کفایت می‌کند که ما آنرا نوعی تغییرمسیر بدانیم. اگربخاطراین انحرافمسیر نبود، همه‌چیز مثل قطره‌های باران از پرتگاه فضا رو به پایین سقوط می‌کرد. هیچ تصادمی صورت نمی‌گرفت وهیچ برخورد اتم بااتم آفریده نمی‌شد. بدین ترتیب طبیعت نمی‌توانست چیزی بوجود آورد.

ولی همین واقعیت که خود مغز دارای الزامی درونی نیست تا هر عمل آن را تعیین کند و آن را مجبورکندکه در انفعالی ناگزیر رنج بکشد ـ باری این، بسبب انحراف‌کوچك وناچیز اتمها درزمان ومکانی نامعلوم است.

مادراین‌جا بر روی آن عبارت «انحراف ناچیز» و یا خود همان انحراف تکیه خواهیم کرد. خواجوی کرمانی غزلی‌دارد با مطلع: «چوعکس روی تو در ساغر شراب افتاد /چه جای تاب که آتش در آفتاب افتاد.» که در آن بیتی است که مورد نظر ما برای‌ادامهٔ بحث است: «خدنگ چشم‌تو در جان خاص‌و عام نشست/کمندزلف‌تو در حلق شیخ و شاب افتاد.» سعدی بیت بسیار معروفی دارد که ضرب‌المثل شده است: «تونیکی‌میکن‌ودردجله انداز / که ایزددر بیابانت دهد باز.» کمال‌الدین اسماعیل‌بیتی دارد:«بر آب‌چشمش رحمت کن‌و مبرآبش / که‌گفته‌اند نکویی‌کن ودرآب انداز.»[۲] بیتهای مشابهی‌از ویس‌ورامین و آثار ابوالفضل هروی هم نقل شده‌است و شاید بتوان در شاعران دیگر مسبوق به عصر حافظ مثالهای دیگری نیز پیدا کرد. مولوی نیز بیتی دارد که می‌گوید: «چوشب‌به خلوت معراج تومشرف‌شد / به‌آفتاب نظرمی‌کند به‌صد خواری.» که بیت بسیارزیبایی است و حتی عمیق‌تر از مثالی است که از حافظ خواهیم آورد،ولی‌فعلا کاری به سطح برداشت نداریم. به نوع تقارنهاو زبان‌کارداریم. حافظ‌می‌گوید:

بیاو کشتی مادر شط شراب انداز
غریووولوله در جان‌شیخ‌وشاب انداز
مرا به کشتی باده درافکن ای‌ساقی
که گفته‌اند نکویی کن و درآب انداز
زکوی میکده برگشته‌ام زراه خطا
مرا دگر زکرم با ره صواب انداز
بیار زان می‌گلرنگ مشکبوجامی
شرار رشك‌و حسد در دل گلاب انداز
اگر چه مست‌وخرابی تونیزلطفی کن
نظربرین دل‌سرگشتهٔ خراب انداز
به نیمشب اگرت آفتاب می‌باید
زروی دختر گلچهرز نقاب‌انداز
مهل‌که روز وفاتم‌به خاك بسپارند
مرا به میکده بر درخم شراب انداز
زجورچرخ چوحافظ به جان رسیدلت
به سوی دیو محن ناوك شهاب انداز

می‌بینیم که «شیخ‌وشاب» خواجو بصورت یك‌اتم به‌سوی حافظ‌سقوط‌کرده است،وهمچنین «تونیکی میکن و در دجله انداز / که ایزد در بیابانت دهدباز» سعدی ؛ و «که‌گفته‌اند نکویی کن و در آب‌انداز» کمال‌الدین‌اسماعیل. اینهاهمه همان اتمهای«لوکرتیوس» هستندکه به سوی پایین در حرکتند. برای آنکه تشکلی دیگر در طبیعت زبان صورت بگیرد، لازم‌است اینها در سیر حرکت خود به پایین ، انحرافی ناچیز از مسیر خود پیدا کنند و با هم‌درجایی تصادم کنند، وشاعری که غزلش در محل‌تصادم آنها با یکدیگر موضع گرفته است، آنها رادر مکجا جمع کند و بعد غزل خودش را دوباره در آن سقوط آزاد رها کند تاآن نیز به‌نوبهٔ خود درآینده، هنگام سقوط دستخوش انحرافی ناچیز بشود وچیز دیگری در طبیعت زبان، از تصادم اینها بوجودبیاید. یعنی‌یك شاعر،تاجایی سقوط آزاد می‌کند، به حرکت خود ادامه می‌دهد،و بعد تن به انحراف مسیر می‌دهد.در مقطع آن انحرافمسیر، شاعر دیگری ایستاده است. آنچه‌دربارهٔ حافظ در این رابطه می‌توان گفت‌این‌است که‌حافظ‌همهٔ‌آن انحرافهای ساده وناچیز رابه سود زبان شعر خود مصادره می‌کند. مثلا سعدی می‌گوید: «تونیکی میکن ودر دجله‌انداز/ که‌ایزد دربیابانت دهد باز»، حافظ با موازین شعری خود با آن روبرو می‌شود. سعدی را از موضع پند واندرز جاکن می‌کند وبه رغم اینکه مصرع« که گفته‌اند نکویی کن‌و درآب‌انداز» متعلق‌به کمال‌الدین اسماعیل است، باقرار دادن آن در قرینه‌ای دیگر، از آن سلب معنی باعتبار معانی سعدی و کمال‌الدین اسماعیل می‌کند، وفضایی ایجاد می‌کند که‌درآن معنا کلا متعلق به تشکلات عام ذهن حافظ است. حافظ، بیت سعدی ،مصرع

کمال‌الدین اسماعیل ، وبیتهای دیگران را فقط تادم در «میکده»می‌برد و باهمان‌انحراف ناچیز، همه را سوارآن «کشتی‌باده» می‌کند و کشتی باده‌رادرآب می‌اندازد، وآنگاه‌مجموعهٔ استعاره های موجود در این شعر در ارتباط با می ومیکده‌و استعاره‌ها ونمادهای سایرشعرها ناگهان معنی پیدا می‌کنندو، مصرعها، تعابیر وابیات گرفته شده از دیگران فقط در چارچوب تلقی حافظ از جهان هستی مفهوم پیدا می‌کنند.

می‌توان این‌تفسیر ازنحوهٔ پیدایش‌زبان‌شعر را به نکته‌ای که قبلا در تفسیر از نوشتهٔ «ایزوتسو» بیان‌کردیم ،اضافه‌کنیم‌وبه‌جامعیتی از تلقی هستی‌و شعرمبتنی‌برهستی‌دست‌پیداکنیم. به همان صورت که آلهه طرد می‌شوند تا «الله» بعنوان صورت کامل یك «اله» باقی بماند، بهمان صورت که کودکان‌می‌میرند تا موسی نیرویی برتر از فرعون پیداکند،به همان صورت که نسل دیوها منقرض می‌شود (حافظدر همین غزل «به سوی دیو محن ناوك شهاب» می‌اندازد) تااهورا چهرهٔ درخشان‌خود را پیداکند، بیتها وتعبیرات ومصرعهای‌گرفته شده ازسایر شاعران،معانی،کنایات، موسیقیها، ردیفها و قافیه‌ها ، وروابط صوری‌و بطنی‌خود رادرپای شعر حافظ قربانی می‌کنند تاخدای شعر حافظ حاکمیت بلا منازع خود را باتشکیل منظومه‌ای در خود و برای‌خود، جامع ومانع‌و کامل اعلام کند.

یعنی دوباره می‌توان، در همین حوزهٔ زبان هم، برگشت به چارچوب فلسفهٔ هستی: رابطهٔ بین‌بیت ماقبل‌آخر وبیت آخر غزل‌اول دیوان حافظ. منصور که‌اناالحق‌گفته، درواقع هنوز می‌دانسته‌است چه می‌گوید و هنوز بطور کامل از اندیشه‌ای تقسیم شده، اندیشه‌ای مبتنی برمن وتو ومن‌و حق، جدا نشده بود: بهمین دلیل کارش‌به‌بدنامی کشید. حافظ در این‌بیت نقاب منصور اناالحق‌گورا برچهره می‌زند. «گفت آن یار کزوگشت سردار بلند / جرمش این بود که اسرار هویدا می‌کرد»،حافظ بر این قضیه وقوف دارد.کسی‌که‌بداند که حق‌است آن را برزبان نمی‌آورد، به‌دلیل اینکه کسی که فرامی‌رود دیگر برنمی‌گردد، به دلیل‌اینکه درآن سوها زبانی دیگر وجود دارد که‌آن‌زبان بیخودی است. نیکی،از نوعی که سعدی ازآن سخن می‌گوید، این‌زمانی و این مکانی است. اگر حافظ رند است، به این دلیل است‌که‌یك چیز بظاهر درست را برمی‌دارد، دخالتی عمقی وبطنی درآن می‌کند و نیکی صوری را ازخط سادهٔ سقوط عمودی آن منحرف می‌کند،وآن‌را به سوی آن بیخودی، که در آن نیکی کردن به معنای‌مألوف ومأنوسش عاری ازمفهوم است، می‌راند. «کشتی باده»، «شط شراب» همه‌در خدمت «حضوری» هستند که حافظ باید پیدا کند.بیت سعدی می‌شود از نظر ساختی اناالحقی که حافظ برای گفتن شعر خودکه شعرحق است باید، از آن‌بگذرد ، به همان‌صورت که الله ازآلهه واهوراازدیوهاگذشته‌اند .شعر دیگران کفرحافظ‌می‌شود. گاهی‌بیتی که درآن حافظ به دیگران اشاره می‌کند، کفردین‌بیت بعدی می‌شود. ما به این ساخت بظاهر ساده، ولی عمیقاًمتنوع وپیچیده درساخت شعرحافظ، باید وقوف کامل داشته باشیم .

در واقع وقتی که‌حافظ می‌گوید: «مستی عشق نیست در سرتو /روکه‌توهست‌آب‌انگوری» بصراحت این نکته رابیان‌می‌کند.حتی اگرکسی بخواهد مست آن آب انگور شود، اگر مستی عشق درسرش نباشد ، درواقع بصورت‌یك‌مست صوری باقی می‌ماند. مستی از نوعی که‌حافظ می‌خواهد ارتباط با «من‌پیش از من» داردکه «دیگری در کنارمن»، خضرپاپیرمغان راهنمای او هستند.در واقع مستی‌آب انگور، کفر دینی است که مستی عشق تجلی آن‌است. ساخت همان ساخت اصنام در برابر الله است . همهٔ شاعران پیش‌از حافظ،اصنامی هستندکه‌به محض رسیدن به آستان غزل حافظ سحرشان باطل می‌شود. خود حافظ درخشان‌ترین بیتهایش‌رادر این رابطه سروده‌است : «فیض‌روح‌القدس‌ارباز مدد فرماید / دیگران هم بکنندآنچه مسیحا می‌کرد.» و در یکی دو بیت‌قبل از این‌بیت‌در همان غزل ، عملا و بصراحت‌حکایت از آن «روز» می‌کند که‌در آن عهد حافظ باجانان بسته شده است: «گفتم این جام جهان بین به توکی داد حکیم/ گفت‌آن‌روزکه این‌گنبد مینا می‌کرد. » می‌دانیم‌که‌آن جام درزندگی اسکندر هم‌هست، درشعرخاقانی هم‌هست، اشاره‌به آن دربسیاری از اسطوره های باستانی وقصه های فولکلوریك‌هم‌هست ،ولی حافظ همهٔ‌آنها را جمع می‌کند و به آنها جا معیتی می‌دهدکه در هیچکدام ازآنها جزء به جزء نیست.

حافظ آن اجزاءرا قربانی کل یك منظومهٔ کامل هستی می‌کند. «جام‌جهان‌بین» «روز» و«گنبدمینا»، هرسه‌بانورسروکاردارند و «خدا گفت روشنایی‌بشودو روشنایی شد.» بین شعر شدن ، بینش جهانی، روشنایی‌روز،و روشنایی آسمان ، نه تنهاقرابت مطلق ، بل همتایی مطلق هست. همه یکی هستند.

با اشاره به سایر شاعران درارتباط باحافظ ما می‌توانیم این قضیه را روشن تر بکنیم.

می‌دانیم که هر مصرع غزل اول دیوان از چهار«مفاعیلن»تشکیل شده‌است. ومی‌دانیم که قصیدهٔ زیبایی‌که‌ازمنوچهری بررسی‌کردیم، از دومفاعیلن ویك مفاعی (یافعولن) تشکیل شده است. نظر من این است که‌حافظ از چند لحاظ به‌قصیدهٔ منوچهری نظرداشته‌است.برای آنکه بدانیم‌که یك‌شاعرمتأخربه‌یك‌شاعرمتقدم‌نظر داشته است یا نه ،بایدبتوانیم دستگم صورت ظاهری شعر یکی را به صورت ظاهری شعر آن دیگری تبدیل‌کنیم. این ترجمهٔ‌صوری شعر منوچهری به شعر حافظو شعر حافظ به شعر منوچهری عملی‌است. همهٔ «ها»های آخرابیات حافظ را حذف می‌کنیم. پایان ابیات شعرحافظ بصورت پایان شعر منوچهری درمی‌آید. با حذف «ها»ی هربیت ، معادل آن را از پایان مصرع اول هربیت هم‌حذف کنیم. یعنی شعر حافظ را اول باین صورت بخوانیم:

الایا ایهاالساقی ادرکأساً ونأول

که‌عشق‌آسان نمودااول‌ولی افتاد مشکل

به بوی‌نافه‌ای کآخرصبا زان طره‌بگشا

زتاب زلف مشکینش چه خون افتاد در دل

وزن‌مصرع‌می‌شود: مفاعیلن‌مفاعیلن‌مفاعیلن‌مفاعی (فعولن). حالا به اندازهٔ‌یك «مفاعیلن»ازهر کدام از مصرعها کم می‌کنیم: آنوقت‌شعربه‌این صورت درمی‌آید:

الا یا ایها الساقی ادر ول

که عشق آسان نمود اول‌ولی‌کل

به بوی نافه‌ای کآخر صبا زان

زتاب‌زلف مشکینش چه‌دردل

حالا دوبیت از شعر منوچهری رانقل کنیم:

الایا خیمگی، خیمه فرو هل

که‌پیشاهنگ بیرون شد زمنزل

تبیره زن بزد طبل نخستین

شتربانان همی بندند محمل

غزل‌حافظ هفت بیت دارد. پایان پنج‌بیت با پایان پنج‌بیت منوچهری یکی‌است. کلمات «مشکل»، «دل» «منزل»، «محمل» و «ساحل» در پایان هردو شعر تکرار می‌شوند، واگر مصرع اول ومصرع آخر شعر حافظرا که‌عربی هستندازنظر پایان‌بندی نادیده بگیریم. حافظ فقط یك‌کلمهٔ پایانی را شخصاً انتخاب کرده‌است : «محفل». البته‌جمع عربی‌این‌کلمه هم در شعر منوچهری قافیه قرار گرفته‌است.در شعر حافظ، به اعتبار استفاده از«ها»درآخر هربیت غزل، جمع فارسی «محفل» یعنی «محفلها»بکار رفته است. می‌بینیم‌که شعر حافظ از نظر وزنی، از نظر قافیه،و حتی از نظرروح عمومی کلمات ،قابل بازگشت‌به‌شعر منوچهری است

حالا نگاه کنید به‌بیت‌دوم شعر منوچهری «تبیره زن بزدطبل نخستین/شتربانان‌همی‌بندند محمل». ونگاه کنید به این بیت حافظ:

مرادرمنزل جانان چه امن عیش چون‌هردم

جرس فریاد می‌دارد که بربندید محملها

«جرس» را بردارید و جایش «تبیره» بگذارید: «فریاد می‌دارد» را بردارید وجایش «بزد» بگذارید، و «بربندیدمحملها» رابردارید و جایش «همی‌بندند محمل» بگذارید، مصرع ◁

باید دهها بیت منوچهری و امثال او فدای سر حافظ می‌شدند تا عبارت «امن‌عیش» بر زبان جاری شود.

حافظ را بابیت منوچهری بیان کرده‌اید، ولی چون مصرع حافظ به‌اندازهٔ یك «مفاعیلن» ویك «لن» ازمصرع منوچهری طولانی تر است، در واقع چهار «مفاعیلن» حافظ را به چهـــار «مفاعیلن» و دو «مفاعی» منوچهری تبدیـــل کرده‌اید . درواقع حافظ ، بیت منوچهری را با چهار «مفاعیلن» و دو «مفاعی»، در یك مصرع با چهار «مفاعیلن» تلخیص کرده است. این تلخیص در ادامهٔ انتقال همان ودایـــع و موارث کلامی وفرهنگی صورت گرفته است. ولی حافظدست به تلخیص دیگری‌هم می‌زند. انگار می‌خواهد پشت قصیدهٔ غرای خراسانی‌را با آن هفتادو سه‌بیتش در هفت بیت به خاك برساند. وتازه هفت‌بیت ازآن هفتاد ودوبیت بیشتر هم به نظر می‌آید.

برای روشن کردن این نکته نگاه‌کنیم به روح عمومی مصرع اول‌بیت چهارم : «مرادر منزل‌جانان چه‌امن‌عیش چون هردم» نظر من‌این است‌که بخشی از این روح‌عمومی عملا ازچند بیت قصیده منوچهری سرچشمه گرفته است.ولی پیش از اشاره به آن ابیات ، بهتر است ایـــن نکته را هم روشن کنیم که خود کلمهٔ«جرس» در شعر منوچهری‌آمده است. در واقع حافظ هنگام تلخیص‌دومصرع منوچهری بصورت‌مصرع دوم بیت چهارم ، مصرعهای مربوط به جرس منوچهری را هم در داخل همان مصرع خودش می‌گنجانید.این مصرعهاعبارتند از: «جـــرس دستان گوناگون همی زد / بـان عندلیبی از عنادل»... جرس مانندهٔ دو ترك زرین /معلق هردوتا زانوی بازل» پیش از این دومصرع، یك مصرع دیگرهم هست که مبین‌همان روحیه است: «به‌گوش من رسید آواز خلخال/ چو آواز جلاجل‌ازجلاجل». پس،باصدایی سروکار داریم‌که به گوشمان می‌رسد،به گوش‌منوچهری در کاروان بصورتی می‌رسد که به گوش حافظ از منوچهری رسیده‌است. حالا بیاییم‌به روحیهٔ عمومی‌آن مصرع‌اول بیت چهارم:

۱ نگارین منا برگرد و مگری
که‌کار عاشقان را نیست حـاصل
۲ زمانه حامل هجرست و لابد
نهدیك روز بار خویش حامل
۳ نگار من چوحال من چنین‌دید
ببارید از مژه باران وابل
٤ توگویی پلپل سوده به کف داشت
پراکنداز کف اندردیده پلپل
۵ بیامد اوفتان خیزان بر من
چنان مرغی که باشد نیم‌بسمل
٦ دوساعد راحمایل کردبرمن
فروآویخت از من چون حمایل
۷ مرا گفت ای ستمکاره به جانم
به‌کام حاسدم کـردی و عاذل
۸ چه‌دانم من که بازآیی‌تو یانه
بدانگاهی که باز آیدقوافل؟
۹ تراکامل همی دیدم بهر کار
ولیکن نیستی در عشق‌کامل
۱۰ حکیمان زمانه راست گفتند
که جاهل‌گردد اندر عشق ، عاقل
۱۱ نگار خویش را گفتم نگارا
نیم من در فنون عشق جاهل
۱۲ ولیکن اوستادان مجـرب
چنین گفتند درکتب اوایل
۱۳ که عاشق قدروصل‌آنگاه داند
که عاجز گردد ازهجران عاجل
۱٤ بدین زودی ندانستم که ما را
سفر باشد به عاجل یابه‌آجل
۱۵ ولیکن اتفاق آسمانـــی
کند تدبیر های مردباطل
۱٦ غریب‌از ماه والاتر نباشد
که‌روز و شب همی برد منازل
۱۷ چوبرگشت از من‌آن‌معشوق‌ممشوق
نهادم صابری راسنگ بردل
۱۸ نگه کردم‌به گرد کاروانگاه
به جای خیمه و جای‌رواحل
۱۹ نه وحشی دیدم آنجا ونه انسی
نه راکب دیدم‌آنجا و نه راجل
۲۰ نجیب خویش رادیدم به یك‌سو
چودیوی دست وپااندرسلاسل
۲۱ گشادم هر دو زانوبندش ازدست
چومرغی کش‌گشایند ازحبایل
۲۲ برآوردم زمامش تا بناگوش
فروهشتم هویدش تا به کاهل
۲۳ نشستم‌از برش چون عرش‌بلقیس
بجست او چون یکی عفریت‌هایل

کاری که حافظ کرده، این‌است‌که روح حاکم بر این نوزده بیت را در بیت «مرا در منزل جانان چه امن عیش چون هردم / جرس فریاد می‌دارد که بربندید محملها » خلاصه کرده است. به مفردات بیت نگاه کنید: ۱) من؛۲) منزل جانان؛۳) نبودن‌امن عیش؛٤) جرس؛۵) فـریاد برداشتن جـرس؛٦) بستن محملها . وقتی که بیت‌حافظ را در کنار قصیدهٔ منوچهری ، بویژه بیتهایی که هم‌اکنون نقل کردیم، بگذاریم، احساس می‌کنیم که حافظ نه تنها عـصارهٔ آن جدایی عاشق از مـعشوق، منوچهری از نگار، وبه راه‌افتادن ورفتن‌قافله رابیان‌کرده ، بلکه انگار وقتی منوچهری از معشوق جدا می‌شد تادنبال قافله به راه‌بیفتد، بعنوان شاهد این جداشدن، آن‌کنار ایستاده‌بود وتماشا می‌کرد و نبودن «امن‌عیش» رادرونی خود و درونی بیت خود می‌کرد.

ولی حافظ هنگام تلخیص‌همهٔ تشبیهات‌و استعارات و کنایات‌منوچهری دقیقاً از کانال وبستر همان ساختی می‌گذشت که پیش‌از این بدان اشاره کرده‌ایم. برای قوی ترشدن‌موسی باید هزاران کودك کشته می‌شدند، برای‌رسیدن به توحید، بتها باید نابودمی شدند ، و برای رسیدن به وحدت اصلی و جهان بینی واحد برای رسیدن به آن بیت‌واقعی که چکیدهٔ همهٔ عشقها، عیشها، جداییهاو حرکات عاشق‌ومعشوق وهجران وجدایی باشد ، باید دهـها بیـت منوچهری و امثال او فدای سر حافظ‌می‌شدند تا عبارت «امن عیش» بر زبان‌جاری شود.یعنی حافظاز نظربیان مطـلب در مقطع‌پیدایش‌قرار دارد.شعر منوچهری دهها‌صف‌ازهمان دعاهاست که حافظ آنها را به آستانهٔ میخانه می‌کشاند.

ولی‌گمان‌نرود که حافظ چیزی از قصیدهٔ منوچهری رادر پشت‌سرنگه می‌دارد.تصویردیگر شعرحافظ، «شب‌تاریك وبیم موج‌وگردابی‌چنین هائل /کجاداندحال ما سبکباران ساحلها»ست. منوچهری بیابان را در پیش رودارد واز آن می‌گذرد. حافظ شب تاریك‌و بیم موج ودریا را دارد و از آن سخن می‌گوید.منوچهری از بیابانی‌سخت وسرد که از بادش خون انسان افسرده می‌شود و بادش «طبع زهرقاتل»دارد، حرف‌می‌زند. حافظ از شب «تاریك‌وبیم‌موج‌و گردابی چنین هائل». اتفاقاً کلمه «هائل» یکی از قافیه‌های‌منوچهری است.زبان‌منوچهری درذهن حافظ مدام زنگ می‌زند، و وقتی که منوچهری سخن ازرسیدن‌به کاروان‌می‌گوید و بیت «رسیدم من فراز کاروان تنگ / چـو کشتی کورسد نزدیك ساحل» را می‌سرایـد، ناگهان انگار حافظ منوچهری را صدا می‌زند، انگاروقتی می‌گوید : «کجادانند حال مـا سبکباران ساحل‌ها »، عملا مخاطبش «عاشق» منوچهری است‌که مثل‌کشتی که به ساحل رسد، به کاروان رسیده است. «جرس» منوچهری امیدوار کننده است ، چرا که منوچهری‌از بیابان‌سخت وسرد عبورکرده، به کاروان‌رسیده است: «جرس دستان‌گوناگون همی‌زد/ بـان عندلیبی از عنادل .» وناگهان‌باید به یـك طرفةالعین فاصلهٔ زمانی بین منوچهری و حافظ را طی کنیم تابرسیم به‌آنجا که جرس‌دگرگون شده است.جرس دستخوش دگرگونی شده‌است:

دیگران قرعهٔ قسمت همه‌بر عیش زدند
دل غمدیدهٔ ما بود که هم برغم‌زد
جان علوی هوس چاه زنخدان تو داشت
دست درحلقهٔ آن زلف خم اندرخم‌زد
حافظ آن روز طربنامهٔ عشق تونوشت
که قلم‌برسر اسباب‌دل خرم‌زد

منوچهری حتی پس‌از جدایی ازمعشوق

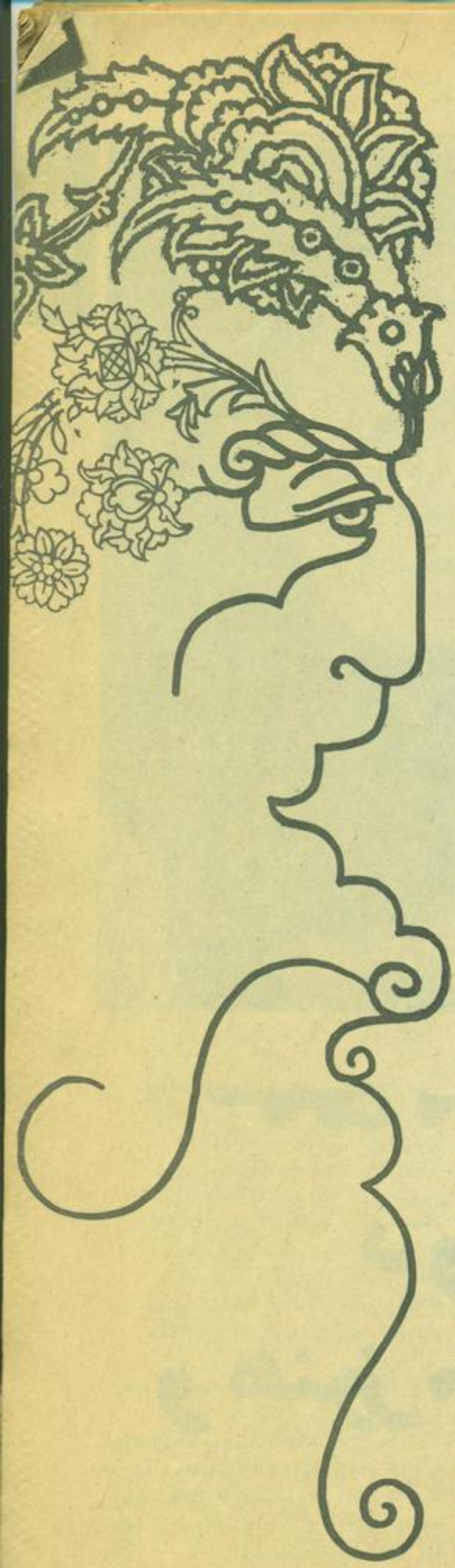

وپس از عبور ازآن‌بیابان‌سخت‌وسرد و تجربهٔ بادی چون زهر قاتل، از کنارکاروان‌وازکنار جرس‌که‌دستان گوناگون می‌زند،و بعد ازکنار ممدوح محبوب خود، سردرآورده‌است. کشتی در شعر منوچهری به ساحل رسیده است.او «امن‌عیش»یافته است . یکی از «دیگران»که قرعه قسمت برعیش زده‌اید ، منوچهری است ولی‌حافظ «امن‌عیش » ندارد. این فقدان «امن‌عیش» چکیدهٔ تباهی و خرابی حاکم بر عصر حافظ است،ولی این فقط یکی از معانی آن است. شعر حافظ ، ازهمان‌قول روزبهان در حق منصور [گفته ونثر خود من هم دارد بتدریج ساخت «ورای ورا» پیدا می‌کند. بهمان صورت که مولوی حکایت درحکایت درحکایت می‌آورد، وبطور کلی این‌گونه سخن گفتن که بعدها صورت مبتذل شده‌اش را در ادبیات غرب بصورت جریان سیال ذهنی رمان روانشناختی پیدا کرد، و حالا در آنجا خلقت‌به صنعت‌تبدیل شده است] خلقت در خلقت آن ساخت شرقی، یعنی همان ساخت ورای وراست. حافظ عمر کوتاه خود را می‌بیند که روبه پایان است. «جرس فریاد می‌دارد که بربندید محملها».حافظ مرگ را در برابر خود می‌بیند. این مرگ، حسی، تاریخی، فردی و جسمانی است.

ولی حافظ این مرگ را کم می‌داند. برای آنکه نشان بدهد چنین مرگی برای‌چنان مردی کم‌است، «قلم‌برسر اسباب دل خرم» می‌زند. برای نوشتن «طربنامهٔ‌عشق» ، باید «قلم برسر اسباب دل خرم» بزند. «مستی‌عشق نیست در سرتو / رو که تومست آب انگوری». بهمین دلیل اگر در زندگی جسمانی غبطهٔ‌عیش دیگران را می‌خورد ، وبه دل خرم دیگران‌رشك می‌ورزد، اگر رسیدن‌منوچهری‌به قافله دربرابر اوست، به یاد عهدی می‌افتد که‌عهدی قدیمی‌است، واین چیزی است‌که عصر منوچهری به آن شاعر نشده است . در عصری که بحران‌معنوی،مادی، روحی و روانی‌وفکری بزرگ‌وپی متفکران حاکم است، فراروی از آن‌بحران،ودست یازیدن به ساحت تفکری که انسانیت انسان را متذکر او بشود ،برعهدهٔ آنهایی است‌که به‌عهدی دیرین شایستگی متعهد بودن دارند. حافظ عهداردکه خط بطلان برزمانهٔ خود، زندگانی‌جسمانی و حتی مرگ جسمانی خودبزندودرساحتی نفس بکشدکه‌درآن می‌توان «طربنامهٔ‌عشق» را نوشت. این انسان است‌که با جهان عهد شاعری بسته است. ملك‌آن عشق را ندارد. «فرشته عشق نداند که چیست...» منوچهری گمان می‌کند اگر اسب او، اورا به‌درگاه‌وزیر بیاورد، بهمان صورت که «اعشی» به «باهل» فرود آورده شده است، واگر وزیر او را به خدمت «مرزوق» گرداند واو همان را بگوید که «اعشی» و «دعبل» گفته‌اند، خوشبختی در به روی اوباز می‌کند ؛و، «وگر از خدمتت محروم ماندم / بسوزم‌کلك و بشکافم انامل » منوچهری مست می‌انگور است . خوشبخت است، موقعی که‌بطور حسی خوشبخت باشد، بدبخت است، موقعی که بصورت حسی بدبخت‌باشد. جهان حافظ بکلی از این مقوله جداست. حافظ «قلم‌برسراسباب دل خرم» می‌زند ، به دلیل اینکه‌درورای تقسیم‌بندی اعتیادی جهان به بدوخوب، آن «طربنامهٔ‌عشق» رامی‌نویسد. عهد شاعر باسرور کیهانی آفاق است. غم اصلی حافظ از آنجاست‌که او گاهی از آن‌سرور جداست وگاهی از خود جداست ودر آن سرور غرق است. غرق دائم، «متی‌ما تلق‌من تهوی دع‌الدنیا و اهملها»،همیشه هم در اختیار او نیست. به‌دنبال امن عیشی است ابدی. در زمانی که منوچهری به‌سوی آلههٔ جاهلی حرکت می‌کند، حافظ با «جان علوی» خود «هوس چاه زنخدان» آن «سلطان ازل» را دارد. حافظ از آسمان بر روی زمین آمده، شیفتهٔ رجعت به آسمان است.منوچهری بر روی زمین زاده شده، برروی زمین زیسته ، برروی زمین مرده است.

یکی دو عنصر دیگر قصیدهٔ منوچهری را هم می‌توانیم باز در حضور شعر حافظ بیابیم. «نجیب» راهنمای «عاشق»منوچهری در بیابان است. این حیوانات سراسر ادبیات کشورهای خاورمیانه را تسخیر کرده‌اند . اسبی که از دوزخ عبور می‌کند، اسبی که سوارش‌رایادر آسمانها سیر می‌دهدو یا از هفتخوان عبور می‌دهد ، اسبی که می‌فهمد چاههای شاه کابل پر از نیزه و دشنه است ، ولی سوارش نمی‌فهمد، باری‌این‌اسب،همان «نجیب»، انگارنفسی پیشگویانه دارد. انگارباید این‌اسب دگرگون شود، تغییر ماهیت دهد ، خرد ودانایی و بینایی خود را در اختیار نیرویی‌برتر از خود قرار دهد. آنچه سیمرغ و رخش ونجیب و دلدل می‌دانستند، باید از نقب قرنها بینش و حرکت عبور داده شودتا تجسم نهایی خود را در وجود یك انسان پیدا کند: «بمعی سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید / که‌سالك بیخبر نبود زراه و رسم منزلها». «سالك»در معنای جسمانی‌اش به معنی «رونده»است، به‌معنی «مسافر» است. منوچهری می‌گوید: نجیب خویش را گفتم سبکتر / الایا دستگیر مرد فاضل». این نجیب ، به این زودی واقعیتی فرای‌واقعیت جسمانی خود پیدا کرده است: او دستگیر مرد فاضل است. بخشی از او در وجود «سالك» حافظ که از «راه و رسم منزلها» بی‌خبرنیست، پنهان شده است. نجیب نیز درشمار آلهه‌است‌که در برابر نیرویی بزرگتر باید عقب بنشیند ،

بقیه حافظ در صفحه ۲۵

سیمین بهبهانی: دویده‌ایم و هنوز می‌دویم

راز جاودانگی حافظ در جاری بودن او، در همگامی او با زمان است، با لحظه‌ها به سوی ابدیت روان بودن است.

مثل گلبرگ سوخته‌ای از تندباد حوادث برشاخسار شعر جوانه زده است.

گلبرگی که طراوت دارد وباوجود شعله‌ور گشتن های بسیار هنوز هم به رنگ تند شقایق های سرخ صحرائی‌است. غم نهفته‌ای درنگاهش دارد و سنگینی عمری کار در عرصه شعر بر چهره‌اش بچشم‌می‌آید. باصمیمیت ومهرورزی‌و سادگی یك بانوی خانه‌دار به استقبالت‌می‌آید. بابیانی دوستانه باتو به‌درددل می‌نشیند. حس می‌کنی همچون جریان سیال یك‌رودبه‌اقیانوس درون او پیوسته‌ای. هرچند که اقیانوس ذهن وروح او آنگونه عمیق است که‌در لحظاتی زودگذر نمی‌توانی به تمامی در آن غوطه‌ور شوی. تکبر وتکلف در وجودش نیست. روح مادرانه و بزرگوارانه یك زن به یاد ماندنی به‌تمامی دراو جاری است وروح داغ‌خورده زن دردورانهای بسیار تاریخ بشری همراه باواژه سمبولیك «کولی» ...

«کولی»، منم، آه، آری، اینجابه جزمن، کسی نیست.

تصویر کولی‌ست پیدا، رویم درآئینه تاهست ...

خودمی‌گوید «این کولی زنیست با روحی به وسعت همه سرگردانی سالیانش هزاروپانصد سال یابیش ویا کم...»

زنی متعلق به‌مشرق زمین که «درگیسوان سیاهش برق و طراوت همه گیاهان گرمسیری جاری‌ست ...»کولی، مرامش نیکی و دشمنش «پلیدی» است و به همه جا سفر می‌کند ، به شرق‌و به غرب و .... «یال اسبش باد راشانه می‌زند...»

وشما، او رامی‌شناسید، سیمین بهبهانی، شاعر،زن،مادر، سراینده، «کولی» که«دشت ارژن» را در نوردیده است.

نهال ارژن‌را
از خاك برداشتند
ودردلم کاشتند
وبسیار «ارژن» دیگر...
اکنون
دلم «دشت‌ارژن» است.

باماسخن می‌گوید. ابتدا از اندوهها و غمهای خصوصی‌اش و بعداز شعرش، ازتحولی که‌از نظر وزن در غزل به‌وجود آورده است و از کارهای گذشته و تازه وآینده‌اش واز دورنمای شعر معاصرایران و...حرفهایش را بخوانید ...

تحول شعر وغزلهایتان را از شروع شاعری تاکنون چگونه ارزیابی می‌کنید؟

● ـ دوست عزیز، شما تکامل جنینی راکه در امن زهدان مادر خون می‌خورد و یاخته‌بر یاخته می‌افزاید چگونه ارزیابی می‌کنید؟زاده می‌شود، بی‌خبر از گرانی‌دردی‌که لذت‌فراغت را موهبتی برتراز سپاس می‌کند.

آنگاه شیره‌جان را می‌مکد وگرمی دامان رامی‌آزماید. هرنگاه‌نگران ، زیر نخستین گامهای لرزانش ابریشم چین می‌گستراند وهر خندهٔ اشتیاق برنخستین واژهٔ شیرین شکسته‌اش گل می‌افشاند از خانه تادبستان‌و از شکفتن تا بلوغ، همه جا چشمی نگران‌اوست که‌مبادا خاری ، مباداسنگی ، مبادا لغزشی، مبادا آزاری ...

بگذارید به جای «من» ضمیر«ما»را به کارگیرم. شعرزمان ما مجموعهٔ به هم پیوستهٔ روزگارماست، جنینی‌است‌که درزهدان تکوین زمان، خون روزگار یا بهتر بگویم خون دل همروزگاران خود را نوشیده‌است‌وزاده شده است و، باننده و برازنده،فراروی‌مان ایستاده است. هریك ازما، هریك ازشاعران این زمان در حد توان در پروردنش کوشیده‌ایم و مایهٔ خود را،از اندك‌وبسیار ،نثارش کرده‌ایم تاچنین پایاوبویا برآمده است.

شعر من ، یاشعر هیچ یك از شاعران‌این زمان ، به تنهایی کمال نمی‌پذیرد. هر یك از ما پاره‌ای از تن این‌دردانهٔ زمان‌را ساخته‌ایم. آگاه یانیاگاه ، در کنار یا برکنار، دررنج و کوشش یکدیگر سهیم بوده‌ایم. هریك، به گونه‌ای وبه معیاری، پاره‌ای از جگر خود را تقدیم این جگرگوشه‌کرده‌ایم. اکنون چگونه می‌توانم تحول شعرها و غزل های خود رابی توجه بفزمانی که برمن وهم‌نسلان‌من یکسان گذشته وبرچهره‌هر یك از مابنجه فروکرده‌و نشان باقی گذاشته است بررسی کنم؟ باید حوادثی را که دراین چنددهه برما روی‌آورده است بررسی‌کرد. باید جای تازیانهٔ‌بی رحم وقایع رابرگردهٔ ما شناخت : باید گذارگهگاه شادی را چون‌شهابی ناپایداردربرق چشمهامان جست وجوکردودر جمع‌و تفریق‌غمها وشادی‌ها دستاوردمان را سنجید. باید همهٔ آثارمان را باسعهٔ‌صدر و بلندی نظر بر روی هم گذاشت‌و گفت: اینك شعر معاصر و اینك تحول درشعر معاصر! ما همه دویده‌ایم زودرسیدگان بنیرورا برماندگان و هنوز دونـدگان ترجیحی نیست. سپاس آن می‌داریم که‌دویده‌ایم‌وهنوزمی‌دویم.

در مقدمهٔ‌کتاب «چلچراغ» گفته‌اید که اشعار نخستین تان ، چه از نظر محتوا و چه از لحاظ سبك و فرم فاقد انسجام لازم‌است. فکر می‌کنید هر شاعری‌حتماً باید اشعاردوران کم‌تجربگی‌خود را چاپ کند؟

ـ به یادنمی‌آورم که‌چنین ناسپاسانه‌به نفی شعرخود پرداخته باشم . اگر اشاره‌ای‌از سربی‌مهری بر شماری از آنها داشته‌ام، شاید درقیاس باتکاملی نسبی است که می‌پندارم در سالیان اخیر نصیب‌شعرم‌شده است. وقتی‌شور جوانی را از سروانهادی ، گزیری نیست‌که به شورشعربنازی، آن‌هم در سراپردهٔ خیال. به هر حال ، مسلم آن است که در شعرهای تازه خود چالاك‌تر و پرتوان‌تر بنمایم. وامروز همسان سی سال پیش نمی‌سرایم،و نمی‌خواهم که بسرایم .

این، اما، نشان‌آن نیست که آن شعرها چندان‌بی اعتباربا‌شند که ازصفحهٔ روزگار بزدایمشان. آنها یادنامهٔ برخوردمن باحوادث زمانه ونشانهٔ عواطف‌ساده‌و پاك جوانی منند. این شعرها هنوز دریادمادران و پدران امروز خاطرهٔ زمان نوباوگی‌شان رازنده می‌دارند. هنوز مجامع‌بی‌پیرایه و پرشور شان را تصویر می‌کنند که جوان‌ترین صدا بالرزشی نهانی، «معلم و شاگرد»و «نغمهٔروسپی»و «رقاصه»و «رقیب» رابرای‌شان می‌خواند یاخودخوانندهٔ آنها بودند .

پذیرش من به عنوان شاعر در کشورم‌با همین شعرها آغاز شد. چرا باید به دورشان افکنم. وانگهی در بررسی دگردیسی شعرم، حضور این همه‌لازم‌است. اینها تصاویرکودکی شعر منند. تصاویر تیره و زشت‌را خوددیدم و به آتش سپردم : از کتاب «سه‌تارشکسته» جزانگشت شماری که‌در«جای پا» ثبت کردم، چیزی برجای نگذاشتم ـ گاه، اما، می‌اندیشم که‌خطا کردم .

گفته‌اید که شعرتان تجربه لحظه‌هاست. آیابه نظر شما، شاعر متعهد نباید به نـظم و ترتیبی خاص در حیطهٔ کارش دست پیدا کند و با ارائه این نظم و مشخص‌کردن دیدگاه خاصی. اشعارش را هویتی‌مخصوص ببخشد وبرای همیشه ماندنی سازد؟ به‌عنوان مثال ، شعر حافظ دارای انسجام وسبکی‌است که بـا اشعار هیچ شاعر دیگری قابل مقایسه نیست.

● ـ «تجربهٔ لحظه‌ها» چیست جز پیگیری پیوستهٔ زمان؟جز همگامی‌لحظه‌به لحظه باروزگار؟ این کجا باتعهد شاعرناسازی دارد؟ اگر در لحظه‌های خاصی اززمان می‌مانـدم‌و پای می‌فشردم، اگر در تنگنای تعصبی خشك لجاج می‌کردم، به تعهد شاعری خودخیانت کرده بودم. درجهانی که‌نو به نو نگرشهای دیگرگونه رده می‌شوند ودر رویارویی باکشها و واکنشها آسیب می‌پذیرندو ناچار چهره‌دیگر می‌یابند و جامهٔ‌دیگر می‌پوشند، کدام فرزانـه می‌باید که از یك نگرش رنگباخته تا واپسین‌دم پاس دارد و کاستیها و زیانهای آن را نادیده انگارد ؟دراین جهان، جریان‌لحظه‌ها هردم‌نه‌آن است که دم پیشین بوده است. «بودن» «شدن» می‌شود و «شدن» ، «بودن» دیگر می‌سازد. «حال» امروز«آیندهٔ»دیروزاست‌وگذشتهٔ فردا. آن‌که دردیروززیسته وبه فردا نپیوسته ، هم به دیروز مرده‌است.با جویبار لحظه‌ها می روم تا به دریا برسم. بگذار سنگها به سنگی خود شادمانه بمانند.

راز جاودانگی حافظ در جاری بودن او، درهمگامی او بازمان‌است؛با لحظه‌ها بـه سوی ابدیت روان است؛ شعرش همه ـ زمانی است.خضر واسکندرو سلیمان و جمشیدش‌هر لحظه باز زاده می‌شوند ؛از ازل تا به ابـد می‌میرندو جان‌می‌گیرند؛ باهمهٔ‌قدمت، حضوری آنی‌و ابدی دارند. هیچ اصلی برای او پایدار نیست و هیچ حکمی خدشه ناپذیرنه:

چرخ برهم زنم ار غیر مرادم گردد!
من نه آنم که زبونی کشم از چرخ‌فلك.

وآنگاه به بیتهایی از غزلی دیگراشاره می‌کنم که‌قطرهٔ سیمابی است لغزان بر صحنهٔ زمان، که برهیچ نقطه‌ثابت نمی‌ماند و دیروز وامروز وفردا رادرهم‌می‌آمیزد.

دیده دریا کنم و صبر به صحرا فکنم
وندرین کار دل خویش به‌دریا فکنم
ازدل تنگ گنهکار برآرم آهی
کاتش اندرگنه آدم‌و حوافکنم.
خوردم‌ام تیرفلك ؛ باده بده تا سرمست
عقده در بند کمر ترکش‌جوزافکنم
جرعه جام براین تخت روان افشانم
غلغل چنگ دراین گنبد مینا فکنم.
حافظا ، تکیه بر ایام‌چوسهواست وخطاست،
من چرا عشرت امروز به فردا فکنم؟

ببین که چگونه ناشدنیها به آسانی شدنی می‌شوند!

در اینجا اشاره‌ای دارم بر «آتش‌افکندن در گناه آدم و حوا». کدام آدم وحوا ؟ـ نه تنها آن پدر و مادرنخستین ، بلکه‌همهٔ‌پدران‌و مادران گنهکار، از ازل تا به ابد. و آنگاه این فرمان او را می‌شنویم: ◁

قالب غزل، باهمه تصرفی که در آن به‌کار برده‌ام و باهمه تجارب و تسلطی که بر آن داشته‌ام، هنوز برای بسیاری گفتنیها گنجایش ندارد

△ خورده‌ام تیر فلك ؛ باده بده تا سرمست
عقده در بند کمر ترکش جوزا فکنم.

جوزا گیست؟ـ همان دو تن که به هم پیوسته‌اند ، یعنی رمز بقا؛ وهمان دوتن‌که تیرمرگ در ترکش دارند، یعنی رمزفنا: بقایی که فنا از پی داردوفنایی‌که به مرگ می‌پیوندد. واین «بودن»و «شدن» تا بی‌نهایت ادامه دارد وآنگاه سخن از این «زمین»است ـ این«تخت روان» کهرمز پویایی جاودان است ـ و سپس تکیه ناکردن برایام ، برگذر زمان و غنیمت دانستن امروز را توصیه می‌کند. **این است پویایی در شعر حافظ: نه این زمانو نه هرگز این شعر از رفتن باز نخواهد ایستاد، چرا که بر جویبار لحظه‌ها می‌راندوبس.**

در کتاب «خطی ز سرعت واز آتش»، اوزان تازه‌ای برای غزل به‌دست آورده‌اید که از وزنهای سنتی غزل فارسی دور شده است. در این مورد می‌خواستیم توضیح بدهید.

● ـ بله، در کتاب «خطی ز سرعت و از آتش» ودر «دشت ارژن»وغزلهای بعد از این دوکتاب ـ **این‌اوزان‌در غزل گذشتگان برخی کم‌نظیرندو بعضی بی‌نظیر . در دیباچهٔ «خطی‌زسرعت و از آتش» توضیحی مختصردر مورد افاعیل‌آنها دردسترس‌گذاشته‌ام. گروهی از سنت‌گرایان خشم و خروش خود را براین آزمون تازه باربدند و گروهی شعرم را به انحطاط متهم کردند و گروه‌سوم آن را گونه‌ای نفتن وسرگرمی شمردند. اما برای شعرمن، این آزمون تازه یك سرنوشت ناگزیر بود ،زیرا که قالب سنتی غزل چنان با زبان و واژگان سنتی درهم آمیخته‌بود که ازهر مفهوم وتعبیر تازه می‌گریخت. نهایت تلاش نوجویی خود را به تدریج دردوکتاب «مرمر»و «رستاخیز» به کار بسته و دریافته بودم که این‌تلاش ازمرز نوآوری درمضامین‌و بدعت در زبان وواژگان، آن هم‌بامراعات احتیاط، فراتر نمی‌رود و این برایم بسنده نبود. الفت قالب ومضمون سنتی دست و پای مرا می‌گرفت. آشنایی خوانندگان غزل با قالب و زبان خاص آن،** مشکل‌اصلی من‌بود. قالبی تازه‌تر می‌خواستم که هنوز با ذهن مردم آشنا نشده باشد. هم از این روی بود که در ترکیب افاعیل‌قالب قدیم غزل دست بردم. **و آنگاه که قالب رابه هم ریختم امکان به کارگرفتن‌محتوای‌تازه‌برایم آسان‌شد. بیان مطالب‌مربوط‌به زمان به‌سادگی در آنها جای گرفت. پاره‌ای از غزلها ، بابیان یك واقعه، از یك نظام منطقی پیوسته برخوردار**

باور نمی‌کنید!

باور نمی‌کنید ، اما در مشتها ستاره دارم:
طرحی ز نور می‌تراود،انگشتها چومی‌فشارم.
طرحی زنورمی‌تراود از هرشیار فسفرینش
سیماب سبز می‌درخشد دراستخوان شیشه‌وارم.
سیماب سبز می‌درخشد ـ می‌خواهمش کسی‌ندزدد:
هرگوشه چشم می‌دوانم، هر لحظه گوش می‌سپارم.
هرگوشه چشم می‌دوانم :آنجا کسی ست‌در سیاهی،
دیواست ـ دیوقصه‌ـ آری ،کز دایه مانده یادگارم.
دیواست ـ دیوقصه ـ آری ، آتشفشان چشمهایش
موج گدازه می‌فشاند ـ سرخ‌و بنفش ـ در کنارم.
موج گدازه می‌فشاند،وزمن،به حرص‌و باج خواهی،
می‌خواهد آن‌ستاره‌ها را کاین‌سان عزیز می‌شمارم.
می‌خواهد آن ستاره ها را ـ می‌گویم این به خود که:
«بایدسنگی زتیرگی‌بجویم،جنگی به‌چیرگی برآرم!»
در دسترس هرآنچه دارم می‌کوبمش به‌مغز و،آنگه
می‌بینمش تپیده درخون ازخست وخست سنگسارم...
دیواوفتاده از بلندا در پستنای خاك‌وخارا...
باورنمی‌کنید، اما دیگر ستاره‌ای ندارم

اسفند٦٤

سیمین بهبهانی

شد، بی آن‌که با قطعه شباهت داشته باشد. برخی از غزلها به صورت گفتو گوی نمایشی درآمد. «گولی‌واره» ها غزلهایی‌در پی هم‌را به وجود اوردند که علاوه بر وحدت موضوعی در هر غزل، در کل غزلها نیز پیوند موضوعی پدید آمد. در «ایلخانی»ها از پاره‌ای وقایع تاریخی و مستند ، همراه باپاره‌ای مضامین تخیلی سودّ جستم ، یعنی واقعیت را با خیال درآمیختم. در «کوچه‌بازاری»ها طنزی عامیانه ومردمی‌به سادگی جایگزین شد. در ردهٔ غزلهای «گنگ خوابدیده» گونه‌ای فراواقع‌گرایی پدید آمد در «قرآنی»ها از مفاهیم شماری از آیات کریمه‌الهام گرفتم.در«بودایی»ها به نوعی احساس شادی و شور وتسلط براندوه وتسلط بر نفس وآسایش دست یافتم. اکنون درکار برهم‌زدن تساوی طولی دورکن یک مصرع غزل هستم و چند غزلی در این شیوه پدید آمده است. برخی ازآنچه یادکردم ، هنوز منتشر نشده است وقضاوت در مورد آنهادر آینده با خوانندگان است.

اعتراف می‌کنم که قالب غزل باهمهٔ تصرفی که‌درآن به‌کار برده‌ام و با همه تجارب و تسلطی که برآن داشته‌ام، هنوز برای بسیاری از گفتنیهاگنجایش ندارد. اما مگر قالبهای دیگر شعر معاصر برای همهٔ آنچه در غزل‌می‌توان گفت یاهمه آنچه گفتنی در جهان هست گنجاتواندبود؟ قالب شعر ظریف است و هرگز به اندازهٔ نثر بارگفتنی رانمی تواند کشید. اما به خاطر داشته باشید که محتوای شعر نیز الزاماباید با محتوای نثر متفاوت باشد. در جعبه خاتمکاری، گوهر می گذارند و در صندوق آهنی هرچه نزدیک دست آید، از چوب تا مفرغ.

ـ آیا به اعتقادشما این رستاخیزی در غزل فارسی است؟

● واژهٔ «رستاخیز»برای کار من‌بسیار خودستایانه‌است. شاید بهتربباشدآن را «تلاشی دردگرگونی» بنامم. صادقانه کوشیده‌ام وآنچه در توانم‌بودارمغان داشته‌ام. دریغم ازآن است‌که بیش ازین نتوانستم. باشد که دیگران بتوانند.

برای شناساندن اوزان جدید به شعرای جوان چه می‌توان کرد؟

● جز عرضهٔ آنها چه می‌توانم کرد؟ اگر می‌پندارید که می‌باید از این پس همه‌غزلسرایان جوان در این‌اوزان‌غزل بسرایند باید بگویم کهمن‌خود، هرگز چنین چشم نمی‌دارم. بگذارید آنان، خود، سازندهٔ شیوهٔ خود باشند . همین قدر که کار مرا بخوانند وبپسندند برایم شادمانگی است.

تصویر سازی به گمان شما در شعر چه نقشی‌داردوآیا محتوا و پیام در شعر اهمیت اساسی دارد یافرم و تکنیک ؟

● بگذارید که آخرین بخش از پرسش شمارا زودتر پاسخ گویم. اگر کسی از فن تراش الماس آگاه نباشد، آنرا به‌خرده‌شیشه بدل خواهد کرد؛و اگر کسی از شگردشاعری آگاه نباشد ، هرمحتوا و هر پیام و هر تصویر والا را در تنگنای عجز و ناتوانی خویش خواهد کشت. مقصودم از شگرد یا به گفتهٔ شما «تکنیک»، لزوما قواعد و معیارهای کتابهای معجم و صناعات شاعری نیست. مقصود آگاهی از درست گفتن استودرست اندیشیدن، تسلط بروازگان وتبحر درزبان وبسیاری آگاهیهای دیگر که با ممارست و مداومت درکار، و نقد و بررسی بی‌رحمانه فراهم می‌آید. وقتی پیام و محتوا وتصویر با شگرد درست‌درهم آمیخت، می‌توان گفت که شعر تکوین یافته است.

درمورد تصویر، که به‌گمان من رکن اعظم شعر استو هیچ پیام و محتوایی از کمک آن‌بی‌نیازنیست،دراین مختصر مجال چه می توانم گفت ؟

هرمفهومی در ذهن ایجاد حرکتی می‌کند. شما ازبرخورد بالفظ آب،شکل و شباهت آن را تصور می‌کنید. این تصور ، عنصرخام خیال‌است ، اماشاعرانه نیست. اما وقتی در تصور آب شباهت آن، آینه نیز تداعی‌شود، تصویر دارای دو بعد شده است، یعنی‌دارای سطح‌است. و هنگامی که ضمیر کسی رابا این تصویر قیاس‌کنیم‌تصویردارای حجمی‌شده‌است و آنگاه که بگوئیم : «ضمیرتو آینهٔ آب است؛ از نسیم ملالی، آشفته‌مباد »، برتصویر ابعاد دیگری‌افزوده‌ایم که پویایی و تحرک آن را موجب شده است. یعنی‌آن رابه عاطفه‌ای پیوند داده‌ایم که خود دارای تصاویر دیگر بوده‌است. به این ترتیب کاری شاعرانه انجام پذیرفته‌است زیرا که آرزوی آرامش خاطر کسی را درتصویر آب و آینه ونسیم و ملال‌ودیگر عوامل جمله تصویر کرده‌ایم .

این فقط مثال ساده‌ای از گونه‌ای تصویر خاص بود. و تصویر انواع دیگر دارد گاه وزن وموسیقی کلام‌ازعوامل ایجاد تصویرند وگاه شکل نوشتاری حروف و گاه طنین تجانس یا تضاد واژه‌ها و حروف. «گرترود استاین» معتقد است که با طرز نوشتن و تکرار وتقدیمو تاخیر واژه‌ها توانسته است‌تکچهره‌ای از پیکاسو تصویر کند. در ادبیات گذشتهٔ ما بازیهای‌کلامی وصوتی و انواع تجنیسهای خطی و لفظی و معنوی از عوامل ایجاد تصویربه‌شمارمی‌رفته‌اند. فردوسی و حافظ از طنین واژه‌ها و حروف‌برای تحریک ذهن‌خواننده و شنونده بیشترین سود راجسته‌اند. در شعرقدیم‌ما،برای قصیده‌و غزل و مثنوی و رباعی ، اوزان خاص ومحدودی کار گرفته می‌شد اوزان خاص قصیده‌را برای غزل یامثنوی به کار نمی‌بردند وهمچنین‌تبدیل حرکات به سکون ، یا برعکس آن، برای رقصان کردن یاآرام کردن اوزان ازامکانات ایجاد تصویر بوده است.

ضمناً بر این مختصر بیفزایم که هر چه پیوند عاطفی شنونده شعر باتصویرشاعر قوی‌تر باشد تصویر مؤثرتر و درخشان تر خواهدبود به تعبیر دیگر، باید میان ذهن وضمیر شنونده یاخواننده باتصویر، احساس تقارنی ،تشابهی تضادی یا مشارکتی ایجاد شود.

ـ تأثیر شعر نو و شعرای نوپرواز در غزلهایتان‌چه بوده است ؟

● ـ تردید نمی‌توانم کرد که معاشرت و مجالست‌نزدیک و پیوستهٔ من با این دسته‌از شاعران موجب شده است که‌درکارنو آوری در غزل تا این حد تلاش کنم و پیداست که ذوق وسلیقه ودرک ودریافت و بینش ما بسیار به‌هم نزدیک بوده است . واقعیت این‌است که اگر تجارب کنونی را د رغزل به‌دست نیاورده‌بودم درشعرنو و آزادکوششها و آزمونهای بیشتر می‌کردم اما دریغ که دیگر فرصت کوتاه است‌و مغز په‌رخوت می‌گراید وسخت آگاهم که‌لحظه های زود گذر آینده را دیگر نمی‌توان به پریشانگردی گماشت. اکنون هر یك از ما به کار خودبصیرتی یافته‌ایم‌وقالب ظاهری نمیتواند معیار نویا کهن بودن محتوامان باشد.

ـچرا تحول نیمایی از نظر فرم‌و تکنیك و وزن در کار شمابازتاب‌کمتری داشته‌است

● ـ نیما بزرگترین و باشهامت ترین شخصیت شعر معاصر ایران است. او اگردست به کار تحول شعر پارسی زد این تحول را صرفاً از نظر بلند وکوتاه شدن افاعیل عروضی آغاز نکرد. این تحول را بایدنخست درنگرش‌او به ماهیت شعروسپس در جهان‌بینی او، دربرخورد

بقیه در صفحه ۶۲

شاملو، عالی‌ترین تصویر، روشن ترین پیام و شیواترین زبان را به خواننده عرضه می کند

دعوت:

«دنیای‌سخن» از همهٔ دوستان ، بویژه صاحب‌نظران گرانمایه، دعوت می‌کند نظریات مستدل خود را در نفی یا اثبات مقالات ومباحث نظری مجله، بنویسند وبرای شورای‌نویسندگان بفرستند.

دنیای‌سخن می‌خواهد میدانی آزادبرای برخورد عقاید جدی فرهنگی‌باشد وامیدواراست دوستان گرامی‌بدون‌تاکید برگرایشهای عقیدتی خاص، تنها در جهت برخوردی سازنده و روشنگر حرکتی در خور وشایسته را آغاز کنند

دنیای‌سخن

سهراب سپهری

چهره‌ای دیگر

مفهوم یا تصویر ۲

طرح : سلیمیان

پس مساله این نیست که یك اندیشه مفهومی از چه نوع و از چه دیدگاه واز چه جهان‌بینی باشد تا سیطره‌اش بر آن را دچار عارضه کند بلکه بحث در این است که سیطره هرنوع اندیشه مفهومی بر هویت و کارکرد شعر، آن را گرفتار مشکلی این چنین می‌کند.

مثلا گرفتاری شعرهائی که به اصطلاح برخی از منتقدان «سیاست‌زده»، «فلسفه زده» و ... تلقی می‌شود نیز چیزی جز همین «مفهوم زدگی» نیست . در این‌گونه شعرها هم اندیشه‌های مفهومی از نوع سیاسی، فلسفی و ... جهت اصلی ورهبری واحدهای تصویری و فضاسازی شعر را برعهده دارند . وگرنه کم نبوده‌اند و نیستند شاعران فرزانه‌ای که‌اندیشه‌های تصویری‌شان ، ذهن سیاسی، فلسفی ، دینی، عرفانی و اجتماعی‌شان را، در زبان و ساخت شعر متبلور کرده است. (از جمله‌خود سپهری در صدای پای آب ، مسافر ، و نیمی از حجم سبز) وبه همین سبب نیز چه با اندیشه‌هایشان موافق باشیم و چه نباشیم ، شعرشان مجابمان می‌کند.

بهر حال از دست رفتن «جاذبهٔ‌شکل» در ذهن شاعر ، پیش از هر چیز ، در رابطهٔ «بازتاب»خلل‌ایجاد کرده است. یعنی نقطهٔ عزیمت ذهنی شاعر ، شکل و واقعیتی نبوده‌که از راه تجرید هنری، درتصویرباز تاب شود . بلکه نقطهٔ عزیمت ذهن، مقوله ها ومفهومهائی بوده است ، که خودحاصل تجرید واقعیت در روند تفکر وباور های ذهنی بوده است .بااز دست رفتن یکی از پایه های اصلی تصویر، جریان بغرنج تجرید ، و زنجیرهٔ بی پایان تعمیمهای هنری دگرگون شده است . وحرکت اصلی شعر ، به زنجیرهٔ تجرید های مفهومی واگذار شده است . آنگاه‌یا اشیاء و پدیدها در ترکیبهای استعاری پیچیده شده وتبدیل به جزئی از یك مفهوم شده‌اند ، و یا یك‌مفهوم به شکل اصلی‌وعریان‌خود،مشبه‌به ومخاطب‌و... واقع شده است

نتیجهٔ ناگزیر این شیوهٔ کار ، کم‌شدن ازفعالیت«شکل شعر»دربرابر فعالیت دم‌افزون «محتوای ذهنی»بوده است. آنچه برای شاعر اهمیت اصلی یافته،مفاهیمی است در تبیین‌جهان ازراه‌خلسه و خلوص ذهنی ونه شعری .بجای آنکه شعرباتصویرها و انتظامهای تازهٔ زبانی‌به کشف و تصویر جهان پردازد ، خط ذهنی، با مفهوم‌هایش به بیان اعتقاد هستی شناسیانهٔ شاعر پرداخته است .

این فاصله گیری از شکل و در نتیجه از تصویر، خودبخودشعر را از وضوح‌تصویری و زبانی دور کرده است . ابهام این شعر ها ابهام زبان واندیشهٔ مجازی شاعر نیست ، بلکه ابهام زبان واندیشهٔ مفهومی است.

این زبان واندیشهٔ مفهومی (۲) باچند نمود پراکنده در شعر «مسافر»، به دفتر «حجم‌سبز» می‌رسد ، و گاه بر نیمی از شعر های آن سایه‌می‌افکند.پیش از آن اگر ذهنی چنین هست، بافت وساختمان و روش‌ترکیبی شعر، درمجموع تابع حرکت تصویری پدیده هاست . وکلمه‌های اصلی اندیشهٔ مجرد ، پیرو اندیشه های تصویری‌اند : ذهن من در جهت تازهٔ اشیا جاری است (ص ۲۰۸)

رسالت « مفهوم » کم‌کم در شعر هائی نظیر شعر « همیشه » و ... آشکار می‌شود و عناصر اصلی تصویر سمت محسوس خود را از دست می‌دهند اشیاء و پدیده هاکه تا این هنگام دیدارشان‌باشوق و تشنگی طلب می‌شد، جای خو را به مفاهیمی می‌بخشند، که رفته رفته اساس و گرمااصلی ذهن و شعر می‌شوند :

عفت اشراق، همیشه های سیاه، خواهر تکامل خوشرنگ ، ملایمت هوش، زبری نفس عشق ، زمینهای محض ، صفای باغ‌اساطیر، حوری تکلم بدوی ،مصب دور عبارت ، ماسه های شور کمالت ، چمنهای بی تموج ادراك.

و این ترکیبهای متفاوت همه در یك شعر ، پدید می‌آید واز چنین راهی‌است که سپهری به «ماهیچ ،مانگاه » می‌رسد.

سمت اصلی شعر های «ماهیچ ، مانگاه» با چنین پی‌آمد های شکلی و زبانی همراه‌است (ر.ك به فهرست آغاز مقاله) :

۱ــ فضاسازی کلی بیشتر شعر ها ، تابع باور های مفهومی ذهن است.

۲ ــ «مفهوم» به صورت متمرکز وهمه جانبه‌ای سطح شعر ها را پوشانده ،وبرای‌خود نقشی کلیدی در زبان و شکل پدیدآورده است .

۳ ــ تصویر سازی درونی بر ترکیبهای اضافی که از سه جزء و بیشتر تشکیل شده استوار است. عنصراصلی‌و هدایتگر این‌ترکیبها واژه‌هائی است که تجریدهای فکری شاعر را ارائه می‌کند در نتیجه عناصر محسوس یا جای خود را به غیر محسوس سپرده‌اند و یا زیر سیطرهٔ آن قرار گرفته‌اند.

٤ ــ گاه این‌ترکیبهای‌اضافی ،به‌عبارت های خطابی بدون فعل، طولانی و به صورت توصیف در توصیف تبدیل می‌شوند .

٥ ــ از نقش فعال‌فعل در تصویرسازی کاسته شده است . وگاه‌حذف آن از رابطه‌های استعاری و ... یکی از مشخصه‌های ساختمان و زبان شعر ها شده‌است

فعل در کتابهای پیشین فعالانه محمل تاثیر گذاری در روابط‌تصویری بود. تحرك سادهٔ تصویرهائی که بر مفصل‌فعل‌می‌چرخید،

دراینجا به سکونی گرائید . که زائیدهٔ این کاهش نقش فعل نیزهست

به‌این‌دونمونه توجه شود :

ای عجیب قشنگ ،/ بانگاهی پراز لفظ مرطوب/ مثل خوابی پر از لکنت سبز یك باغ، / چشمهائی‌شبیه‌حیای مشبك پلکهای مردد /، مثل انگشتهای پریشان خواب مسافر / زیر بیداری بیدهای لب رود، / انس، / مثل یك مشت خاکستر محرمانه/روی گرمای ادراك‌پاشیده‌می‌شد. (ص ۹ — ٤٤٨)

روبرو می‌شدم با عروج درخت، /با شیوع پریك کلاغ بهاره / با افول وزغ‌در سجایای ناروشن آب ، با صمیمیت گیج فوارهٔ خوض ، باطلوع ترسطل از پشت ابهام یك چاه (ص ٤٤٥)

٦ — کسرهٔ اضافه که در ترکیبهای سه جزئی و بیشتر ، محمل رابطه شده است، خود بخودبیان راکند کرده‌است.

سکون ودست‌انداز کسرهٔ اضافه‌با حذف تحرك فعل، بر دشواری ارتباط ذهن شاعر و خواننده افزوده است .

بهرحال همهٔ این عوامل ، سبب شده است که زبان و ساختارتصویری شعرها ،کم‌کم از سادگی و روانی و طبیعی بودن ویژهٔ‌سپهری دوری گزیند . اما تنهاحوزهٔ زبان و شکل‌شعر با چنین پی آمدهائی روبرو نبوده است .بلکه محتوای شعر ها نیزازاین‌مشکل بی بهره‌نمانده است .

□●□

همراهی ذهن با کل هستی‌ازراه‌مفاهیم ارتباط تصویری شاعر را با هستی ، وازجمله با همهٔ اجزائی که پیش از این آنهاراباوضوح شعری درمی‌یافت ، کم کرده است . در نتیجه رفته رفته ، داوری‌ارزشی‌واز جمله داوری عاطفی او را نسبت به اجزاء هستی گمرنگ کرده است . زیرا مفهوم اندیشه های دارای عملکرد عاطفی نیست.

داوری و عطوفت جزء ماهیت زیبائی شناسی شعر ، و متضمن‌آن است. یکی ازعواملی است که باتعبیر وآهنگ و پیام اثر رابطهٔ ارگانیك دارد . و اگرهیجان‌عاطفی ژرف را ازشعرباز گیریم، از جوشش می افتد . این امر خود نیروی تأثیر گذاری وارتباط گیری اثر را کاهش می‌دهد. و آنچه‌برجای می‌ماند نوعی ذهن‌گرائی است که ممکن است تعمیمهائی نادرست‌ببار آورد . و از این‌راه ادراك‌حقیقت را خدشه پذیر کند .

پی‌آمد این مشکل را با طرح چند مسألهٔ اساسی بهتر میتوان دریافت.

شعرسپهری همواره شعر انسانی بوده که از «اصل» خود دور افتاده است اما سرانجام کوشش و جستجوی او برای وحدت یافتن با اصل خویش، تابع «ذهن حال» شده، وبازجست خویش در طبیعت واشیاء را وانهاده،و به جذبهٔ «کل» و فنای‌خودن طبیعت در«کل» پیوسته است .

در این گرایش ذهنی، سه‌پایهٔ اصلی در پیوند باهم سهم‌اساسی را برعهده گرفته‌اند: انسان ، زیبائی ، کل .

حسرت و شوری‌که براین‌شعرها، بارقت ویژه‌ماهویش ، سایه افکنده است ،هم ازبینش شاعر نسبت به آدمی سرچشمه میگیرد ، هم از چشم انداز هائی که ازکل هستی برخویش گشوده‌است و هم ازآن‌نوع‌زیبائی که درپیوند میان این دوبازجسته است.

همراه ،هم رهرو ، هم مقصد ، همه در پیوند باهم از «ذهن حال»بر می‌آیند، و در «ذهن حال» فرومی‌روند .«در این ذهن‌حال»:

آدمی زاد طومار طولانی انتظار است (ص ٤٣٢). برای درك «همهٔ‌چیز های محض» (ص٤١٥) برای حل و کشف درفضای بیکرانهٔ کل :

کی/ انسان/ مثل آواز ایثار / در کلام فضا کشف خواهد شد ؟ (٤٥٤)

اما آنچه تعیین کننده و پایدار است «کل» است نه آدمی . آدمی در پیوند با «کل» هویت اصلی اش را بازمی‌یابد :

ای پرنده ! ولی‌تو/خاك یك نقطه در صفحهٔ ارتجال حیاتی . (ص٤٣٢)

آدمی زاد — این‌حجم‌غمناك (ص٤٣٠) «وارث‌نقش‌فرش زمین» است وهمهٔ تلاش‌و جدش رستن از «ارث تاریك» است . حسرت این رستن با ادراکی از «گذشته»و ایام و وطن مألوف هماهنگ و همراه‌است . «حضور پیروز بدوی» چندان به تجرید می گراید که به آغاز آفرینش باز می گردد.

ای سرآغاز های‌ملون !/ چشم های مرا در وزشهای جادو حمایت کنید (٤٣٤)

در این دوره است که : انسان‌درتنبلی لطیف یك مرتع/بافلسفه های لاجوردی خوش بود (ص٤٢٤)

اما کم‌کم باید از این پیشتر رفت:

در علفزار پیش از شروع تکلم / آخرین جشن جسمانی مابیا بود (٤٣٥)

و : در زمان های پیش از طلوع هجاها محشری از همه زندگان بود . (٤٣٦)

تا اینکه رفتن به آغاز به «مجرد» نزدیکتر می‌شود :

این تن بی شب وروز /پشت باغ سراشیب ارقام/، مثل اسطوره‌می‌خفت (ص٤٣٩)

این همان «بهشت پریشانی پاك پیش‌از تناسب» است که دوری وجدائی ازآن با«آواز غریب رشد » پیش‌آمده است:

زانوی عروج / خاکی‌می‌شد، / آن‌وقت/ انگشت تکامل،/ در هندسه دقیق اندوه، / تنها ماند (ص٤٣٥)

این تلخی از دوری و تنهائی انسان در شرایط اجتماعی نیست . بلکه تلخی ناشی از عدم یگانگی با طبیعت ، هستی ، کل وزندگی پیش از تکامل است .

در ذهن سپهری همانگونه که «کودك — انسان» آمیزهٔ واحدی است، «طبیعت —ملکوت کل» نیز فضا و موقعیت واحدی برای نمود حیات انسانی و سرنوشت انسانی است. وهر چه آن «آمیزه» به سمت «موجود »پیش از تکامل می‌رود ، این «موقعیت» نیز به تجرید می‌گراید .

کودك آمد میان هیاهوی ارقام،/ ای بهشت پریشانی پاك پیش از تناسب !، خیس حسرت، / پی‌رخت آن روزها می‌شتابم)

کودك از پله‌های خطا رفت بالا ارتعاشی به سطح فراغت دوید / وزن لبخند ادراك کم شد (ص٤٤٦)

وچهرهٔ این کودك چنین ترسیم می‌شود.

من که تا زانو / در خلوص سکوت نباتی فرو رفته بودم / دست ورو در تماشای اشکال شستم (ص٤٣٦)

و: دیدم‌درچندمتری ملکوتم / دیدم قدری گرفته‌ام / انسان وقتی دلش گرفت،ازپی تدبیر می‌رود (ص٤١٥)

«تدبیر زندگی» او را از «ملکوت» دور میکند :

دستمال من از خوشهٔ خام تدبیر پربود (ص٤٣٧)

تا اینکه :یك‌پرنده که‌ازانس‌ظلمت‌می‌آمد/ دستمال مرا برد/ اولین ریگ الهام ر زیرپایم صدا کرد .و سرانجام: آب شدجسم سردمخاطب در اشراق گرم دریچه . (ص٤٣٧)

این سمت اصلی حرکت ذهنی اوست . از باز جست «شکلهای نخستین» به سمت وانهادن «شکل».

درك اخلال در ارتباطمیان انسان‌وطبیعت، اورا به اندیشه تغییر و اصلاح این ارتباط نمی کشاند ، بلکه جهت فاصله‌گیری از «جزء»، از «طبیعت»، از «شکل» را فراراهش قرار می‌دهد.

پس اندوه او نیز اندوه برآمده از موقعیت و مرحله‌های زندگی انسان ، وروابط اجتماعی نیست. بلکه اندوه‌بازماندن از یك‌فضای کلی مجرد است.

انسان و موقعیتی که در این ذهن ترسیم می‌شود کلی‌تر از آنست که اندوهش ناشی‌از اخلال در روابط میان اجزاءباشد. فضای تجریدی مطلوب او چندان کلی و مجرد است که گوئی

«اینجا» و روابط مطلوب و نامطلوبش در آن

نمی‌گنجد . بلکه با آن غریبه است . «اینجا» گوئی جزئی از آن فضای کلی نیست، بلکه‌تنها مانعی در راه آنست . «اینجا» مشخص است. و فضای مطلوب مجرد است. و چون انسان از این نظرگاه جزئی از آن فضای مطلوب تجریدی باید باشد، پس با «اینجا» معارض است. «نه اینجائی» است. پس جهت کشفی شعر ، از عناصر و عوامل واجزاء اینجائی به «نه‌اینجا» معطوف می‌شود؟!

ای حیات شدید ! / ، ریشه‌های توازمهلت نور / آب می‌نوشد . (ص۴۳۰)

پس آنچه می‌ماند اینست که : یك نفر باید این نقطهٔ محض را / در مدار شعور عناصر بگرداند (ص۴۴۱)

و چنین نیز خواهد شد

سیب خواهد افتاد / روی اوساف زمین خواهد غلتید / تا حضور وطن غایب شب خواهد رفت ...

راز، سرخواهد رفت / ریشه زهد زمان خواهد پوسید . (ص۴۵۶)

چنین است رهائی و زیبائی انسان ذهنی سپهری ، در فضای ذهنی او .

اما نگرش ویژهٔ شاعر به «زیبائی»ویکی شدن با آن ، یکی از پایه های‌به‌گانهٔ گرایش ذهنی اوست این «زیبائی»در راستاو پیوند با همان کل وانسان است . همانگونه که به انسان نگریسته به زیبائی نگریسته است وهمان درکی که از کل داشته از زیبائی داشته است.

اما گاه پیرامون آدمی را چندان «درد»و «زشتی» فرا می‌گیرد ، که نه مجال ادراك زیبائی دست می‌دهد ، و نه‌زیبائی خود مجال بروز وتجلی می‌یابد . ازاینرو ، طرح «درد» در شعر بسیاری از شاعران،مسألهٔ اساسی‌می‌شود. نگاه اینان از سرشفقتی انسانی ، مقابل دیدِ کسانی قرار می‌گیرد، که زیبائی را چون‌سپهری بیرون از حوزهٔ زندگانی انسان ،وبیرون از واقعیت جامعهٔ او می‌نگرند.

سپهری چندان شیفتهٔ این زیبائی های منتزع است که حتی اگریادآور دردی‌جسمانی هم شود ، خلهٔ زیبائی کثف نهان اشیاء و پدیده ها را در آن بازمی‌جوید :

بعد ها در تب حصبه دستم به ابعاد پنهان گلها رسید. / گرتهٔ دلپذیر تغافل / روی شنهای محسوس خاموش شد (ص۴۴۵)

در فضای ذهنی‌او، اندوه نیز بر جذبه زیبائی می‌افزاید :

ای قدیمی‌ترین عکس نرگس در آئینهٔحزن/ جزبهٔ تو مرا همچنان می‌برد (ص۴۳۵)

بنظرمن سخن گفتن از زیبائی نه بیگاه است و نه نابهنگام . بلکه تنها سخن گفتن اززیبائی بیدرد، نابهنگام است ،که آدمی را از موقعیت پردردش بیگانه می‌کند.انسان جامعهٔمن وجهان هنوزا زیبائی فاصله گرفته‌ازدرد راتجربه نکرده است . از اینرو آنچه‌بدرستی در حیات‌آدمی دیده می‌شود دردی است که چهرهٔ زیبائی را در هم کشیده است .

تا هنگامی که در این جهان واین هستی خشن وستمزده ودردمند ، در برهمین پاشنه می‌گردد، و راه و روال زندگی رنج‌آور آدمی دگرگون نشده است، انسان تنها با زیبائیهای دردآمیز روبروست. اینکه‌جائی یا کسی بیرون از ترکیب «درد–زیبائی» قرار گرفته باشد، قابلیت تعمیم ندارد. و زیبائی منتزع از درد ، درشرایط حیاتی موجود ، یك انتزاع بیش نیست. وهنر به شهادت تاریخ‌حاصل چنین انتزاعی نیست.

برگرفتن جامهٔ شکل از تن هستی وتن شعر ، خودبخود سپهری رااز دریافت این مساله بنیادی در حیات اجتماعی آدمی دور کرده است. وداوری عاطفی نسبت به موقعیت انسان زیبا امادردمند را در کتاب آخر او به‌حداقل رسانده است. و چون چنین است ارتباط‌گیری ذهن انسان دردمند این جهان ، با این شعرها، اگر نه غیر ممکن که بس دشوار و دشوارتر شده است.

این ادراك محدود و ممتاز و منحصر از زیبائی ؛ به شکل دریافت فردی خود شاعر و هم ذهنهایش منحصر مانده است. و تعمیم نمی‌پذیرد. وآنچه شعر نیما و شاملوو اخوان و فروغ و .. را هم از شعر او جدا می‌کند (ضمن وجود علل و عوامل دیگر) همین جهت و علت بنیادی است .

این شاعران هریك در شرایط و حوزهٔ بینش ویژهٔخویش ، در عمق باانسان دردمند و هنوز دربند مشترکند و عشق به «هستی»در شعرشان از راه عشق به انسان ، گذشته است.

□●□

گفتم که درروندفاصله‌گیری‌از جزئیات حیات و جدا شدن از «شکل»، ذهن سپهری از پیرامون خویش فاصله می‌گیرد. وراء وحدت با کل منتزع رااز راه مفهوم مجرد می‌پیماید، ازاینروست که‌رابطهٔاصلی ذهن میان شاعر و کل، بیواسطه اشیاء و پدیده‌ها و موجودات زندگی برقرار می‌شود . و شاعر می‌خواهد بیواسطه هستی وجدا از آن ، جهانی ذهنی‌را کشف کند.

اگر در گذشته ، طبیعت واسطه وفاداری برای عروج این ذهن به «حال» بود، اکنون، این واسطه وفادار ، دیگر عنصر اصلی برای اکتشاف نگاه نیست. بلکه گاه تنها در حکم استعاره‌ای است برای تعریف و بیان آن حال و ذهن ودیگر استقلال ندارد.

شاعر بیشتر به «مفهوم» مجرد طبیعت در یك‌نظام تعریفی اندیشیده است ، تا به تصویر آن در یك نظام هنری.

محمد مختاری

۱– سپهری : هشت کتاب . ص ۴۲۸. چاپ دوم ۱۳۵۸ . کتابخانه طهوری :
ماخذ تمامی اشعار نقل شده از سپهری در این مقاله ، همین چاپ است .

۲– درباره بازتاب‌های واقعیت ر.ك‌به
Georg Lukacs: Writer and Critic, pp. 25-44. Trans by Arthur Kahn. London-1970.
tics. pp. 214-220O'mr

۳– دربارهٔ روند«تجرید»درتفکر وانتزا «مفهوم» ر ك‌به
V.A. Malinin: Foundations of philosophy, Vol. 1. pp 140-145. pp160-164 pp160-167. 1977

۴– درباره رابطه شناخت وهنر ر.ك به:
Avner Zis: Foundations of Aesthetcis, pp. 45-55.

۵– بحث تفصیلی «تصویر» و مشخصات هنری آن را با توجه به تئوری «بازتاب»ودر روند آفرینش‌هنری ، می‌توان در آثار زیر مطالعه کرد :
اثر نامبرده از آونر . زیس، صفحات ۱۰۶–۷۴
مقاله ن.لی‌ای زروف به نام «اندیشه تصویری هنرمند» در کتاب «زیبائی شناسی علمی و مقوله‌های هنری. ترجمه فریدون شایان . صفحات ۲۳۰–۲۰۷ انتشارات بامداد ۱۳۶۳ و مقاله
The Artistic Image
Mikhail Oussyannikov.
در کتاب :
Problems of modern Aesthetics. pp. 214-220 :

۶– یادور می‌شود که در کتاب «شرق اندوه» نیز جریان اصلی ذهن، سمت مفهومی دارد . منتهی در شکل اولیه وخام. که‌با دستاوردهای زبانی و شکلی وتصویری شعر سپهری پس از «صدای پای آب» فاصلهٔ زیادی دارد. به همین سبب نیز نگارنده آن کتاب را بیرون از مسیر «مفهوم» در شعرهای اخیر سپهری می‌پندارد.

تی.اس. الیوت

پل والری، مظهر شاعران

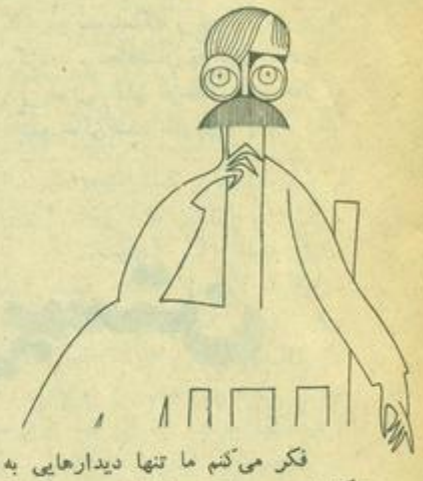

فکر می‌کنم ما تنها دیدارهایی به تعداد انگشتان دست داشتیم ، اما این دیدارها در طی بیست و یك سالی رخ دادکه به ژوئیه سال ۱۹۴۵ ختم‌شد. بیست ویکسالی که در طی‌آن، والری‌که عنوان‌شاعری بزرگ شناخته شده‌بود، چهره‌ی نمادین اروپای زمان مابود.

میدلتن موری با نوشتن درباره‌ی والری در «ضمیمه ادبی تایمز»، نه چندان زمانی پس از ترجمه‌ی شعر «پارك جوان» به انگلیسی، او را معرفی کرد و درسال ۱۹۲۴ او دیگر مردی نامدار بود . برداشت من ازاو، از نخستین دیدارمان تا به آخرکار، به شخصیتش مربوط‌می شد که مطمئنا نساده بود و نه به آسانی‌درك می‌شد امادر طی‌این سالها با ثبات‌بود. کیفیات اجتماعی و جذابیتی مانند سادگی دست نخورده، رفتاری‌موثرتر از هرگونه عظمت ونوعی زیرکی شیطنت آمیز که مردی را می‌نمایاند که نیازی‌به وقار مفروض نداردـ اینها از آغاز مشخص‌بود. اما آنچه برایم جالب بود اینکه این کیفیات رفتار ، به تدریج جزئی درونی از نوع ذهن اوشدند . سادگی و غیر رسمی بودن اوکیفیات مردی بود بدون‌توهمات که تظاهری ازخویشتن به خویشتن ایجاد نمی‌کند و بنظرش بیهوده می‌آید که به دیگر ان نیز چنین وانمود کند:

او می‌توانست نقشهائی متفاوت را بازی کند اما هرگز درهیچکدام غرق نشد. در میان برخی مردان بزرگ ، دریافت غالب ممکنست مهربانی ، الهام ودرایت باشد اما من تصوردارم دریافت غالب درباره والری همانا هوش اوبود.

هوش دربالاترین درجه ونوعی هوش که احتمالا ایجاز رانفی می‌کند وبه‌تیره‌اندوهی ژرف اشاره دارد. والری یك فیلسوف خوانده شد، اما یك فیلسوف به مفهوم عادی مردی است که دستگاهی فلسفی‌رامی‌سازد یا مورد حمایت قرار می‌دهد . بدین معنی ، ما می‌توانیم بگوییم که والری با هوش تر از آن بود که یك‌فیلسوف باشد. فیلسوف سازنده بایستی دارای ایمان مذهبی باشد ویا جایگزینی برای ایمان مذهبی بیابد که معمولا می‌تواند بسازد . زیرا که توانائیش برای نابینائی نسبت به دیدگاههای دیگران ، یا ناآگاه ماندن از علل هیجانی است که او را به دستگاههایی خاص وابسته‌می کند.والری آگاهتر از آن بود که بدین‌طریق فلسفه بیافد و بنابراین «فلسفه»ی او خود را در برابر اتهام بازی استادانه بودن، بازنگاه می دارد . دقیقا ، اما قادر بودن به انجام‌چنین بازی، قادر بودن به لذت‌بردن زیبایی شناختی از آن ، یکی از تظاهرات انسان متمدن است. تنها یك مرحله فراتر ، برای انسان متمدن ممکن خواهد بود: وآن‌اتحاد ژرفترین شك باعمیق‌ترین ایمان است.

اما والری ، پاسکال نبود و ما حقی نداریم که از او چنین بخواهیم. من تصور می‌کنم راه او ذهنی عمیقا ویرانگر و حتی نیستگرایانه بود. البته اینها نمی‌تواند به طریقی‌یا طریق دیگر نظر ما را نسبت به شعر تغییردهدو همچنین نمی‌تواند موجب کاهش لذت یا تحسین ما شود یا آن را زیر درشت نمائی درآورد.اما من تصور می‌کنم نسبت به مردی که شعر را نوشته است بایستی تحسین مارابرانگیزد .رنج خلاقیت در مورد ذهنی همچون ذهن والری هنگامی که بصورتی مداوم ریشخند می‌زند یامنع می‌کند یا اصرار دارد که فعالیت خلاقه‌بیهوده است، بایستی بس عظیم باشد . پس زایش‌کند شعر و ساعتها که طی سالها برای کار تکامل آن مورد نیاز است،تنها با فداکاری نومیدانه بدست می‌آید که پیروزی شخصیت‌هاست.

«اروپا پایان یافته است» این را او در مامعه بمن گفت . بی‌شك چنین نظری را به دیگران هم اظهار داشته است. زیرا که تایید نهائی دیدگاهی درآن بود که او از مدتها پیش بیان می‌داشت . دراین جمله معنایی است که اوممکنست امید خود را ــ هرچند شاید نادرست ــ ادامه دهد. آنان که مانیز بایستی حرف و عمل را ادامه دهیم واعتراض علیه حماقت وشررا... وهوش و فضیلت را تحسین کنیم بهمانگونه نیز بیندیشیم که جمله فوق واقعی نیست. اما معنای دیگری نیز در آن است که مطمئنا حقیقی است و یك آفریننده‌ی هنر نیز همیشه حقیقتی است . برای من زبان من پایان یافته است(و برای یك شاعر [اروپائی] زبان او نماینده‌ی میهنش واروپاست) واین هنگامی است که من در کوشش و گسترش وتحول آن زبان به‌پایان منابعم می‌رسم . برای یك‌هنر آفرین‌که به‌پایان یك دوران می‌رسد هنر نیز بااو به پایان می آید. اما میان این دو معنی ، فضای نامشخص معینی نیز هست که همدردی من با والری در همان است. عجیب است، اما صمیمیت من با شعر او در بخش عمده‌ای به مطالعه من بر مقالاتی است که او درباره‌ی شعر نوشته است. از میان همه‌ی شاعران ، والری ، کاملترین آگاهی (یا کاملترین نیمه آگاهی) را درباره‌ی آنچه انجام می‌داده داشته است. آنچه او راجع به ترکیب شعر نوشته است شاید برای تمام شاعران صادق نباشد زیرا که به چیزی می‌ماند شبیه شیفتگی خویشتن‌نگری که او به تنهائی انجام می‌داد، است. اما من بارها و بارها دریافته‌ام که‌تحلیل والری در فرآیند شعری با تجربه‌ی من مربوط است وآنچه را که من به نحوی مبهم از آن آگاه بودم برایم روشن کرده است. «اروپاپایان یافته است.» اروپای والری یقینا پایان یافته است و من‌بایستی این را در بحثی عمده اعلام کنم که اروپای من نیز چنین است اما از میان همه شاعران هرزبان ، در طی سی سال اخیر، والری حق داشت این چنین نظری را ارائه کند زیرا این اوست که برای نسل آینده ، شاعر نماینده و مظهر شاعران نیمه‌اول سده بیستم باقی می‌ماند و نه ییتس ، نه ریلکه و نه شاعری دیگر.

بهر صورت، من امیدوارم که درس‌والری برای نسل‌هایی که شاخص‌هائی متفاوت خواهند داشت و شعر را برای مقاصدی دیگر خواهند پذیرفت به‌صورت ارزشی عملی، باقی خواهدماند. برای من گستاخانه است که شاعران فرانسوی را به چیزی سوگند دهم یا به آنها بگویم تا بازبانی که زبان من نیست چه باید بکنند اما با پا فشاری برابری حتی اگر به شاعران انگلیسی بیندیشم می‌توانم اظهاراتی این‌چنین داشته باشم. پایان مناسب رومانتیك ، انجام کلاسیك است. بدین معنی که هرزبان برای زنده ماندن ، بایستی پیوسته حرکت کند و به خود بازگردد اما بدون عزیمت ، بازگشتی نیز در کار نخواهد بود و بازگشت به اندازه‌ی رسیدن اهمیت دارد ، ما بایستی به آنجا که آغاز کرده‌ایم بازگردیم ولی سفر ، نقطه‌ی آغاز را تغییر داده است: پس جایی را که ترك کرده‌ایم و آنجا را که به‌آن باز می‌گردیم همان و متفاوت می‌یابیم. در والری ، منحنی دراز رومانتی‌سیسم به کلاسیك می‌پیوندد. اینك سفر بایستی بوسیله‌ی مسافران تازه‌نفس ادامه‌یابد وگرنه نسل آینده ویا نسل پس ازآن خواهد رسید و سر سفرتازه‌به صورتهایی مشکلتر از سفر پیشین خواهد بود. پس بدین‌طریق است که زبانهای بزرگ اروپایی ممکنست زنده‌بمانند واگر زنده نگاهداشته شوند ، اروپا پایان نیافته است.

ف . س

ترجمه‌از : دفتر های جنوب

ریشه‌های زیستن

پری صابری

غروب آفتاب از مدرسه تعطیل شدیم. هوا تاریك و روشن. خارجی ها ازدحام می کردند،شاید هم اعتراض! پامسئولین مدرسه‌ی بچه‌هایشان درگیری داشتند ، عصبانی بودند. یك سگ یوقر انداخته بودند وسط خیابان که هی اینور و انور میرفت واجازه‌ی عبور به احدی نمیداد. فقط خودی‌ها عبور میکردند. قرق کرده بودند از سگ متنفربودم. حادثه‌ی غم‌انگیزی داشتم. بارضا میرفتیم . هیکل‌دار، سینه کفتری ، شلوار تنگ چسبان. شهامت داشت. رفت‌جلو، سگ یورش برد، بادندانهاش پیراهنش را جر داد آمد پائین تا روی شلوارش که خط انداخت.

ایستاده بودیم، انگار مطمئن که : درآخرسگه‌رولهٔ ولورده میکند. سابقه‌اش را در نظر داشتیم.خارجیها ایستاده بودند ، پوزخند میزدند که : سگشان چه جوری پاره میکند. ازشان نفرت داشتم. خودخواه بودند. رضا، رفت جلو،عقب گردکرد، سگ غرید،پرید دنبالش. رضاناغافل برگشت، پی هوا گذاشت زیر فك سگه. سگه آمد روهوا. با پوتین گذاشت زیر گردنش سگه سرفه کرد . دومرتبه خواباند بغل صورتش . می‌جنبید لگد میخورد. زیر خرخره ، فك و چانه. آنقدر لگد خورد تا لاشه‌اش افتاد. مردم محسور، با نگاه، تحسین میکردند. رضا راضی جسد سنگین سگ را با یکی از بچه‌ها کشید، سرش را بالگد بدیوار دوخت. عقده‌هایش را، روی سگ خالی کرد. سگه‌افتاد ، مردم بدوباسنگ و چوب ، خارجی‌ها را، دنبال کردند . محافظشان به خاك افتاده‌بود، آش‌ولاش و خونی. دلم سوخت ، عقده‌هائی‌که از سگ داشتم خالی شد. خارجیها پناه بردندبه مدرسه.

ایرانیها خوشحال فریاد میزدند، حمله میکردند ، به رضا آفرین میگفتند، می‌پرسیدند: بچه‌ی کجائی ! رضا به علامت پیروزی چرچیل دستهایش را بلند کرد و گفت. بچه‌ی پرورشگاه! بما میگن پرورشگاهی! یك پاسبان همه را رد کرد.فردابرای‌سگه مراسم تدفین گذاشتند.

ما رو تپه‌ها دنبال برف‌بازی، سوار چرخ لاستیك، در نقطه نقطه‌های سیاه دنباله‌دار، در سراشیبی سرسره‌های برفی ، غافل،که به کجا؟ فقط مواظب تخته سنگها. سبك به هر کجا! پائین و بالا. یك‌حالتی .

به بچه‌ها گفتم. ــ : وقت برگشتن منو خبرکنین، ممکنه از خود بیخود بشم، پرم تو عالم دیگه ! بچه‌ها کوتاهی کردند، قالم گذاشتند . بخود آمدم ... هوا تاریك ومن تنها در بیابان

به موهایم دست می‌برم ... خون‌می‌آید. به فکر میروم صدای غرش سگی از دور ... چند روز پیش ، اینجا ، تو تپه‌ها ،... فقط استخوانهای یکنفر را پیدا کرده بودند، بقیه‌اش را سگها .... استخوانها بعد از دوهفته‌ی‌تمام اززیر برف، سعید و تمیر بیرون آمدند. وحشت کردم . جمع‌و جور شدم . بسرعت از تپه‌هارفتم. تپه‌ها تمام نمی‌شد. تپه پشت تپه، بازهم یك تپه... نگاهم ار برف به آسمان چرخید. چندتا سگ، از لاجورد افق، عمود نگاه میکردند، می‌غریدند و دم میزدند. بسرعت دویدم پائین

ترس و وحشت حرکاتم را کند کرده ، ... از قدرتم کاسته ... خواب می‌بینم، توی کابوسم؟

نه، کاملا زنده‌ام ، سردم شده، سرما به تاروپودم دمیده

از تپه دومی رفتم بالا، چقدر مشکل! عضلاتم بهم چفت نبود ، ... کند ، سنگین. برگشتم . خودم را در یك دایره‌ی بزرگ سگ دیدم. یك سگ از همه درشت‌تر !...

حس کردم اول او باید حمله کند. تا بقیه جرات کنند مرا پاره‌پاره کنند. رفتنی هستم... دایره سگها هرلحظه تنگ‌تر میشد، فریاد می‌کشیدم ، کمك میخواستم . از میدان داودیه، عده‌ای از سایه روشن بیرون زدند. دوستم مجید . بین آنهاست.

فریاد زدم: مجید، مجید ! دایره‌سگها تنگ‌تر میشد. دور خودم می‌چرخیدم ، صدای سگ در می‌آوردم . از ته حنجره‌ی خراشیده‌ام صدای سگ ..... هاپ..... هاپ..... هاپ ..... شاید سگها بترسند که این چه نوع موجودی است؟ هاپ ..... هاپ ..... هاپ ..... دایره‌سگها تنگ‌تر و تنگ‌تر شده ، نگاهشان تغییر کرده، خون در چشمهایشان دویده ! ... آن‌سگ‌پشمالوی گنده ! اول او باید حمله کند . بانگاه بیشتر به او نهیب میزدم. دایره تنگ میشد و من فریاد میزدم: مجید ... مجید! بطرف پائین‌سرازیر شدم. دویدم. سگها با شتاب بیشتری دایره‌را تنگ‌کردند. نزدیك دامنه‌ی تپه، بچه‌ها رسیدند. از حال رفتم. کرخ... از شدت‌ترس و سرما. بچه‌ها بیدارم کردند ، راه افتادیم، پاهای سنگین‌پیش نمیرفت. از مسیر بایه‌ی دامنه‌ها میرفتم یك گله سگ دیگر به صدای بقیه سگها از یك تپه‌ی دیگر آمدند. نمی‌جنبیدیم تعدادشان را با هم مناسب میدیدند ، حمله میکردند. بسرعت زدیم تو جاده به خوشبختی فکر کردم. خوشبختی را کامل و دربست میخواهم. وقتی مردی از خیابان رد میشود، چتر نداردار باران حفظ بشود، سقف‌ندارد پناهی بدهد: میگویم ــ : خدایا موجودات اگرهستندخوشبخت باشن یا اصلانباشن. نه ،من غافلم. اهمیت‌دراین نیست، که من ، بدبختم یا خوشبخت . اهمیت در این است که : هستم ــ وجوددارم.خوشبختی: نفس حیات است. ایمان و عشق است . برق نگاه کودك است، آهنگ صداست، پیوند درخت و طبیعت است. فقطیك راه است ، به آخر رسیدی توقف است ...

تو راه بودیم . تو جاده و بیابانها .

عبور میکردیم ، به جهانی دیگر می رفتیم. در پیچ‌واپیچ گردنه‌های تیزچالوس، ماشین‌سینه خیز میرفت. درختها را میدیدیم، باور نداشتیم یك‌جا آنقدرسرسبز باشد.ازتونل ردمی‌شدیم، تاریك میشد، توتاریکی در حرکت بودیم ، بال‌می‌گرفتیم،آواز میخواندیم، بی‌تاب بودیم، کمامی نداشت:

ــ: هنوز چقدر راهه آقای راننده؟ ایزد شهرکجاست آقای راننده؟

بلند خندید و گفت . یك گنبد از دور علامت میده ایزدشهر اینجاست.

سرك‌می‌کشیدیم. گنبد، کی‌ظاهر میشود؟ یك قالی زمرد مخملی جلویمان پهن شد. کناره هاش به افق میرسید. گاوها ، با حوصله، بی‌اعتنا ، در بی‌زمانی عطر برنج سبز مزه ، می‌کردند.

می‌گذشتیم. دریا پدیدار شد. فریاد زدیم. دریا ــ دریا ــ دریا!دریا راتوی نقشه دیده بودیم ــ نه در واقعیت . هواپیما ودریا که در بعد زمان قرار داشت ، برای ما قابل لمس نبود. فرض‌بود. فکر میکردیم دریائی که‌توی نقشه است باید تمام بشود. ولی نه. اینجا، دریا، ادامه داشت ... محدود نبود ... میخواستیم‌پیاده بشویم از لای سبزه‌ها برویم به دریا . گنبد قرمز بیرون زد. رسیدیم ایزدشهر. صورتمان چرب . مرطوب . گفتند اول بروید حمام . پابرهنه دویدیم توی ماسه‌ها، دست کشیدیم به آب‌دریا. طوفان. چه دیداری ؟ نگاه مستقیم و عمودها، به افق، به فلك ، به امواج خروشان منقلب که صدف به ساحل خیس میریخت. سوغات بخشندگی و خوشبختی و رهائی. بادبادك بودیم. سبك ودنبالـه دار. می‌دویدیم. در تاریکی غروب دنبال گوش ماهی.

شب خوابم نبرد. همه‌چیز نه‌داشت، ملافه‌ها به تن می‌چسبید ، کمدها آبی ! لباسها راریختیم ورفتیم شام عجب! با آهنگ به شام دعوت میکردند. مرغ داشتیم ــ مفصل خوردیم. بچه‌ها، خسته‌ی راه، خوابیدند. من بلند شدم رفتم به سرزمین خیالی ستارگان . به شبنمهای دور افتاده‌ی تنهای آسمان که ردیاب من بودند. درخود میرفتم. در قدمهای خود. به بیداری انگیزه‌های حیات. در مرداب. در صدای قورباغه‌ها، جیرجیر کرم شب‌تاب، ریزش دریا ریزش برگهای پرتقال، نیلوفر آب. درگوش ماهی‌ها بخواب رفتم. بیدار شدم درخورشید.

خورشید افتاده در دریا ــــ قرمز

تصویر آن افتاده در آسمان ــــ زرد

ورزش میکردیم ، در نور شاخه‌های زبان گنجشك . مربیها، راهنما بودند، دانشجو، نزدیك. آشنا. حکم صادر نمیکردند ، پیشنهاد میکردند . صبحانه میخوردیم، ستار زاده‌از درآمد، سیخ نگاه کرد، با نگاهش به سکوت دعوت کرد . پچ‌پچ کردیم. با نفوذ برگشت! ساکت شدیم. دوباره برگشت. هیاهو بلند شد.

ناغافل‌در هیبت فرعون عصبانی برگشت.

غافلگیر شدیم، در لبخندهای نیمه‌کاره واماندیم. خندید... راحت شدیم. بچه‌ها راگل انداخته بود: من عاشق شما هستم، شمابچه‌های منید،پاکید، بی‌گناهید، لایقید! از لابلای جمعیت ، از خود بیخود . می‌شکفتیم . بعضی‌ها مات ، من ازهمه بیشتر مات. امیال گنگ‌و نامعلوم ما در اردوی ایزدشهر ، در قصرهای خیالی، با ماسه‌های‌آب‌کشیده‌ی مازندران ساخته میشد. در اراده‌ی ساختن، خراب‌کردن ، دوباره سریع ساختن. در رضایت ناهار بعد از دریا، خوابهای بعد از ظهر کنارساحل. درماهیگیری مستقل و آزاد از قیدوبند. دردعوا در شوخی‌های خودمانی واذیت‌های‌بی‌آزار مربی‌ها. در حوصله‌ی آنها . در سراشیبی سرسبزدامنه‌ها، در گنرگاههای شبدر و اختر.

درباغ ذرت. حقیقی ترین انواع دانه های ذرت بود. قاصدك طوفان زمان بودیم. درفلك ریشه دواندیم. در ارواح پراکنده در قصه‌های تاریخ گیج ومنگ

همه چیز در بی‌نهایت سیر میکرد . تاریخ در بی‌زمانی طایر بود. درفرازونشیبی ادامه‌دار، تمدنی به اوج میرسید ، سلسله‌ای به سلسله‌ای میرفت، مورچه‌ای بالا میرفت ، می‌افتاد، بلند میشد ، می‌افتاد،... سربلند میکرد: به سرخوشه‌ی گندم میرسید .

مورچگانی هستیم که مرتب به اوج و سقوط میرسیم. تمدن ما ، زمین ما، تمام موجودیت ما: گسیخته ، پیوسته ، درهم ریخته است. نیمه‌راهانی هستیم که در راه معلق میخوریم. یکنفر به قله میرسد.

از فرد به جمع میرسیم.

از واحد به وحدت.

در دشت واحدکویر.

در پهنای کویر به‌احوال‌خودم‌پی میبردم. خودم را درمی‌یافتم. تکلیفم را با جهان بزرگ بررسی میکردم. آینده، گذشته، علت وجودم، پهنا، عظمت ، در ذهنم میگذشت. کنار ریشه‌های خار ، ریشه دونده بودم. گل آفتاب گردان، موافق حال خورشید ، به‌دور خورشید، در خورشید میچرخید.

خار بیابان ، خوار و بی‌مقدار نبود. فقط برای خوردن شتر نبود . شتر میدانست: با احتیاط ، هراسان ، خار کوچك بیابانی نشخوار میکرد.

خالی و تنها حس کردم ناظرانی فرضی ناگهان در صحرا پر شدند ومن یکه وتنها قضاوت شدم.

در خاك خفته بودم.

شب بود. خارج شدم. خودم را رها دیدم . خودم به خودم ، به‌همه ، بلاتکلیف، بی‌تکلیف عاشق بودم. در آستانه‌ی بلوغ، دراوج لذت. ◁

دردنالـ بود. بیرون شدم، در یك دادگاه بی‌انتهای عدالت ــ که عدالت نبودــ قضاوت شدم
به کره‌ی ماه نرفتم ، سفرم طولانی تر بود.
تنهائی را حس‌نکردم
شقاوت
سوغات راهم بود.

جریان داشتم ، به جنگ بودم. به جنگ اصحاب شیطان که احساس لذت‌از زندگی،در مرزگناه دارند. از غبار بیزارند: ازغبارکردن لذت میبرند.
از اعمال قدرت سرشارند ــ نه‌ازقدرت.
از عقده خالی کردن جان میگیرند ــ نه‌ازعقده.
عقده‌ها را بازشناسی نمیکنند، در مسیر سازندگی قرار نمیدهند. غرق هستند. کتك میخورنـد، اذیت میشوند ، وامیخورند ــ به آگاهـی نمیرسندــ از رفتار .ناهنجار پرهیز نمیکنند، عاشق نمیشوند ، در مظاهر پلید خودنمائی، انتقام میگیریم. فضل فروشان بی‌فضل که درك نمیکنند ، داغ تیمار و خرابکار می‌زنند ،بی‌اعتنا ، ساده برگزار میکنند. روانه‌ات میکنند.
جریان داشتم. ناامید نمیشدمــ معترض میشدم. خشونت میکردم. دخالت‌میکردم رانده میشدم. سماجت میکردم تحقیر میشدم مسئول میشدم. در مملکتی که بزرگ میشدم : مسئول بودم. وظیفه نبود عشق بود فکر کنم : «آب وخاك خـودمه در بهبودش، سهـم دارم. شریکـم

بیشتر گرفتار میشدم ، از بی خردان می‌آموختم ، در عقده‌هایم شور میکردم، بـه قله میرفتم ، در شرائط گذشته‌نمی‌ماندم ، ناکامیها رابه کامیابی میرساندم.

درخودم بی‌قرار گردش میکردم . چراغ کوره راههای زندگیم را بدست خودم، بعهده‌ی خودم، جستجو میکردم. امیال گنگ نامعلوم درونم ، در زندگی دومم نهفته بود در بستر رودخانه آرمیده بودم.
همراه زمان.
جریان داشتم.
آواره میگشتم .

شهرها را مثل برگهای خشك از شاخه افتاده‌ی درختان طی میکردم. از استانی به استانی، از تیمارستانی‌به تیمارستانی ازخیابانی به خیابانی که هیچکس مرا نمی‌شناخت.
سحر یك روز رمضان ، از کوه ردمیشدم، یك لحظه به زندگی آدمهانظرکردم : نگاهم از مشرق به‌انعکاس نور خورشید،به کوههای مغرب دوید، به آسمان کبود با تکه ابرهای گلی ،به پیرمردی که‌برجاده‌به‌آهستگی بسوی‌بالا، آهسته لغزان میرفت. . باعصایش . فکر کردم روزی کند و پیرو خسته بسوی اوج میرویم ولی نیه، راه تمام میکنیم و حدود ما همین‌است.مساله‌ی کمال لاینحل مینمود ، به آن نمی‌رسیدیم . حس کردم ما آدمها : زندگی راتاحدودی داریم‌و در مرزهای‌خود می‌میریم، ولاشه‌های‌مابه‌زندگی بهتری دست نمی‌یابد.

چیزی خارج از ما قادر به پیشروی است. ابدیت را در آسمان دیدم ... در نور پراکنده ستارگان که هرلحظه‌سرخ تربمامیرسید، در گسترش جهان که بازتر میشد ، ستاره‌ها که دورتر میرفتند، پیام‌نوری که فاصله میگرفت، نور اختران که از بنفش به درخشندگی سفید در الوان رنگی طیف به سرخی میدوید.

پایان ، ظلمت بود.
ما تنهای تنها ، جاویدان ، باکره‌ی آویزان ماه. زمینی‌ها همدیگر را کشته‌اند.فقط یك‌نفر باقی است. عناصر زمین فقط دروجود یکنفر، یك نفر ــ تنهاــدر جهان هستی. که فکرمیکرد.

ستارگان در بینهایت گم میشوند ، سیارات در منظومه‌های خود، تفکیك شده، در لایتناهی پیش میروند. فقط یك جرم باقی است. در وجود یك نفر .

اجزاء زمین پاشیده نشده، غبار نشده، مجموعه‌ی زمین در یك نفر باقی است.
چه می‌دید؟ هیچ، جز تاریکی . فکرمی کرد خداست. چه میشد ؟ هیچ، دیگر هیچ. به مرزهای ناشناخته میرفتم ، به خدا فکرمیکردم. خداغایت فلسفی فکرم بود. ایمان من ، خدای من. در بی‌نهایت سیرمی‌کرد.در بعد زمان‌پیش مـی‌رفت قطعی‌بـود. تـعریف نمیشد، در معنی نمی‌گنجید ، در معانی منتزع عینی نبود، در خودم بود. در ترکیب محرمانه وجودم. در احساسات سرپوشیده‌ی نگفتنی، که رازمن بودــ راز شاعر که: از احساسات عمیقش‌برمی خاست ودر قالب‌شعر و کلام‌می‌نشست. تمامـی نداشت ، اعتراف کامل نبود، جریانی دریا ریز بود که به خشکی نمی‌نشست اگر می‌نشست پایان بود.
پایان شعر.
پایان ایمان.
ایمان من.

از رمان «آیه‌های سرخ»ــ۱۳۵۶

تا رستاخیز

فریده رازی

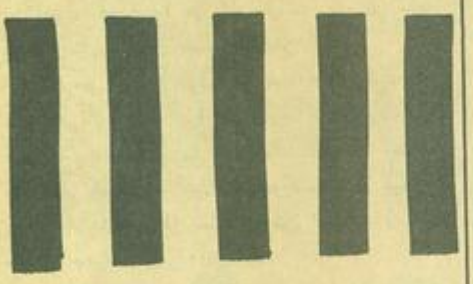

ازپس پنجره به‌رفتن فکرکرد. همه‌چیز می‌رفت وپشت سرمی‌ماند و او میان گذشتن و بودن نشسته بود ودر اندیشه‌اش خیره‌شده‌بود. خبری بود، در هـوا، کنار هـرکس ،ایـن خبرنشسته بود. سایه سنگین سکوت روی سرها خوابیده بود.

* * *

یك‌زندانی. این خبر را همه شنیده بودند. یك زندانی درجمع‌بود. بدنها دایره دایره‌کنار هم نشسته بودند ، بهم گره خورده بودندودر مرکز این دایره ها شبح خط دار و وارفته‌ی زندانی‌به چشم می‌خورد.سکوت، گل قالی‌ومیز وصندلی، دسته گل رنگ‌وارنگ وسط میز، او رادرمیان گرفته‌بودند.
زن ها سرك می‌کشیدند، می‌خواستند او را ببینند: چهراش چه شکلی شده ، کدام یکی ازاین صورتها اوست ، این ؟نه ، آن ؟نه، پس‌کو؟ پیدایش شد، خودش بود، یکراست‌آمد وسط دایره ویکباره خطهای بهم‌ریخته راصاف کرد و یك تاماند ...
قدبلند وباریکش آمد. حضور داشت. خطـی درب‌وداغان درقامت‌راستش دیده می‌شد،کنارش دوخط محکم و انحناناپذیردر حرکت بودند، خط هاشکل نداشتندولی مثل‌آهن‌ایستاده بودند و او کج‌ومعوج وتا شده بود

* * *

سالها بود او راندیده بودند. از وقتی ریختند خانه‌شان و او رابردند، هیچ اثری از او نبود، جایی پیدایش نمی‌کردند،هر کجـا سرکشیدند، نبود. پدرپیرش‌بارها این‌دروآن‌در زد، هزار نقشه کشید، به‌همه متوسل شد، درکوچه پس‌کوچه به هرکه رسید دردل کرد تا شاید یکی به دادش برسد، از کنار دیوار روی‌خط های روشن راه می‌رفت ، سایه ها را لگدمی‌زد، دلمی‌زد ناپاشیده می‌شد.
او پیـدا می‌شد روبرویش ، کنارش ایستاده بـود ، پیرمرد یکباره روی زمیـن پـخش می‌شد ، وامـی‌رفت. ورقـهای بادکه

به صورتش می‌خورد. بوق ماشین ها، داد و قال مردم ، همیشه نیست می‌شد، اورامی‌دید با او درد دل می‌کرد ،اندازه پیکرش رادرهوا خالی می‌کرد و باهم شوخی و بازی می‌کردند.

* * *

زمانی برگ سبزی می‌افتاد، می‌فهمیدکه پائیزاستو زمانی برگ تروتازه بود، حالابهار بود،چندبهار و پائیز مهم نبود، او در درونش بود و با او رامی‌رفت. می‌خندید، می‌رقصید زبانه های آتش‌درهواموج می‌زدند واو خودش را درون آتش می‌انداخت وگر می‌گرفت، تنش مست می‌شد، وهمه‌ی خنده ها و خوشیها در سرش چرخ‌می‌زد ودل پیرش‌آرام می‌شد .

* * *

باز او می‌رفت ،گم می‌شد ، پیرمردسنگین می‌شد؛ نمی‌توانست تنش را بکشد، دلش شل می‌شد، دهانش خشك وگس ، می‌خواست عصا زیر بغل بزند ، ،تکیه کند تا نیفتد ، دیوارها هم باهمه هرم وسنگینی روی دل او می‌افتادند دایم خم می‌شد بوی زمین تو دماغش‌می‌پیچید، بوی خاك خشك ، بوی له شدن برگها.

* * *

همه به زندانی نگاه می‌کردندبلند و با ابهت. دست‌ها کشیده‌شد تاوسط اتاق وروی دستهای‌او جمع شد، دستش پرشدو خودش‌سبك ترسید، کناررفت. دستها در بغل کسان جمع شدند و سوگوارانه بهم گره خوردند.

* * *

پیرمردکو. رفته بود، از بس که تاخاك ها خم شده‌و بو کشیده بود، نمی‌توانست سرش را بلند کند، می‌گشت تا پیدایش‌کند و به او بیاویزدوقتی پیدا شد خیلی توی خاك فرورفته بود وروی سنگ‌ها جاانداخته‌بود. قرنها بودکه سنگها در خواب بودند.

* * *

زنها جلوی رفتن او را می‌گرفتند ، گریه می‌کردند، پیرمردمرده بود حالااو بایدزنده می‌ماند، او مرده بود تا این زنده شود.

ایستاده بود ، صندلیها دعوتش میکردند. که‌آرام بنشیند. ستونی از دود جلویش بود. شکل‌هادر آن می‌چرخیدند، شکل پدرش که نگاهش می‌کرد.خودش را به میان دودهاکشید تابه صورت‌پیرمرد نزدیك شود ، ستون بهم ریخت ، وپدر زمین افتاد، خواست دستش را بگیرد ، پایه میز دستش را خراشید.

* * *

چه می‌شد اگر زمین می‌ترکید ، آسمان آب می‌شد، این لباسهای سیاه ، چشمهای‌غمزده عوض می‌شدو او نمی‌رفت، نمی‌خواست به‌رفتن فکر کند، اینجا بود وباد پرده ها رامی‌کشید چای نیمخورده‌ی دیگران ، ظرف حلواحرکت بدنهای دوروبرش.

دوخط مستقیم باهرم بدنشان و حرکت‌خاموش شانه‌ها کنارش بودند گفت : نمی‌آیم.

خندیدند،دستش را کشیدند.

از گوشه سه‌کنجی حیاط چشمهای سیاه وته نشسته، دریده،وبی پروا جلوآمد و راهش را بست. جلوی پایش گودشد باسربه گودی‌سیاه وژرف آن افتاد. کورمال کورمال دستش‌را به ستونی گرفت و هواراپس‌زد. شکستن‌دردرونش مزه‌ی‌کسی را زیرزبانش آورد. جوی باریك آبروی گونه هیش سرازیرشد، به دیوارتکیه کرد نمی‌توانست قدم‌بردارد همه چیز پراز تمنا شد، چشمهارفت‌ودرقاب چشمهای او نشست: نمی‌خواست برود.

* * *

پیرمرد مرده بود ، امشب سوگواری بود، ماشین جلودرمنتظراو بود، سلول تاریك و نم زده‌با سقف سخت‌پا برجا انتظارش‌رامی‌کشید تنگ و تاریك با یك پنجره نزدیك به طاق که دهانش را باددانهای آهنین‌بازکرده بودو می‌خندید، دیوارها دستهایشان‌را برای به‌درون کشیدن او باز کرده بودند.

پیرمرد آن گوشه ایستاده‌بودو می‌لرزید دستهایش می‌لرزیدونمی توانست کلاهش رانگه دارد. می‌لرزد، محومی‌شود ، یواش یواش‌تو بدن دیوارفرو می‌رودو موهای‌سفیدش همرنگ گچ‌به یوار می‌چسبد فقط دهانش باندازه پنجره زندان باز می‌ماند . فریادمی‌زند و کسی نمی‌شنود.

* * *

باچشمهایش روی پنجره دست کشید.زیری وسختی آهن سرد او را نفهمید باید بخودش متکی شود بادل آبشده واینهمه غم، محکم بایستد و خم نشود تا دلیلی برای رفتن داشته باشد، بایداز چیزی دفاع کرد،ازبودن، بودن خودش ،ازهستی خودش از سرآتش گرفته و زبانه‌هایی که درونش رامی‌سوزاند بگوید، تا فردا، تارستاخیز، دادبزند.

میله ها نمی‌توانند جلوی هوایی را که از بیرون‌سرازیر می‌شود بگیرند، هوا خواهدآمد، خودش‌را به درون می‌کشد، چه بخواهی چه نخواهی می‌شود نفس کشیدومیله های آهنی هم‌نمی‌توانندهوا را برگردانند.

* * *

صدای بازوبسته شدن آن چهار خانه‌را می‌شنود، صدای بسته‌شدن، در بسته، دهان بسته هوای‌بی‌باد تا ...

صدای کشیدن برنج از دیگ. صدای ظرفهای غذا، این جاهست، هوادر گردش‌است حرفها می‌آیند ومی‌روند، وآنجا صدای مرگ گردش می‌کند، آهنگ چکمه ها بر روی سنگفرش، سکوت ،زنگ غذا،همه پیام‌دلهره است.

* * *

چشمهای گرد وسیاه رفته‌اند ،دستهامانده، دستها باسکوتشان می‌خواهند اونرود، بماندو دایره‌ها گره خورده‌را بازکند و خودش هم‌به درون رودوحلقه شود،یك‌حلقه‌آهنی که‌می‌تواند ضربه بزند.

* * *

به‌چه‌فکر می‌کرد؟ در این ازدحام، توی‌سرش به دنبال فکری می‌گشت،یك اندیشه راگم کرده‌بود، هرچه پس‌و پیش می‌کرد فایده نداشت. می‌دانست در آن فکر تصمیم مهمی گرفته، یك‌خط روشن پیدا کرد.درخت نارنج میوه داده می‌آیدجلو. کنارش می‌زندتا فکر را پیدا کند نارنج‌وبرگهاشوخی می‌کنندو نمی‌گذارند

* * *

چه‌شب دلپذیری است شب سوگواری .اتاقها شاد، پنجره‌ها خندان، چه‌بی‌هول‌وولا، پرده‌ها با باد شادی می‌کردند و می‌رقصیدند و او نمی‌خواست برود.

* * *

صدای سوت بلند شد، وقت‌تمام شده بود. نی‌پرده‌ها خشك‌شد. همه چیز از جنبش‌افتاد و باد به گوشه‌ای رفت و نشست ودلش را گرفت تا منفجر نشود.

* * *

در طول سال هایك بار به پیرمرد اجازه داده بودند او را ببیند. وقتی به دیدنش‌رفت‌از پشت میله ها بهم نگاه کردند، هیچ چیزبرای گفتن نداشتند، آنهمه درددل رفته بود، پدرو پسر به هم‌نگاه می‌کردند پیرمرد دستپاچه‌شده بودو صدا در گلویش می‌شکست.

پیرمرد که‌رفت نگاهش گوشه‌ی سلول ماند و او گاه وبیگاه با آن چشمها حرف می‌زد.

این چند ساعت که‌برای‌سوگواری‌پدرآمده بود ،بودن را حس می‌کرد ، بوی خانه ، بوی آدمهای آزاد ،بدنش را کنار بدنهای در حال حرکت وزندگی می‌دید، لحظه‌ای شرمنده، اندیشید کاش‌پیرمرد هرشب می‌مرد تا او هر شب بودن را اینگونه حس‌کند.از اینهمه‌شقاوت گریه‌اش گرفت و بوی نفس پیرمرداز کنارش گذشت و نوازشش کرد، نفس بلندی کشیدو آنرا توی سینه‌اش برد تا از وجود خمیده‌او در درونش هوای دیگری بدمد و اورادامه دهد.

* * *

خطها کنار در ایستادند واو را صدازدند. ماشین بوق‌زد .

بلندشد با همه دست‌داد ،توی تخم‌چشمها نگاه کرد، گریه نکرد،صورتش زار زد ولبش خندید، همه دنبالش پرکشیدندو اورفت .

برای چه می‌نویسید

ادبیات چیست ؟ در پی پاسخ این سئوال از جمله می‌توان پرسید که نویسنده چرا می‌نویسد ؟ چه‌انگیزهٔ فردی یا اجتماعی و چه نیاز خصوصی یاهمگانی او را به نوشتن وامی‌دارد ؟ نویسندگانی آشنا یا ناشناس (برای ما)، با شهرت جهانی یا فقط‌منطقه‌ای، به این سئول پاسخ داده‌اند . این پاسخهاهرچه باشد ، کوتاه یا دراز ، به اشاره یا به تفصیل با طنز وادا یا با جدیت و تعهد ، از مجموعه آنها تصویری گویا از حرفهٔ نویسندگی و انگیزهٔ آفرینش ادبی به دست می‌آید . «دنیای سخن» بر آن است که این پاسخها را به ترتیب الفبایی نام نویسندگان در چندین شماره ارائه کند.

با پورش از خوانندگان عزیز، پاسخ آنتونی برجس، نویسنده انگلیسی، در شماره گذشته ناقص چاپ شده بود که متن کامل آن را اینجا می‌آوریم.

همچنین ، باپوزش دوباره، یادآور می شویم که عکسی که در شماره‌گذشته در کنارجواب یوسف ادریس چاپ شده ازآن توفیق الحکیم، نویسنده بزرگ مصری است که جوابش‌درشماره های بعد چاپ خواهد شد.

بیش از دویست نویسنده از سراسر جهان به‌این پرسش‌پاسخ می‌گویند

آنتونی برجس (انگلیس)

در سال ۱۹۲۰ به دنیا آمده است .نویسنده‌ای بسیار پرکار است و دانش گسترده‌ای دارد. شخصیتهای داستانهایش را چهره های سرشناس تاریخ ، از حضرت مسیح و ناپلئون گرفته تا آتیلاوتروتسکی تشکیل می‌دهند.

● نویسنده شدنم ، پیش از هر چیز به یك مساله خصوصی مربوط می‌شود که به چهل سالگی‌ام بر می‌گردد : در آن زمان ، تنها از این راه می‌توانستم زندگی ام را تامین کنم. در بورنئو یك‌کارمند مستعمراتی بودم ؛روزی‌از روز ها دچار سکته شدم و چنین تشخیص دادند که غدهٔمغزی دارم . از خدمت در بورنئومعافم کردند و مرا به لندن فرستادند. در لندن‌دکترها گفتند که‌غده‌ام‌علاج‌ناپذیراست‌و یك سال‌بیشتر زنده نمی‌مانم . مجبور بودم کاری پیدا کنم تا در آن دوازده ماهی که از عمرم باقی مانده‌بود شکم خودم و زنم را سیر کنم . اماهیچکس‌حاضر نمی شد به آدمی که آینده‌ای نداشت کار بدهد. در نتیجه، دست به کار نوشتن شدم ؛در آن یك سال شش کتاب و چندین قصه ومقاله‌نوشتم.در آخرسال ، دیدم که هنوز زنده‌ام ، شاید کار فکری شدیدی که در آن مدت کرده‌بودم غده را سوزانده و آب کرده بود ! امروزه که بیست‌و هشت سال از آن روز ها می‌گذرد ، همچنان‌کار می‌کنم و از غده خبری نیست .می‌نویسم ، چون به اقتضای شرایط ، حرفه‌ام نویسندگی شده‌است. این تنها کاری بودکه می‌توانستم بکنم.

اما نویسندگی‌ام دلیل دیگری هم داردکه بیش از آن که مالی باشد به زیبایی شناسی مربوط می‌شود. من‌باغریزهٔ هنری‌به دنیاآمده‌ام در دوره اول زندگی ام ، سعی کردم‌این‌غریزه را با نقاشی بیان‌کنم ، این آرزوی بلندپروازانه را در سر می پروراندم که برای‌خودم کسی‌مانند سزان بشوم ، اما معلوم شد کـه دچار عارضهٔ والتونی‌ام (یعنی تفاوت برخی از رنگها را نمی‌بینم) در نتیجه این آرزویم ناکام‌ماند.بعد کوشیدم‌آهنگساز بشوم ؛ اما در این رشته هم به دلیل بی استعدادی‌سرم به سنگ‌خورد .امروزه هنوز به نوشتن درباره موسیقی ادامه می‌دهم، اما دیگر در پی آن نیستم که روزی بتهوون انگلیس بشوم . درواقع، بجای نوشتن موسیقی قصه و مقاله می نویسم . آواها را ، چه آوای موسیقی باشد و چه واژه‌ها ،دوست دارم ،دوست دارم آنها را به‌ترتیبهای‌گوناگون ترکیب کنم. حجمها و شکل ها و سازه های‌آوایی را دوست دارم و لذت می‌برم از این که آنها را در درون گسترده ترین قالب ادبی،یعنی رمان ، بـکار بگیرم و دستکاری‌شان کنم . اما بدیهی است که این همه کافی‌نیست . آدم برای این که رمان نویس باشد باید به شخصیت انسان و آنچـه می‌گوید و می‌کند علاقه نشان بدهد.من به‌انسان علاقه نشان می‌دهم، اما نه بیشتر از کسان دیگر. در پی‌آن نیستم که دن‌کیشوت یا آناکارنینای تازه‌ای بیافرینم . ترجیح می‌دهم شخصیتهایی معمولی خلق کنم که اجزای‌یك ساختار تصویری باشند ــ یعنی نوعی بازی شطرنج که در عین حال سمفونی هم باشد . خودرمان ، ،بعنوان یك اثر هنری ، برای من‌بیشتر از شخصیتها وعناصر داستان اهمیت دارد.

از این که بگذریم ، چندان کاری به کار فلسفه و این چیز ها ندارم . برای من ، کلمات نه به عنوان ابزار هایی برای تبلیغ،بلکه بـه صورت ساختار هایی آوایی‌مطرح اند ، ساختار هایی پیچیده که باید آنها را در درون شبکـهٔ تصویری پیچیدهٔ رمان سازماندهی کرد ، ساختار هایی که مفهومشان طبیعت آنها را مختل‌کرده است (هرچندکه، متاسفانه‌مفهوم یکی ازاجزاء ضروری زبان است.)

البته، برای این همه‌می‌نویسم که زندگی‌ام

را تامین کنم . جیمس‌جویس یا استفان مالارمه نیستم که زندگی‌ام بادرآمد حرفه های دیگر یابه لطف یك حامی تامین باشد و بتوانم فارغ از مسایل مالی سرکنم . من مجبورم گهگاه سازشی بکنم . به خواننده چیزی را ارائه کنم که‌فکر می‌کند توقع دارد ودر عین حال کما بیش‌همان کاری را بکنم که خودم دلم می‌خواهد.مرجع من‌ویلیام شکسپیر است : شکسپیر یك نمایشنامه نویس بازاری بود که به خواننده هایش بیشتراز آن چیزی که انتظار داشتند ارائه میکرد.بعد هم به عنوان یك آقا و یك هنرمند بزرك ازدنیا رفت . امروزه روز ، مشکل می‌شود هم‌آقا و هم هنرمند بود ، اما من کوشش خودم را می‌کنم.

ویلیام بورو ــ امریکا

درسال ۱۹۱۴ به دنیا آمده است. علیرغم سن و ظاهر جا افتاده‌اش‌هنوز هم از زمرهٔ نویسندگان پیشرو آمریکا به شمار می‌آید.

● سئوال برای چه می‌نویسید فورا پرسش دیگری را پیش می‌کشد . و آن این‌که نویسنده دقیقا چکار می‌کند ؟به این سئوال پاسخهای متعددی می‌توان داد که هیچکدام حق مطلب را بطور کامل‌ادا نمی‌کند.

نویسنده یك تماشاگر، یك نقشه‌بردار مناطق انسانی است. آلکس تروکی می‌گفت‌که «نویسنده فضانورد فضای درونی انسان است.» هنری میلر نویسنده را کسی می‌داند که می‌تواند با آنتن‌های ویژهٔ خودش برخی جریانهای کیهانی را دریافت کند. جك‌کرواك می‌گفت: «من وجود خودم‌نیستم ، بلکه جاسوسی هستم دریك‌جسم خارجی»یك جاسوس چکار می‌کند؟ تماشا می‌کند وگزارش می‌دهد. حرفه‌اش این است.

دریافت آگاهانه از کار نویسندگی رابه بخش قابل رؤیت کوه‌یخ تشبیه کرده‌اند. یعنی که نویسنده واقعاً نمی‌داند برای چه می‌نویسد. دلایلی که برای کار خودش ارائه می‌دهدمعمولا نادرست است. اگر نویسنده‌ای‌غیر از درآمد نویسندگی ممر دیگری نداشته باشد (مثل خود من) مجبور است اضافه برانگیزه‌های دیگر، انگیزهٔ تامین معاش را هم در پاسخ «برای چه می‌نویسید ؟» عنوان کند. بنابراین ، در جواب این سئوال که‌برای چه می‌نویسم می‌گویم: به این خاطر که می‌توانم . به‌این دلیل که این حرفه من‌است. و درنتیجه باید بکوشم در این حرفه‌هرچه بیشتر از خودم مایه بگذارم. این را امتیازی برای خودم می‌دانم که می‌توانم پیامهایی رااز آن«جریانهای کیهانی» دریافت کنم. اما در حد ژرف‌تری واقعاً نمی‌توانم‌بگویم برای چه می‌نویسم.

● نوشتن را دوست‌دارم،برای من نوعی کار سازندگی است که از آن لذت می‌برم. موضوع ، محتوا و پیام کارم را از تجربه‌ای می‌گیرم که برسرنسل خودم آمده است . این همه، به نحوی، به رایگان در اختیار من قرار داده شده است، به تعبیری می‌توانم بگویم که محتوای کارهایم به من هدیه شده است. البته این بدان معنی‌نیست که سوژه یك چیز غیر ضروری باشد . هدیه چیز زیبایی است. اما خواننده باید این‌هدیه را «فتح» کند. خواننده باید برای این‌کار به خود فشار بیاورد، یعنی باید فرم اثر را به اجبار بپذیرد و آنرا کشف کند.فرم و محتوا چنین کوششی را از سوی خواننده ایجاب می‌کند . اما پیش از هر چیز ، نوشتن همان نیاز آفرینش است.

پ.م. پازئیتی ــ ایتالیا

درسال ۱۹۱۵ درونیز به دنیا آمده است. «سرخ‌ونیزی» یکی از معروف‌ترین رمانهای اوست.

● در سیزده‌چهاردسالگی ، زمانی‌که کم‌کم داشتم خودم را یك نویسندهٔ حرفه‌ای تلقی می‌کردم ، سئوالی مانند این که «چرا می‌نویسید؟» ممکن بود مرا بحیرت بیندازد. مگر نه این که نوشتن راطبیعی‌ترین ومهم‌ترین، وهمچنین یکی از جذاب‌ترین فعالیتهای آدم می‌دانستم ؟نویسندگی را به‌این ترتیب شروع کردم که درخانه نمایشنامه هایی‌به‌سبك تراژدی می‌نوشتم وبا برادرم آنها را با شخصیتهای ◁

هاینریش بول ــ آلمان غربی

در سال ۱۹۱۷ به دنیا آمده‌است. سرشناس ترین نویسندهٔ معاصر آلمان است. از اوچندین کتاب به فارسی ترجمه شده است.

◁ عروسکی به اجرا درمی‌آوردیم. در این خل‌بازی‌ها یك منطق همیشگی وجود داشت و آن‌این که همهٔ شخصیتهای بازی بجز یك نفر مـی مردند. وآن که تنها روی صحنه باقی می‌ماند بعداً دیوانه می‌شد...

درجواب این که «برای چه می‌نویسید؟» شاید بسیار چیزهابتوان گفت، از انگیزه‌های شخصی گرفته تا دلایل بسیارجدی‌تر و پیچیده‌تر. اما شاید بهتر باشدکه‌با استفاده از این فرصت به وضعیت ویژه رمان در ایتالیا اشاره کنم.

در ایتالیا همواره جای یك شخصیت نمونه، که خواننده بتواند اورا در ضمیر خود به عنوان نمایندهٔ خویشتن به حساب آورد ،خالی بوده است. خواننده ایتالیایی چندان گرایشی ندارد که شخصیت رمان را نمایندهٔ علائق‌فکری و احساسها و عواطف خود به حساب آورد. رمان روسی نمونه عکس این‌گرایش است.دراثبات‌این نظر کافیست ملاحظه کنیم که خانواده کارا- مازوف تا چه حد نماینده‌خانواده روسی است. در عین حال، تاریخ ایتالیا، در کلیت و در اشکال بسیار گوناگونش،سرشار از سوژه‌هایی است‌که باید نوشته شود . درنتیجه ، من فکر می‌کنم که هنوز خیلی چیزها برای‌گفتن مانده باشد و این یکی از انگیزه‌های اساسی من برای پرداختن به‌کار نویسندگی است.

آنتونی پاول ـ انگلیس

درسال ۱۹۰۴ به‌دنیا آمده است. پس از انتشار کتابش نام «رقص با موسیقی زمانـه»، که قصه‌ای دراز ودنباله‌دار است، خیلی‌ها اورا «پروست» انگلیسی خوانده‌اند.

● رمان نویسها آدمهایی هستند که تصویر آدمها وصحنه هایی ذهنشان را آشفته‌می کند وبه نظر می‌رسدکه‌سازماندهی منطقی(یا غیرمنطقی) این تصویرها تنها وسیله‌ای باشد که آنها را تسکین بدهد. من هم به این خاطـر می‌نویسم.

پیه‌تلا ـ آنگولا

در سال ۱۹۴۱ به دنیا آمده ونام‌واقعی‌اش آرتوریستانا است رمان معروف او «مایومبه» یادآور مبارزات استقلال آنگولاست.

● انتخاب از میان چندین و چنـد پاسخی که می‌توان به این پرسش‌داد، و اغلب هم‌متناقض‌اند، کار خودسرانه‌ای است. بویژه که با گذشت زمان انگیزه‌های نویسندگی تغییر می‌کند . با اینهما ، مجبور به‌انتخابیم، هرچند که می‌دانیم با این‌انتخاب تنها نیمی از حقیقت را خواهیم گفت، و آنچه امروز حقیقت‌دارد الزاماً فردا نخواهد داشت.

خودمن ، می‌توانم از جنبهٔ اجتماعی ادبیات شروع کنم ، زیرا کشور من بسیار جوان است و هنوز هویت خود راجستجومی‌کند ، ودرجهانی سرشار از ظلم و بیعدالتی با چالشهای عظیـم رودرروست. چگونه می‌توان در کوشش برای ساختن کشوری بهتر از آنچه آدمیان می‌شناسند سهمی به‌عهده نگرفت ؟ این هدف شریفی است. بدون شك، آرزوی تغییر وضع موجود آرمان باشکوهی است . به همین‌ترتیب، تجسم این که بتوان به وسیلهٔ ادبیات نیز در این کوشش سهمی به عهده گرفت‌دارای‌شکوه بسیار است. هم شکوه و هم اتکا به نفس خارق‌العاده‌ای که‌ظاهراً با فروتنی بیان‌می‌شود . نویسنده ، موجود تنها وشکننده‌ای که تنها به‌یك قلم مجهز است و با این حربه به‌جنگ وضعی می‌رود که نبایـد وجود داشته باشد اماهمچنان تداوم دارد . این تصویر البته خیلی رمانتیك است، اما تاریخ نشان داده است که با جستجوی آرمانهای خیالی هم می‌توان خیلی نشدنی‌ها را ممکن کرد . آنچه توضیحش غیر ممکن است، این‌است که چرا آدم این حربه ، ونه حربهٔ دیگری را ،انتخاب‌می‌کند.

درمورد خودم ، خوب که فکرش را می‌کنم، می‌بینم که‌من این‌حربه را [آگاهانه] انتخاب نکرده‌ام .بچه که بودم ، حتی پیش ازآن که کاربرداجتماعی ادبیات‌را بفهمم،داستانهایی پیش خودم مجسم می‌کردم . تنها برای این‌که تنوعی به‌وجود آورده باشم ومجبور به تکرار

ساختار همیشگی انشاهای مدرسه نباشم . از آفرینش دنیاهایی که خودم همه‌کاره آنها بودم،و ازاعمال‌ارادهٔ خودم‌برآدمها وحیوانات این دنیاها، لذت می‌بردم . یعنی که انگیـزه‌ام به نوعی جستجوی قدرت‌بود. البته نه قدرتـی زمینی یا سیاسی، یا روحی و مذهبی، بلکـه قدرتی تخیلی .

از این گذشته ، انگیزه‌ای خصوصی و نگفتنی نیز درکار است. با نوشتن، چیزهایی را دربارهٔ خودمان ودیگران فرا می‌گیریم، و بخشی از نگرانی‌هاوتردیدهایی‌راکه‌برما چیره‌اند به دیگران منتقل می‌کنیم...

اینها برخی از دلایلی است‌که من امروزه می‌توانم برای پرداختنم به نویسندگی ارائه‌کنم. دلایل دیروز را نمی‌دانم، امـا شکی نـدارم که‌دلایل فردایم بـاامروزیها تفاوت خواهـد داشت.

آمریتاپریتام ـ هند

در غرب پاکستان به دنیا آمده ودرسال ۱۹۴۷ پس از تقسیم شبه قاره در هند ساکـن شده است. سرگذشت‌این تحول خونیـن‌را در زندگینامه‌ای از خودش به زبان پنجابی‌آورده که یکی از معروف‌ترین کتابهای اوست. آنچه شاید کمتر سابقه داشته باشد این‌است که ۲۹ رمان او، که اغلب کوتاه استه، هم در هند وهم در پاکستان‌منتشر شده است.

● شاید درباره سنتی که درصومعه‌های بودایی رواج دارد چیزی شنیده باشید. بـه

موجب این سنت ،هربارکه‌کاهنی مرتکب گناهی بشود ، کیفرش این است که تعالیم بودا ۱ بادقت روی سنگهای‌صومعه بنویسد . هرچه گناهش بزرگ‌تر باشد مدت این کیفر درازتر می‌شود . به نظر من‌چنین کیفری بیش از همه متوجه شاعر، روشنفکر و متفکر می‌شود، زیرا آنان مجبورند فعالیتهای فکر و تخیل خود را پیاپی روی کاغذ بیاورند.

در فلسفه باستانی هند ، آتش وشکلهای مختلف آن‌دارای‌پنجاه نام متفاوت‌اند:بدینگونه شناخت آتش است، جمله آتش است، واژه نیز به خاطر نیروی تفکری که منتقل می‌کند آتش است. به همین دلیل‌است‌که گذشته از خدایان و الهه‌هایی که با آتش‌مرتبط‌اند ، شاعران و متفکران نیز با عنصر آتش ربط داده می‌شوند. درواقع ، برای شاعران افتخار بزرگی است که هم رتبه «آگنی» (آتش) دانسته شوندواین افتخار با این کیفر بسیار زیبا همراه است که باید افکار ورویاهای خودشان را روی کاغذ بیاورند. به نظر من ، هر نویسنده سفردرازی را میان زندگی به‌صورتی که هست و زندگی به صورتی‌که بایدباشد،انجام‌می‌دهد. همچنین‌سفری میان «من» خرد و ناچیز و «من» عظیم‌وباشکوه. کیفر من این است که باید در جریان چنین سفری میان «من» خردو «من» بزرگم، همهٔ آنچه را که به فکرم می‌رسد روی کاغذ بیاورم. بچه که بودم، مادر بزرگم اغلب می‌گفت که در هنگام به دنیاآمدن من خدایان درخواب بودند. درآن زمان منظور او را نمی‌فهمیدم.با گذشت‌زمان، متوجه شدم‌که تقویم اساطیر هند شش فصل دارد. سه فصل برای خدایان «روز» وسه فصل دیگربرای آنها «شب»است. به همین دلیل ، به نظرم می‌رسد که در سرتاسر دوران فعالیتهای ادبی‌ام کوشش این بوده است تاخدایانی را که دردرون روان بشر درخوابند بیدار کنم .

بقیه حافظ از صفحه ۹

هرچه نیکی وخوبی دارد ، در اختیار یک نیکی برتر و بالاتربگذارد، وخود عقب بنشیند. ساخت همان است که قبلا بدان اشاره کرده‌ایم، پیر مغان حافظ نیزبراین اساس ساخته می‌شود.

وقتی که به عصر جدید می‌رسیم، در بزرگترین شاعر جدید فارسی که بنیان‌ساز در شعرجدید هم هست . ناگهان می‌بینم حافظ، علاوه بر اینکه شخصاً به عنوان یك شاعر زنده وجود دارد، بلکه بامضامین خود در شعر آدمیانی که‌باجهان بصورتی امروزین برخورد می‌کنند، حضور پیدا می‌کند. اتفاقاً این حضور حتی مضامین منوچهری را هم به صورت تحول یافته ، پس از عبور از کانال شعر حافظ، منعکس می‌کند. حسرت عام‌حاکم‌بر پخش وداع عاشق با معشوق در شعر منوچهری ، و رنج مسلط بر بیت «مرا در منزل جانان چه امن عیش چون هردم / جرس فریاد می‌دارد‌که‌بر بندید محملها»،خودرادر«اجاق‌سرد» نیما، بصورتی امروزین، جدید، وبا عبور از کانال دگرگون شدن شکلهای گذشته و محتوا شمرده شدن‌آنها در برابر شکل شعر جدید منعکس می‌کند.شعر کوتاه است وهمه را نقل می‌کنم:

مانده از شب‌های دورادور
برمسیر خامش جنگل
سنگچینی از اجاقی خرد،
اندر و خاکستر سردی.
همچنان کاندر غبار اندوده‌ی اندیشه‌های‌من‌ملال انگیز
طرح تصویری در آن هرچیز
داستانش حاصل دردی.

روزشیرینم که بامن آشتی بودش ؛
نقش ناهمرنگ گردیده،

سرد گشته . سنگ گردیده؛
با دم پاییز عمرمن‌کنایت ازبهارروی‌زردی.

همچنانکه مانده از شب‌های دورادور
برمسیر خامش جنگل
سنگچینی از اجاقی‌خرد
اندرو خاکستر سردی.

اگر این شعر یاد «جرس» را زنده نگه می‌دارد و فقدان «امن عیش» را، شعر دیگری از نیما ، بخش‌دیگری‌از شعر منوچهری رابس از عبور آن از کانال‌ارتباط محتوا و شکل، و بیت دیگری از حافظ را، در یاد زنده‌می‌کند: «شب‌تاریك و بیم موج وگردابی چنین هائل/ کجا دانند حال ما سبکباران ساحلها.» ونیما می‌گوید:

آی آدمها که برساحل نشسته شادو خندانید!
یك نفر در آب دارد می‌سپارد جان.
یك نفر داردکه دست و پای دائم می‌زند
روی این دریای تند و تیره و سنگین‌کمی‌دانید
.....
.....
.....
آی آدمها که بر ساحل بساط دلگشا دارید؛
نان به سفره، جامه‌تان برتن ؛
یك‌نفر در آب‌می‌خواندشمارا.
موج سنگین را به دست خسته می‌کوبد.
باز می‌دارد دهان باچشم از وحشت دریده
سایه‌هاتان را ز راه دور دیده
آب را بلعیده در گود کبود و هرزمان بی‌تابیش افزون
می‌کند زین آبها بیرون
گاه سر ، گه‌پا.
آی آدمها!

انگار بیت حافظ را برداشته‌اند، وحالات نمادی فشرده را از آن‌گرفته ، یعنی شکل‌درونی آن را باز کرده‌اند،تصاویر آن رابه محتواها و معانی آن تبدیل کرده‌اند ، وبعد آنها را تحویل نیما داده‌اند تا او با ادراك امروزین از شکل شعری، آنهارااجراکند. در واقع نیمایوشیج به‌دنبال تکمیل هستهٔ اصلی وبنیادی شعر حافظ بوده است، به‌همان صورت که در اجاق سردبه‌دنبال بازآفرینی امروزین مضمون دیروز، ودر واقع مضمون همیشگی رفتن معشوق‌و ماندن حسرت بوده است. رسالهٔ اصلی همان فقدان «امن عیش» است.درواقع نیما ازکلیتهای مستعار ابیات گذشته ، شعرهای تفصیلی، ویا بقول خودش، توصیفی ساخته است. درواقع شکلهای ادبی، علاوه‌بر اینکه به دلائل‌تاریخی، اجتماعی ، سیاسی متحول می‌شوند ، با تکیه‌بر آن دلائل ، به‌دلائل ادبی هم متحول می‌شوند؛ یعنی شکلهای ادبی، باهم ، از فراز تحولات اجتماعی ، سیاسی وتاریخی، در حال گفت وگو هستند، بر یکدیگر اثر می‌گذارند و در زدو خورد با هم، درچارچوب «ادبیت» ادبیات، پیش می‌روند، می‌میرند و یا احیا می‌شوند.

حالا که برخی از مفاهیم شعر حافظ (همان غزل اول دیوان) را به زمان حال آوردیم بهتر است دوباره آن را برداریم و به سوی گذشته پیر یم وآن را درمعناهایی غرق کنیم که امکان دارد پیش از پیدا کردن شکل نهایی خود باآنها در ارتباط بوده باشد.

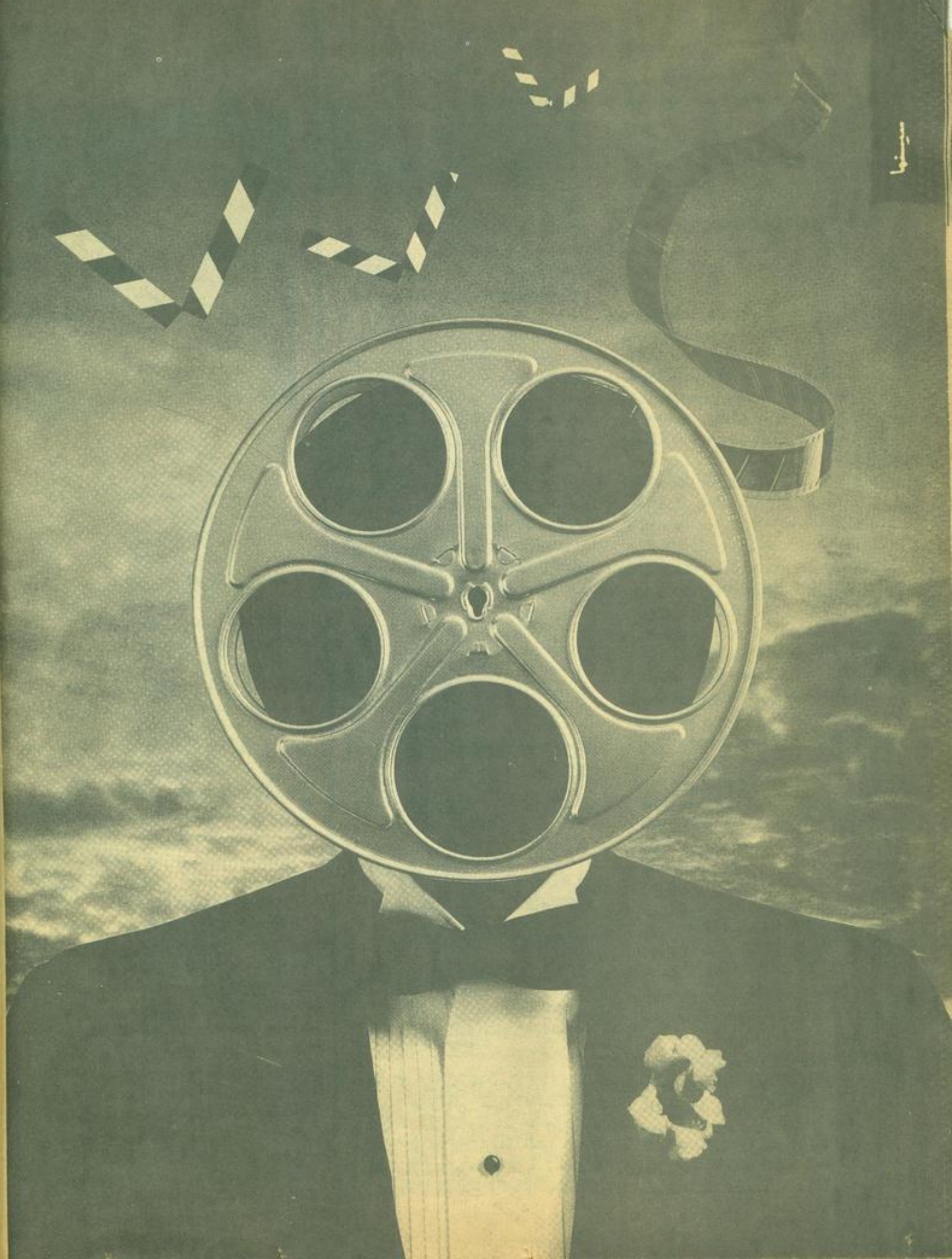

اسفند ماه‌سال ۲۰۰۱! بیش از دومیلیارد نفر در سراسردنیا پخش تلویزیونی مراسم هفتادو سومین دورهٔ توزیع جوایزاسکار را انتظارمی‌برند. قرار است مراسم هفت روزه امسال ، بطور زنده از غرفهٔ عظیم «دوروتی‌چندلر» و با استفاده از ده‌ها ماهواره ارتباطی پخش شود. مادست به یك سنت شکنی می‌زنیم و با اجازهٔ آکادمی علوم وهنرهای آمریکا، چندتایی ازبرندگان جایزه‌اسکار را پیشاپیش معرفی می‌کنیم .

امسال مراسم اسکار با نمایش تازه‌ترین کار «استانلی‌کوبریك» که سرپرستی‌هیأت داوران را هم بعهده دارد ــ گشایش‌می‌یابد. فیلم « دی‌زی‌خوشگله» او که در فضا صدا برداری شده، خاطرهٔ فیلم «رازکیهان» این فیلمساز بنام را زنده می‌کند.

مهم‌ترین واقعهٔ هفتادوسومین دوره جایزه اسکارتجدید حیات فیزیکی «والت‌دیسنی» است که برای دومین بار جایزه «ایرونیگ تالبرگ» را برای مجموعه دست آوردهای هنری خود خواهد گرفت ودوستدارانش فرصت آنرا خواهند داشت تایکبار دیگر او را ببینند و صدایش را بشنوند!

امسال بر تعداد جوایز اسکار افزوده‌اند؛ از جمله‌اسکاری برای بهترین کارگردانی هنری بوسیله «کامپیوتر»ــ که زمینه‌یی برای رقابت کامپیوتر های آمریکایی و ژاپنی هم تلقی می‌شود ــ اسکاری برای بهترین‌هولو گرافی ــ عکاسی سه‌بعدی ــ وبهترین بازیگر «ماورای خاکی» که‌نقش اول را در فیلمی ایفا کرده باشد!

فیلم «جتسون‌ها» اسکار بهترین کارگردانی هنری وطراحی ماورای زمینی راخواهد گرفت و«مایکل‌واگلاس» اسکاربهترین فیلم در مورد «اثرات‌متقابل» رامی‌گیرد وجایزه‌طولاتی ترین‌ودر عین‌حال سمج‌ترین سریال به «سیلوستر استالونه» بخاطر «راکی‌پانزده» زیرعنوان «راکی‌باازدیاد نسل خودمبارزه می‌کند» داده می‌شود!

خانم «سالی‌فیلد» بازیگر معروف در اقدامی غیر منتظره جایزه بهترین بازیگر زن سال را پیشا پیش ردمی‌کند و خطاب‌به اعضای آکادمی و تماشائیان، درست‌بر خلاف سال ۱۹۸۶، می‌گوید «دیگر شما را دوست ندارم !»

در آخرین شب مراسم اعطای جوایز اسکار تمام برندگان مرده و زنده جایزه اسکار به صحنه می‌آیند و تحت رهبری «اتل‌مرمن» الکترونیك ، رژه‌می‌روند و همه با هم می‌خوانند «هیچ کاری بهتر از حرفهٔ‌نمایش نیست».

نامزدان اسکار بهترین فیلم سال عبارتند از : رانی راکت. هشت‌مردبیرون . بوسه های باکره. هادریان‌هفت. زنی که تسلیم فاتحان‌شد. تامس‌پاین و یانکی معشوقه‌اش را میفریبد! معرفی‌دیگر برندگان هم طلبتان تا بعد ...

سینما در قرن بیست و یکم

معرفی برندگان جوایز اسکار سال ۲۰۰۱

درست است! این یك سنت شکنی تخیلی است و براساس این پرسش که «سینمای سال ۲۰۰۰ چگونه سینمایی خواهدبود؟» البته‌پاسخ به این پرسش چندان دشوار نیست. تردید نداریم که مکانیك سینما، زیر تاثیرات‌لحظه‌به لحظه تکنولوژی، تغییرات‌عمده‌ای خواهدداشت اماقطعاً سینما همچنان «قصه‌گو» باقی خواهد ماند منتها با این تفاوت که‌قصه هایش را با استفاده از امکاناتی تازه وبدیع بیان‌خواهد کرد.

هفت کارگردان صاحب نام سینمای آمریکا که امید می‌رود تا سیزده سال آینده ــ یعنی سال ۲۰۰۱ــ زنده وفعال باشند، در برنامه‌ای که ماهنامه علمی omni چاپ آمریکا، زیر عنوان «فیلمهای آینده» تهیه کرده، شرکت می‌کنند و به پرسش بالا پاسخ می‌دهند ــ و ما البته ، خلاصه حرفهایشان‌رادر مجله خودمان می‌آوریم .

مل‌بروکز، ریچارد آتن بورو، مایکل ــ داگلاس، سوزان‌سیدلمن، دیویدلینچ، جان‌سایلز وجان شله‌زینگر هفت کارگردان شهره این قرن روبه پایان هستند. همه‌شان را می‌شناسید ــ دست کم‌به نام .بااین فیلمسازان در اتاق تدوین، در جریان کار فیلمبرداری و بهنگام نوشتن سناریو به گفت وگو نشسته‌اند و از آنها پرسیده‌اند کمیل‌دارند درآینده ــ مثلا در قرن بیست‌ویکم ــ چه‌نوع فیلمهایی بسازند. آنچه می‌خوانید از خود آنهاست: عناوین فیلم ها، طرح قصه ها، معرفی‌بازیگران و محتوای کار.

پس بشتابیم بسوی آینده ، سال/۲۰۰۱

غروب سردی است در اوایل ژوئن و شما به‌یك مجتمع‌سینمایی می‌روید تا شبی راباديدن فیلم های آینده بگذرانید . چون تعداد فیلم ها زیاداست وباید یك یا دو تایش‌راانتخاب کنید آدمك های مصنوعی همه جا حاضرندتا بشما در مورد فیلم‌ها ــ از قصه گرفته تا طول مدت نمایش ــ توضیح بدهند.تمام سالن های‌نمایش فیلم به سیستم خارق‌العاده «شناوژن» ــ مجهزاند. در حالی که منتظر دیدن‌فیلم یافیلم های انتخابی خودهستید ، می‌توانید ازمغازه های فضایی خرید کنید، سناریو های فیلمهای مورد نظرتانرا از غرفه‌های مخصوص بگیرید. در کافه های‌خیلی‌خیلی مدرن اشربه‌واطعمه مناسب حالتان رابنوشیدو بخورید، ازذرت‌های بوداده با ۲۵ طعم‌ورنگ مختلف استفاده کنید واگر رژیم غذایی دارید شیش‌کباب تهیه شده‌از انواع سبزیجات رامیل بفرمائید !

یك‌آدمك مصنوعی شروع نمایش فیلم ها و معرفی کارگردانانی را که از نیمه دوم‌قرن بیستم باقی مانده‌اند، اعلام می‌کند. پس در حال خوردن‌چیپس‌فیل های رنگارنگ وفروفته

△

۷کارگردان‌نامی سینما در باره فیلم‌های آینده نظر می‌دهند

در قرن آینده تماشاگر می‌تواند پایان فیلمها را به میل خود کارگردانی کند

△ در صندلیهایی کهشما را از سروصدای تماشاگر بغلی ــ مثلا تخمه شکستن هایش ــ درامان می‌دارد در سفری به آینده به ما ملحق شوید ــ همین جا و در آغاز سفر یادآوری میکنیم چنانچه از پایان فیلمی خوشتان نیامد اصلا عصبانی نشوید . نسخه ویدیوئی مختلط فیلم در دسترس شماست.آنرا بگیرید وهرطور که دلتان خواست فیلم را تمام کنید!

سالن شماره یك

دیوید لینچ

نام فیلم: رانی راکت

کارگردان : دیویدلینچ
بازیگران : هری‌دین‌استانتون . برانددوریف. جان‌نانس. دین‌استاك‌ول. ایزابلاروسلینی.
موسیقی‌متن :آنجلوبادالامنتی
مدیرفیلمبرداری : فردی فرانسیس
مدیر صدابرداری: آلن‌اسپلت
نوع‌فیلم: کمدی‌سیاه
زمان: نامشخص
مکان : شهرك صنعتی «هوبوکن»در نیوجرسی که‌رنگ وبوی قرن بیستمی‌اش را حفظ‌کرده است. جوی‌بسیارتیره. بیشترقسمت‌های فیلم در شب فیلمبرداری شده است .

خلاصه‌داستان :

در این کمدی سیاه درباره نیروی برق، قهرمان فیلم «رانی‌راکت» که حداکثر ۱۰۰ سانتی‌متر قد دارد و کلی مشکلات جسمی و هیچکس هم علتش را نمی‌داند، یك جریان‌برق بسیارقوی را وارد بدن خودمی‌کند. رانی کلاه‌گیس قرمزرنگی دارد و صورتی پر از جوش وسن‌وسالی میان ۱۶ تا۶۰. ماجرای فیلم در دو دنیای صنعتی تیره و تاریك می‌گذرد. بعهده شماست که بگوئید که کدامیك ازاین‌دو دنیا واقعی‌است. لینچ‌باتصاویر سوررئالیستی وجهش های عجیب دودنیای متضادرا به ما نشان‌می‌دهد و قاب‌بندیهای «فردی‌فرانسیس»ــ که فیلمبرداریش رادر «فیل مرد»دیده‌اید ــ به فضا سازی فیلم کمك کرده است.

حرفهای لینچ:

من‌عاشق چیز های عجیب وناهمگن‌هستم. برای‌من خیلی واقعی‌اند. دنیای ما پیچیده وبی‌تعادل است و فکر نمی‌کنم عوض‌هم‌بشود. اگرهنرمندی باشد که بتوانم او را برادر خودم معرفی کنم کسی جز «فرانتس‌کافکا» نیست. دوست‌دارم قصه «مسخ»او را فیلم کنم. وقتی دارید فیلم می‌سازید باید نسبت به ایده‌هایتان وفادار باشید چون بزرگتر از شما هستند.وقتی بدرون ایده‌ای‌راه‌یافتید، وقتی قدم‌درآن‌دنیای خاص گذاشتید، قواعدی را کشف می‌کنید. بهتراست‌آن قواعدرادنبال کنیدوگرنه تماشاگر می‌فهمدکه صداقت ندارید. ودنبال کردن آن قواعد یعنی تولید تصاویر عجیب یا ایده‌های آزار دهنده. اما شما باید به درون آن دنیا بروید ودر درون آن رویاکار کنید.پدیده‌ای جادویی است. نمی‌دانید چه‌اتفاقی خواهدافتاد ممکن است منبعی برای پنج فیلم آینده‌تان را پیداکنید.

مرزهایی وجود دارد که میل دارم در قرن آینده از آنهابگذرم، حتی اگر برای این باشد که‌ببینم چه‌اتفاقی می‌افتد. برای من یکی ازمرزهاکمدی غیرمنطقی‌واحمقانه است.وباآنکه واقعا مردم‌رادوست دارم، برایم مهم نیست که فیلمی در باره گوسفندها بسازم. درهمین فیلم نشان داده‌ایم که‌چیز هایی رادوست دارم .به چیزهایی که تقریبا شبیه‌دودهستند علاقه دارم، به تصاویر تیره‌وکدری که خلق آنها روی تابلو نقاشی دشوار است. .نظرم رادر باره جلوه‌های‌ویژه بصری می‌خواهید ؟ موقع ساختن فیلم «دون» فهمیدم که‌آنچه در مقابل دوربین‌شکل می‌گیرد بسیار موفق‌تر از چیز هایست که بعداً ــ در لابراتوار مثلا ــ شکل‌می‌گیرد.

درفیلم «سرپاك‌کن»، مثلا ، تقریباً همه جلوه‌های ویژه بصری درجلودوربین انجام شد. همانی را که می‌بینید بدست می‌آورید.باگرفتن اشیاء از محیط طبیعی ،آنها را بشکلی تخیلی وآزاردهنده حتی درمی‌آورم مثل‌گلهای سرخ درفیلم«مخمل آبی».من به اینکار ادامه می‌دهم چون حس‌تماشاگر را به‌بازی می‌گیرد.

و اما موسیقی. من ازنقاشی به سینماآمدم وبعنوان نقاش برای‌خلق‌یك حالت، بایدصداها را درمغزم ردیف‌می‌کردم. موسیقی وصدااهمیت فراوانی دارد ، خیلی‌بیشتر ازآنچه که‌خیال‌می کنیم . شکل دادن‌به صداها، فیلم‌را موثرتر می‌کند. مثلا صدای باد در «سرپاك‌کن » به فیلم فضائی مشابه افسانه‌های علمی داده بود و صدای ماشین‌ها در «فیل‌مرد» بادیگرحس‌های موجود در فیلم در تضاد بود.

بنظر من تجهیزات صدایی جدید زیادی الکترونیکی شده‌اند ، خیلی صاف وباانعطاف. این‌مرا عذاب می‌دهد. نمی‌گویم در آینده از تکنولوژی جدید استفاده نمی‌کنم اما دوست دارم نوو کهنه را با هم‌قاطی کنم.درآینده‌فیلم ها بایدبه شکلی هنری دست‌یابند که ماندنی باشند. مهم نیست که چه‌کسی‌در فیلم‌بازی‌می‌کند یاقصه چیست‌بلکه مهم‌اینست که‌چه‌باشدوچه‌اثری بگذارد. فیلم میتواند قصه گویی کنداما در عین حال می‌تواند خود را به یك سمفونی از تصاویر وصداها برای خلق تجربه‌ای قوی‌و عمیق بدل کند.بمحض‌اینکه چنین‌شد، تماشاگر واقعاً آن تجربه را خواهد خواست . اگر می‌دانستم که چطور می‌شود این کار را کرد حتماً تابحال کرده بودم.

سالن شماره دو

جان سایلز

فیلم: هشت مرد بیرون
کارگردان : جان سایلز
موسیقی متن: آثار بازسازی شده الکترونیکی لوئی‌آرمسترانگ وکینگ اولیور.
مدیر فیلمبرداری: گارت براون.
نوع فیلم: درام‌ورزشی
زمان: ۱۹۱۹
مکان : شیکاگو وسن‌سیناتی
خلاصه داستان:

در سال ۱۹۱۹ هشت بازیگر تیم بیسبال «شیکاگووایت‌ساکس» به اتهام گرفتن رشوه اخراج ومحاکمه می‌شوند و رسوایی‌بیارمی‌آید سایلز بااستفاده از پیشرفته ترین‌دوربین های فیلمبرداری و شیوه های تازه فیلمبرداری از فیلمهای کلاسیك ورزشی فاصله میگیرد و تماشاگر موقع دیدن فیلم برای‌اولین باردر تاریخ سینما موقعیت حساس بازیگران بیسبال رادربست‌های گوناگون درمی‌یابد.

سینمای آینده باید مثل صنعت نشر در اختیار همه افراد قرار گیرد

حرفهای سایلز:

می‌خواهم‌دنیای ۱۹۱۹رابه‌پیچیده‌ترین شکل ممکن دوباره‌سازی کنم و از نظر فنی ونمایشی نشان دهم که چه مهارتی بازیکنان تیم بیسبال شیکاگووایت ساکس داشته‌اند. میخواهم تماشاگر را به درون مغزبازیکنان ببرم ــ یعنی شخصیت ها را بدقت روانشناسی کنم‌و بااینهمه فیلمی تفریحی بسازم. شاید دشوار باشد امـا امیدوارم تحولات اخیر در تکنولوژی فیلـم کردن این داستان رامیسر کند . بارشدمکانیك سینما،صحنه هـای شب‌باید از نـظر روانی همانطور تصویر شوند که ما تاریکی را احساس می‌کنیم. اگر آینده سینما چیزیست‌که مـن تصورش را دارم بایدبتوانم واقعه « میدان تایمز»را دوباره سازی کنم .

در باره آینده‌خودم می‌پرسید؟ آنچه‌در مورد آینده برای من جالب است خودآینده‌و یاتکنولوژی آینده نیست بلکه چیزیست‌که‌مردم درآینده می‌خواهند بکنند. می‌خواهم بدانم‌بعدا چه می‌شود. درپنجاه‌سال‌اخیر مخصوصادرامریکا فرهنك سنتی‌در حال جان کندن بوده استـ دربعضی جاهاکندودر برخی جاها خیلی‌سریع. مردم چه‌چیز را جایگزین فرهنگ سنتی خود خواهند کرد ؟ من به‌فرهنك های‌مختلـف ، اثرات متقابل فرهنگی علاقه‌دارم. بدلایلی‌آینده دشوار مینماید .بودن در حاشیه‌صنعت مثـل زندگی دریك کلبه چوبی بهنگام زلزله است. بنظرمن، باحضور کاست های ویدیویی،صنعت سینما در آینده باید چیزی بشود مثل صنعت نشر درده سال پیش منتها نه‌در تیول‌افرادمعین شما باید بتوانید فیلمتان رادر نسخه های‌معدود چاپ کنید، بفروشید و برای فیلم آینـده‌تان ــ حدود نیم میلیون دلار ــ پول‌بدست آورید.

بازیگران : مریلین‌مونروئه. رابرت دونیرو. دبوراوینگر. جیمزاستوارت.
نوع فیلم: جنگی
زمان: اواخر قرن بیستم
مکان: امریکای مرکزی جنگ‌زده
خلاصه داستان:

سیدلمن بااستفاده ازوسائل الکترونیکی مریلین مونروئه رااز نوخلق‌می‌کند، الهه‌سکس دهه ۱۹۵۰ نقش‌خواننده‌ای‌رابازی می‌کندکه‌با گروه نمایش «باب‌هوپ» به‌جبهه رفته است. در مقابل سادگی و معصومیت بسیار شدیـد **مونروئه «دبوراوینگر»، یك پرستار نظامی را** داریم که عمیقا از عواقب مصیبت بار جنگ آگاه است اما این داستان مونروئه استـ یعنی آگاه شدن او. رابرت دونیرو ،یك تفنگدار دریایی است که احساسات بشری‌اش را ازدست داده و فقط یك‌چیز می‌خواهد: دخترك‌خواننده را. دوست اوهم یك مزدور جوان ، که نقش‌او را «جیمزاستوارت» کامپیوتری بازی‌می‌کند همین رامی‌خواهد. مونروئه‌عاشق... بایدخودتان فیلم را ببینید

حرفهای سیدلمن:

آنچه که بعنوان یك امکان درآینده‌برای من جالب‌است، گرفتن‌انواع فیلم ها ودیدنشان از چشم‌اندازی زنانه است . نوع های مختلفی داریم و من دوست دارم‌فرمولی پیدا کنم که همه آنها را باهم تلفیق کنم یا کمی تغییرشان بدهم. فکرمی‌کنم‌من یك‌جامعه شناسم. به‌الگو های رفتاری‌وشکل های متفاوت‌هستی علاقمندم زندگی مدرن ، شکل حرف‌زدن، فکر کردن وزندگی کردن انسان معاصر برایم جالب است و وقتی عناصر مختلف گردهم‌می آیند ودرهم‌می آمیزند لذت‌می‌برم.زندگی‌مدرن رابخاطرسرعت تغییرات‌آن دوست‌دارم. در گذشته چنین‌نبود. تغییرات کند بود اما اکنـون دهـه ۱۹۷۰ برای‌ماکمی نوستالژیك است. آدمهایی کـه‌ده سال از من جوانتر هستند دنیا و زندگی راکاملا متفاوت باآنچه که‌من می‌بینم ،می‌بینند.می‌ـ پرسید این فیلم چه فرقی‌بادیگر فیلمهای‌جنگی دارد؟ بیشتراز دیگرفیلمهابه جزئیات‌می‌پردازد راستش زنان فیلمساز به‌جزئیات بیشتر توجـه دارند. من می‌خواهم اشیاء جهان را بزرگتراز خودشان نشان دهم. انتخاب‌بازیگر هم مهم‌است مثل انتخاب رنگ در نقاشی ، می‌خواهم بـا بازیگرانی کارکنم که چیز های جالبی دارند. می‌خواهم چیزی از شخصیت بازیگردرشخصیت فیلم ظاهر شود. درعین حال دلم می‌خواهد با ناشناخته ها هم کارکنم. قصابی را میشناسم که صورت بزرگ‌و شخصیت جالبی دارد میل دارم روزی بااو در سینما کار کنم.

چگونه‌بااین فلسفه میتوانم با تکنولوژی آینده سینما کناربیایم ؟ آنچه که مرا در فکر کردن به ساختن فیلم‌در آینده‌به‌هیجان می‌آورد، فرصت استفاده‌از تکنولوژی برای‌خلق شخصیت های جذاب‌تر وانسانی‌تراست نه درگیر کردن آدم‌ها درجنگ لیزری.من ازدوربین وتصاویر کامپیوتری استفاده کرده‌ام تا شخصیت هایی جذاب بوجودآورم. من از بعضی روش‌ها در باختن‌شوهای تـلویزیونی واقعاً لذت می‌برم. از این روش هادر فیلم استفاده نشده وقتی‌به این تکنیك‌ها و استفاده از تجهیزات جدیـد برای قصه‌گویی وخلق شخصیت های‌باور کردنی فکرمیکنم ،ایده های جالبی بسرم میزند.

این رور ها تجربه و آزمون های‌تازه برای کارگردانان‌در هالیوود دشواراست مردم شما را بر اساس آخرین فیلمی که‌ساخته‌ایـد قضاوت می‌کنند. اگر بخواهید مدام تجربه‌کنید روزی باسر به زمین می‌آئید. نوعی ناامنـی فرهنگی بعلت تغییرات سریع بوجـود آمده کارگردان‌ها و بازیگر هانمی‌خواهند تماشاگران خود را ناامید کنند ساختن فیلم هم گران‌تمام می‌شود نوار های ویدیوئی هم اکنون‌بر صنعت سینما اثرات نامطلوب‌گذاشته‌اند. مردم‌می‌گویند «« صبرمی‌کنم تا فلان‌فیلم نوار ویدیوئی اش بدستم برسد» پس نمی‌شود مدام تجربه کرد. بهمین دلیل می‌خواهم یك کمپانی شخصی‌داشته باشم‌تااز نظر هنری برفیلم‌هایم کنترل بیشتری داشته باشم وفیلمهای ارزان تری بسازم. △

سالن شماره سه

سوزان سیدلمن

نام فیلم : یانکی معشوقه‌اش رامیفریبد
کارگردان . سوزان‌سیدلمن

سالن شماره چهار

مایکل داگلاس

◁ نام فیلم: بوسه های باکره
کارگردان : مایکل‌داگلاس
نوع فیلم: تریلر
زمان: اواخر قرن‌بیستم
مکان: لوس‌آنجلس

خلاصه داستان:

فیلم‌به‌زندگی روان‌شناسی‌می پردازد که‌به اخلاقیات، خانواده و قواعد اجتماعی سخت پای‌بند است. روزی زنی عجیب به‌دفتر کارش می‌آید. این زن نه زیباست و نه‌دلفریب اما چیزی‌دارد که روان شناس را ازخودبی‌خود می‌کند وزندگیش رااز هم می‌پاشد.

حرفهای داگلاس:

یکی از جالب ترین‌امکانات آینده در سینماساختن فیلم هایی با «اثرات متقابل» است باین‌معنی که تماشاگرمی‌تواند خود قصه‌را از نو کارگردانی کند. دوست دارم فیلمی پردلهره بسازم ویك هوس شخصی امرا ارضا کنم: بازی‌کردن نقش یك‌شخصیت واقعاًبد، مثلا یك‌قاتل! تماشاگر از شخصیت های‌شرور بیشتر خوشش می‌آید؛ دلم می‌خواهدنقش‌آدم شروری را در این فیلم خلق کنم که‌در آغاز آدم‌مسئول و خوبی است اما ناگهان وبطور کامل رنگ عوض می‌کند. بنظرمن سینما برمی‌گردد به‌قصه و به کلمات نوشته شده.علاقه‌مردم به خواندن، درآینده بیشتر خواهد شد. آنهاعلاقه بیشتری به قصه‌های پیچیده‌پیداکرده‌اند ومی‌کنند.قصه درهر نوع فیلمی‌اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. من‌کارم را بافیلمهای سیاسی واجتماعی مثل «پرواز بر فراز آشیانه‌فاخته» شروع‌کردم‌بعد متوجه کمدیهای عاشقانه شدم. بعد افسانه علمی «مرد ستاره‌ای» را ساختم. من می‌گویم در آینده مهم قصه‌گویی‌در سینما خواهدبود.بعلاوه صنعت فیلم گسترش می‌یابد. باوجود ویدیو آدمهای بیشتری سعی می‌کنند قصه‌های خودشان رابگویند. راه‌بر تجربه‌های تازه بازمی‌شودحتی سینمابه تجهیزات کامپیوتری ووسایل فنی تازه‌ای نیاز خواهند داشت.

سالن شماره پنج

جان‌شله زینگر

نام فیلم : هادریان‌هفت
کارگردان: جان‌شله‌زینگر
بازیگران: داستین‌هافمن
نوع‌فیلم: درام تاریخی
زمان : ۱۹۰۳
مکان : لندن

خلاصه داستان:

داستین هافمن‌در این فیلم که دوباره سازی قرن نوزدهم است‌نقش یك نویسنده را دارد. این نویسنده ناموفق می‌کوشدکشیش‌شود ودست‌آخر اولین پاپ انگلیسی خواهد شد. پاپی که خوداو در یك رمانش خلق کرده‌ودر دنیایی غریب تاجگذاری می‌کند ودنیا را دگرگون می‌کند. درپایان نویسنده خودقربانی توهمات خود می‌شود.

حرفهای شله‌زینگر:

من بدلایلی شیفته نمایش کیفیت های مبهم زندگی آدمهاهستم آدمهای گرفتار در بحران ، در تخیل . فرق میان واقعیت‌وتوهم مرا جذب می‌کند. منظورم این نیست که کاملا بدبین هستم، شاید خوشبینانه کمی بدبینم،مایلم در موردجوامع بسته‌فیلم بسازم، مثل‌یك‌دهکده باکیفیت‌های تیره وکدر . تکنولوژی آینده سینمایقینا بمن کمك خواهد کرد تا حرفهایم‌را بهتر بزنم. باتکنولوژی‌های امروزو فردابهتر میتوان‌توهمات خودرا نشان داد. یك‌نخ‌نامرئی میان پرده و تماشاگر وجوددارد که کارگردان با آن مدام بازی می‌کند مساله حرکت وسلامت بیان است : کمپوزیسیون ، حرکت دوربین، تکنیك بکارگیری لنزها وتدوین. تکنولوژی آینده‌به ابزار کار ما بهبود می‌بخشدرنگ‌بهتر خواهدشد وبه نور کمتری احتیاج خواهد بود قصه‌گوئی و محتوای فیلم بهتر خواهد شد. آیندهشگفتی های بسیاری باخود خواهد داشت روزی میرسد که بتوانیم فیلمها را روی دیوار خانه هایمان ببینیم از طریق‌ماهواره‌ها! اماهیچ تحول فنی جانشین تجربه به‌سینما رفتن نخواهد شد وبویژه‌سهیم‌شدن در تجربه‌ای بادیگران. اینکه دارد دوره پرده عریض وسینما های‌بزرگ بسر می‌رسدمتاسفم. خوشحالم که‌من دردهه ۱۹۶۰ شروع کردم. فیلمها هر روز حقیرانه ترمی‌شوند هیچکس خطرنمی‌کند.توجه به‌گیشه بیش‌از پیش زیاد شده. بعلت نبود پول در انگلستان خیلی‌استعداد ها نابود می‌شوند.

سالن شماره شش

نام فیلم: زنی که تسلیم فاتحان شد
کارگردان : مل‌بروکز

مل‌بروکز

بازیگران : مل‌بروکز. آن بنکرافت.جن‌وایلدر دادلی مور .ویکتوریا تنانت.
نوع فیلم: کمدی
زمان: ۱۷۷۰
مکان : انگلستان

خلاصه داستان: این‌یك‌کمدی حاصل از سوتفاهمات‌پی‌درپی در زندگی «مارلو» است‌در سال ۱۷۷۰

حرفهای بروکز:

احتمالا بزرگترین حادثه درقرن‌آینده جنگ میان انسانیت‌وماشین‌ها است .مردم‌بیشتر ازپیش‌مثل آدمك های مصنوعی فکرمی‌کنند در حالیکه ماشین ها یادمی‌گیرند که چگونه عاشق شوند. در پایان این‌قرن ماخشونت بیشتری را شاهد خواهیم بودبنابراین‌من به شهوات آدمی جاه طلبی های کور، تنبلی،دروغگویی‌وگه‌گاه خوبی در فیلم هایم تاکیدخواهم کرد.انسان کمیك‌بدنیا می‌آید منتهابعد خودش راجدی میگیرد.

میل دارم در آینده اززاویه تازه‌ای کارتونهای « سفید برفی» و «هفت کوتوله» رابسازم‌ضمنا دلم‌می‌خواهد موزیکال های‌باشکوه «بازیی‌برکلی» رادر دهه ۱۹۳۰ باز سازی کنم. خودم را می‌بینم که‌رقصان از هزار پله‌پائین میایم‌ودرست در پله آخری سکندری می‌خورم معرکه است که آدم بتواندار هزار زن زیبا در حالیکه شکل گلی را بخود گرفته‌اند فیلمبرداری‌کند!

می‌پرسید ویدیوجای سینما را خواهد گرفت؟ ابداً سینماهمیشه تماشاچی خواهدداشت صدها آدمی که در سالن نشسته‌اند ، چس‌فیل می‌خورند، تخمه می‌شکنندودرحالیکه سرهاشان را بالا گرفته‌اند تصویر هارابرپرده می‌بینند.

سالن شماره هفت

نام فیلم: تامس‌پاین
کارگردان : ریچاردآتن‌بورو

در سال ۲۰۰۱ با استفاده از کامپیوتر و وسایل الکترونی پیشرفته می‌توانند بازیگران از دنیا رفته را برای بازی در فیلمهای تازه زنده کنند!

ریچارد آتن‌بورو

طراح: استوارت گریك
صداپردار: سیمون کای
نوع فیلم: حماسی تاریخی
زمان: اواخر ۱۷۰۰
مکان: لندن، پاریس، فیلا دلفیا.
خلاصه داستان : سازنده فیلم موفق «گاندی» این بارقصد کرده است زندگی «تامس پاین» فیلسوف افراطی قرن هفدهم را که همیشه درباره‌اش پیقضاوت کرده‌اند، تصویر کند. مردی که در اواخر عمر فقیر، بیمار ورانده‌شده از جامعه زیست و در تنگدستی مطلق درگذشت.

حرفهای آتن‌بورو

نمیدانم که بالاخره می‌توانم این فیلم را بسازم یانه بودجه‌اش ترساننده است. ۷۵ تا ۸۰ میلیون دلار. نمیدانم که میتوانم تهیه کننده‌ای را ترغیب کنم یانه باید فیلم رادر مکان های اصلی‌اش فیلمبرداری کرد. نمیدانم چه کسی بایدنقش تامس‌پاین‌را ایفاکند.تصاویر متعددی ازاو کشیده‌اند. مثل عقاب بوده با یك‌پیشانی بلند ، ابروهای پرپشت، دماغی کشیده‌و چشمانی مهربان اما جدی.امیدنی پواتیه بیست سال پیش بدنبود! باید دیدچه میشود. تماشاگر آینده‌را باید دید که چه می‌خواهد . مردم‌دارندبه‌خانه نشینی عادت می‌کنند. فکر می‌کنم‌در آینده فقط‌می‌توان برای فیلمهای‌مهم مردم رابه‌سالن های سینماکشانید. بعلاوه سینما در آینده سیاسی تر واجتماعی تر خواهد شد. دراین‌ده‌سال‌اخیر از این مساله غافل بوده‌ایم ولی در قرن آینده بطرف سینمای سیاسی برمیگردیم.

توهمات تصویری

عروسك‌ها جان می‌گیرند. سفاین عجیب با سرعتی سرسام‌آور یا میان ایستگاه‌های مداری در حرکت‌اند و یا در اعماق جنگل‌ها فرودمی‌آیند، دوچرخه‌ها به پرواز می‌آیند وارواح ناآرام وسایل آشپزخانه را در هوا به رقصی ترسناك درمی‌آورند.

طرح‌های مینیاتوری «استوواکرز»

هیولای فیلم «روح‌ناآرام»

بدون کوشش گروهی‌مرکب ازهنرمندان و تکنیسین‌ها،چنین لحظات جذابی درفیلمهای کلاسیکی چون «روح‌ناآرام» «ای.تی: موجود ماورای خاکی»و«جنگ‌ستاره‌ها » هرگز شکل نمی‌گرفتند. روزگاری بودکه استودیو«ـای بزرگ دارای کارگاه های «جلوه های ویژه» بودند که استادان هنر آنها را اداره می‌کردند اما وقتی دوران استودیوهای بزرگ‌بسرآمد، کارگاهایی ازاین قبیل هم‌حکم کیمیا راپیدا کرد. در دهه ۱۹۷۰ که «جرج‌لوکاس» برآن شد فیلم «جنگ‌ستاره‌ها » را بسازد، هیچ استودیویی امکانات‌تهیه‌جلوه های ویژه‌سینمایی را نداشت واوبناچار استودیوی کوچك خود «ای.ال.ام»ـ نوروجادوی صنعتی ـ رابوجود آورد.

اگر بخواهیم بایك کلمه آنچه را که‌در «ای.ال.ام» انجام می‌دهند توصیف کنیم باید بگوئیم «مینیاتور سازی»! بافیلمبرداری در یك فضای کوچك «ای. ال . ام» می‌توانند «ای .تی» وانیوت را سوار بردوچرخه ر بهنگام عبور از جلو کره ماه نشان دهد و یا خانه‌ای‌اسیر ارواح ناآرام رادر سوراخی سیاه، دفن کند. پیش ازاین هم در فیلم سازی‌از مینیاتورها استفاده می‌شدامابا«جنگ ستاره‌ها» برای اولین بارجنگ افزارهای فضائی‌شخصیت ویژه‌ای پیدا کردند .

بسیاری از کار های هنری که برای تولید جلوه های ویژه سینمایی بکار گرفته می‌شوند آن چنان که در فیلمها می‌بینیم‌زیبا و جذاب نیستند. بااینهمه مدل های «ای.ال.ام» در جزئیات حیرت آورند حتی‌اگر به‌این‌مدل‌ها از نزدیك نگاه شود ، چیزهایی جالبتر از آنچه‌برپرده می‌آید، دیده‌می‌شود. هرمدل‌شخصیتی مهم در فیلم است.

ده‌دقیقه اول فیلم«مهاجمان کشتی گمشده» طرح بصری خارق‌العاده‌ای دارد. دوربین میان جنگلی تاریك می‌خزدو تصویری‌مبهم ازمحیطی ممنوع‌بدست می‌دهد. ما به‌معبدی قدیمی هدایت می‌شویم و بعد قهرمان فیلم را در گودالی سرگردان می‌یابیم. لحظاتی بعد او را در حال فرار از چنگ تخته سنگی عظیم‌وگرد شکل می‌بینیم. این صحنه با تعقیبی کلاسیك دنبال می‌شود اما باکلمات نمیتوان هیجان حاصل از این تصاویر را که « اسیتون‌اسپیلبرگ »ـ کارگردان فیلم ـ آفریده است‌بیان کرد. △

صحنه‌هایی از این قبیل اتفاقی شکل نمی‌گیرد. برای هرلحظه‌اش بدقت برنامه ریزی کرده‌اند. اسپیلبرگ در محل فیلمبرداری ناگهان صحنه‌ای عجیب را خلق نمی‌کند بلکه مثل «جرج‌لوکاس» از پیش به درستی می‌داند که بایدچه بکند

اصطلاح «جلوه های ویژه» اغلب‌درذهن ما تصاویری از سفاین فضائی که در اعماق فضا درآمدوشد هستندویا اشباح سرگردان راتداعی می‌کند. جلوه های ویژه حتی در مکان هایی که انتظارش نمی‌رود بکار گرفته می‌شوند: نقاشی های واقع گرایانه‌ای‌که ساخته‌وجداگانه فیلمبرداری می‌شوند و سپس به صحنه های‌زنده افزوده می‌شوند. این نوع جلوه‌های ویژه‌برای جلوگیری از صرف هزینه های زیاد در محل های فیلمبرداریست. اساساً مینیاتورها هم از جهت صرفه جویی درهزینه‌وهم ا جهت‌گسترش دادن امکانات سینما بعنوان یك کارهنری بکار گرفته می شوند.

هنرمندان ومدیران «ای.ال.ام» دریافته‌اند که‌آنها بخشی‌ازیك‌صنعت‌اندکه‌به‌یمن تکنولوژی مدرن سریعاً در حال تغییر شکل است. لوکاس فیلم (کمپانی تولید فیلم‌جورج لوکاس) برای حفظ مقام خود بعنوان پیشروترین موسسه در «جلوه های ویژه» باید روش‌های تازه‌ای در خلق جلوه‌های‌ویژه‌وکاربرد آنان ابداع کند

خیزبزرگ بعدی در تکنولوژی کـــ..

انتظارش‌می‌رود «تصاویر کامپیوتری است که تنها در حافظـه هـای دیجیتالی شده وجود دارد و نقش کردن مستقیم آن تصاویـرروی فیلم است. این‌تحول به فیلمساز اجازه‌می‌دهد کارهایی‌بکند که قبلا امکانش رانداشت مثـل خلق یك شیی‌از چشم اندازهای مختلف‌درست مثل بـازیهای ویـدیویی.

در حال حاضر جلوه‌هایی‌برای برخی‌برنامه های تلویزیونی وحتی چند فیلم بوسیله‌تصاویر دیجیتالی‌تهیه‌شده‌است. البته‌فعلاتصاویردیجیتالی شده جز در برخی فصل های کوتاه در فیلم‌و تلویزیون های تجاری مورد استفاده‌ای ندارد. اما اوضاع سریعاً در حال تغییر است و باکار مداوم بخش کامپیوتری کمپانی لوکاس‌فیلم و پژوهش های دیگردرسراسر جهان ،دگرگونی در تکنیك سینما اجتناب ناپذیر می‌نماید.

یك‌چشم انداز دیگر استفاده از تصاویر لیزری‌است ونیز تهیه جلوه های ویژه‌لیزری فکرش را بکنید که‌روزی یك‌فیلم‌از طریق‌اشعه لیزر در سینمای محل شما نمایش داده شود. این فیلم نه از آپارات خانه که مستقیماً از یك ماهواره روی پرده سینما منعکس می‌شود. یعنی یك‌فیلم تازه‌ازسری «جنگ‌ستاره‌ها»را میتوان درآن واحد درهزاران سالن سینمادر دنیـا نمایش داد. تصاویر لیزری‌واضح‌تر وجذاب‌تراز تصاویر متعارف‌اند اما فعلا بایـد برای‌داشتن تصاویر لیزری انتظار کشید.

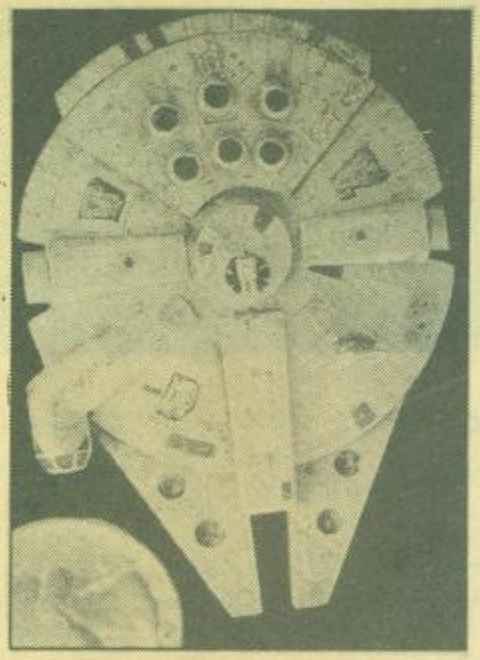

یکی از سفاین فیلم «جنگ ستاره‌ها»

طرح‌های مینیاتوری «اسنوواکرز» یك‌فیلم علمی ـ تخیلی

پژواك : دانش

"اعتراف" نمایش فاجعه

شرح عکس
صحنه‌ای از فیلم «اعتراف»

«اعتراف» ساخته‌ی «چنگیز ابولادزه» فیلمساز ۶۳ ساله گرجستانی در مسکو به نمایش درآمده و مـردم ساعـتهـا بـرای دیدن فیلم، که به گمان منتقدین فیلم روسی احتمالا یك کلاسیك دهۀ ۱۹۸۰ خواهد شد، صـف می‌کشند .

ابولادزه در طول بیش از سی سال حرفه فیلمسازی، تنها شش فیلم بلند سینمایی ساخته که چندتایی از آنها جوایز بـزرگ جشنواره جهانی فیلم را گرفته‌اندو او را بعنوان فیلمسازی روشنفکر به تماشاگران‌معرفی کرده‌اند. منتقدین همواره اوراستایش کرده‌اندامانماشاگران عادی چندان اعتنایی به او نداشته‌اند.

کار تازه‌اش «اعتراف»، اما ، نام او را در سراسر شوروی برسر زبانها انداخته است و این بیشتر ناشی از توجه عمیق مطبوعات به این فیلـم خارق‌العـاده است . «روبـرت

Tenghiz Abuladze

روژدستونسکی» شاعر نامی فیلم را «یك اثر ماندنی ویکی از فیلمهایی که بدان نیازمندیم» توصیف کرده و حالا اقبال تماشاگران نشان می‌دهد که با منتقدین فیلم هم‌صدا شده‌اند.

فیلم دوگرایش را که متاسفانه در سینمای معاصر اغلب جدا از هم نموده می‌شوند، درخود دارد: هنر بدیع ویك موضوع حساس اجتماعی با محتوای غنی فلسفی . تماشاگران با تجارب اجتماعی متفاوت و شیوه‌های زندگی متفاوت این «ترکیب» را ــ گرچه بشکل‌های گوناگون ــ درمی‌یابند . این یکی از موارد نادر است که یك فیلم می‌تواند تمام قلب‌ها را تسخیر کند و هنر آزاده را پاس بگذارد . «اعتراف» به فیلم‌هایی چون «رزمناو پوتمکین» و «رهشهریاز» می‌ماند . قصد مقایسه «ابولادزه» با «سرگئی ایزنشتاین» یا «روبرتو روسلینی» نیست : آنها بزمانی دیگر تعلق داشتند وبا موضوعاتی دیگر برخورد می‌کردند .

فیلم جنگیز ابولادزه نابودی استبداد و بیدادگری را در برابر ایمان و ارزش‌های اخلاقی نشان می‌دهد :

قدرت تهی از معنویت ، خود را با دروغ و ایجاد وحشت برسر پا نگاه میدارد اما هرچه دروغ بگوید و خون بی‌گناهان رابریزد تاریخ دیر یا زود بیرحمانه استبداد وبیدادگری را محکوم می‌کند .

واقعیت‌های زمانه ما در فیلم به‌نمایش درمی آید . گرچه شخصیت‌های فیلم‌نام‌های گرجستانی دارند، محیط و فضا گستره‌ای عظیم است، لباس ها به زمانه خاصی اشاره ندارند وبهمین جهت دشوار است بگوئیم که کی‌و کجا واقعه روی می‌دهد اما بشکلی تجریدی بر تجربیات تاریخی شوروی تکیه دارد ــ روشن‌تر گفته باشیم به دوره معروف به «کیش شخصیت» اشاره می‌کند که زندگی‌های بسیاری بربادرفت.

«اعتراف» دوسال پس از ساخته شدنش، به تماشاگران عرضه می‌شود و هنوز هم مخالفانی دارد. رویرت روژدستونسکی در هفته‌نامه «لیتراتورنایا گازت» خطاب به آنها می‌نویسد: گلچین کردن خاطرات دشوار است. انسان‌نمی تواند پاره‌ای صفحات تاریخ را به ذهن‌بسپارد و دیگر صفحات را نادیده بگیرد و بگوید برخی اشتباهات در آن زمان صورت گرفته و امروز نباید از آن اشتباهات سخن‌بگوید.

ابولادزه اولین‌کسی نیست که به «کیش شخصیت» می‌پردازد . در سال ۱۹۵۶ بود که از این پدیده و مصیبت‌هایی که با خود بهمراه داشت، رسما سخن به میان آمد وما باتجزیه‌و تحلیل های «تاواردووسکی» «ارنبورگ» «تریفنوف» و «دادینتسوف» و خیلی‌های‌دیگربا عمق فاجعه آشنا شدیم . چندتایی فیلم‌هم‌به‌آن زمان اشاره داشته‌اند از جمله «آسمانهای صاف» گرگوری چوخرای ، «حقیقت وایمان» اسمیرنوف یا «شناگر» کوریکادزه . اما مساله در سینما حاشیه‌یی بود تا ابولادزه در «اعتراف» با فرمولی تصویری آنرا به متن کشید!

فیلم با لحنی کمدی ــ تراژیك آغاز می‌شود. زنی میانسال بنام «کته‌وان» یك‌آگهی تسلیت را در روزنامه می‌بیند : شهردار «وارلام آرابیدزه» مرده است. صحنه بعد مراسم تدفین‌و پاره‌ای مشکلات خانوادگی را تند و گذرا نشان می‌دهد اما در عین حال نظرها رادر موردمرد مرده‌بیان‌می‌کند . مثلادوستی‌ازدوستان«وارلام» می‌گوید «چه استعداد شگرفی داشت! دشمنانش را به دوست و دوستانش را به دشمن بدل می کرد.» صبح روز بعد از مراسم خاك‌سپاری، عروس شهردار مرحوم ، جسد شهردار رادرباغ خانه‌اش پیدا می‌کند. این وضعیت هولناك سه بار تکرار می‌شود تا اینکه نوه وارلام به سارق جسد شبیخون می‌زند : همان بانوی میانسالی که در آغاز فیلم دیده‌ایم .

«کته‌وان» بازداشت می‌شود و خطاب به قضات می‌گوید وارلام تا زمانی که او زنده‌است در قبر آرام نخواهد بود. دفن کردنش‌یعنی فراموش‌کردنش‌وبخشیدنش‌وآدمهایی مثل اورا نباید بخشید .

«کته‌وان» نه تنها انتقام والدینش را از آن ناپلئون کوچك می‌گیرد که انتقام ملتی‌راکه او مهر خونینش را بر تاریخ آن ملت زده است. در یکی از بیادماندنی‌ترین‌بخش‌های‌فیلم «کته‌وان» .کوچولو با مادرش به یك فروشگاه چوب در راه آهن می‌آید. محکومانی از یك کارخانه چوب‌بری در منطقه‌ای دوردست ، بر الوارها برای دوستان و آشنایان خود امضاوپیام کنده‌اند، مازن‌زیبائی رامی‌بینیم که‌تکه‌چوبی را که محبوبش برآن امضایش را کنده است، در جیب پنهان می‌کند و دخترك کوچکی با خاك ارمها، بی‌خیال بازی می‌کند ــ تصویری هولناك وفراموش ناشدنی.

«ابولادزه»، بی‌تردید و گزافه‌گویی، یك فیلساز نابغه است . فیلم او «اعتراف» مهرمردی خلاق و چیره دست را برخود دارد. ابولادزه. اعتبار سینمای معاصر شوروی است .

پاسخ پدر

رضا براهنی

گذشتنم زآبهای خستگی
رسیدنم به تو،
و نیم قرن استخوان چوب خورده از زمانه را
برابرت نهادنم،
وایستادنم برابرت،
سلام کردنم به تو، که زیرخاك‌سرد «وادی‌السلام» خفته‌ای،
پدر!

ادای دین دستهای سادهٔ تو نیست
وبوسه‌ای به دستهای کبره‌بستهٔ تو نیست
غمی که گردبادوار ، ریشه های جان من‌به بام چرخ خود
بلند کرد

مرا به وادی‌السلام، پیش تو، کشانده است
غم دودست خالی‌ام پس‌از دونسل زیستن
غم دو چشم شب به شب گریستن

اگرچه سینهٔ فراخ من
ــ ودیعهٔ تو ــ
لحظه هایی از حیات من
برای چهره‌هایی از پرند، بستری ز مهر بوده است
غزالهای‌تشنه ، گرچه گاهگاه
به روی چشمه‌های چهره‌ام خمیده بوده‌اند
وگرچه صف کشیده بوده‌اند،ایك‌زمان، کنارمن
هزار در هزار قامت جوان
وگرچه رقص بوده، گاه‌و، گاه شعر و ، گاه نیز
سماع جان کنار جان،
ولی پدر، به زیرسینه، جانم این زمان
چو معبد عتیقه‌ای است
که از هزار سو، سَموم بیهشی برآن وزیده است
و رهزن زمانه سنگها و خشتهاش را ربوده است
وپرنیان چهره‌ها تمام نخ‌نما شده
غزالها همه رمیده‌اند
وسایه‌های قامت جوان تکیده‌اند
وچهره‌های نخ نما به روی سینه ها خمیده‌اند،
چو معبد عتیقه‌ای است جانم این زمان
که هرکسی به‌یادگار، از سرهوس
برآن خطی نوشته، پاکشیده‌است
پدر!
غم‌دودست خالی‌ام پس از دونسل زیستن
غم دو چشم شب به شب گریستن
مرابه «وادی‌السلام»، پیش‌تو، کشانده است

ز پشت خاك داد زد پدر :
پسر!
غم زمانه هیچ نیست!
غمی که دائمی است زنده باد!
درود باد
به گردباد!
به گردباد دائمی!
مگر ندیده‌ای کویر را ؟
سماع گرد باد را مگرندیده‌ای
که بر فراز قله‌اش شترچنان شهاب می‌پرد؟
چرا دم از غم زمانه می‌زنی؟
چرا دم‌از دو چشم خویش و از دو نسل‌خویش می‌زنی؟
کویررا ببین که خویش را نثار آفتاب کرد و دم نزد!
به من چرا سلام می‌کنی؟
چرا سلام می‌کنی به وادی‌السلام
ــ کویر استخوان مرده‌ها ــ ؟
بکش کنار!
گورمن به انتظار گردباد مانده است،
که از کویر می‌رسد
ومی‌کند زعمق خاك استخوان پیکر مرا
بلند می‌کند مرا به تارکش به حال رقص
وپرت می‌کند مرا به چشم سرخ کهکشان
توهم برو به سوی آفتاب
برو پیمبر کویرباش!
وشاعر سماع و رقص گردباد
برو کویر را سلام کن!
سلام و السلام !

۶۶/۵/۱۸ ــ تهران

طرح: دا ریوش نخعی

عظیم خلیلی

ده شعر از : مجموعه سرود

گمشدگان

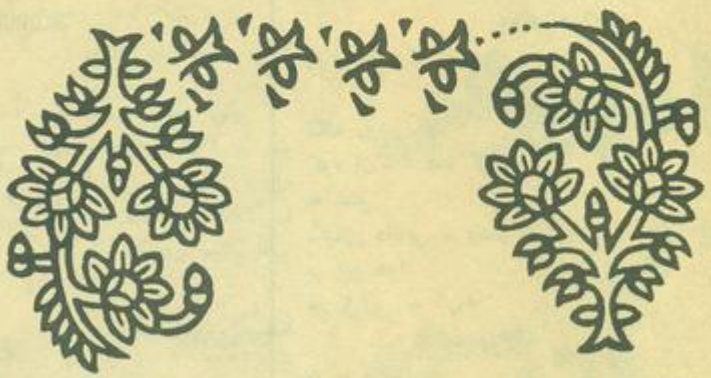

یك

پیش از آن که
شب فرا رسد
سواران به میعاد می‌آیند
و میدان خورشید را
از شیهه پر می‌کنند.

دو

گلی تنها
خم‌شده از شاخه
بادآن رامی‌چیند
ورهگذری
برسینه می‌نشاند.

سه

قندیل میوه‌ای
از سرمای شاخه می‌افتد
کودکی گرسنه
آن را بر می‌دارد

چهار

نگاه می‌کند
به یاسمن ها
از شاخه‌های آن
شکسته تر را می‌بوید .
ولال می‌شود.

پنج

نامش گلی است
که چیده می‌شود به دست‌زمان
آه از آن شقایق
که به سرخی زنده بود.

شش

کرجی آب‌های تشنگیم کو
تابه جانب دریای موج‌های خود
کامه‌برانم؟

هفت

چتر اقاقیا
در بهار باز می‌شود
پروانه‌ای به گرد آن می‌گردد
آنك
تندبادبهاری.

هشت

گلی به رنگ خون
از پشت پرچین
آواز ناتمام قناری
برشاخه جوان .

نه

پرنده‌ای مغموم
نشسته برشاخه نسیم
آه
پائیز شکار
چه بی رحمانه از راه می‌رسد.

ده

نه تنها من
نه تنها او
مانیز تنهائیم
در خزان عشق

«دریابم»

بر دیواره بهار
آغوش باز پنجره
پریروئی را میماند
بی تاب مستوری.
در کوچهٔ بهار
بیدی بدمست
چاك گریبان پنجره‌را
بوسه می‌زند.
آه ای بهار دریابم
که صدای برگهای خشك و
پوزار جاروب‌پار
چونان چشم پرغبار رفتگران
گره کورهٔ دلم شده‌است

نصرت‌الله مسعودی ــ خرم‌آباد

تنها

راه شیری عشق
بی پژواك سبز دونغمه
به دهلیزهای شبانه می‌ماند
اوج آسمان
به‌طعم قفس
پرنده
چه‌غریبانه
پرواز می‌کند

سیاوش رحمانی باختران

در قبایل نرگس

درقبایل نرگس
در سال‌سنگ
گل‌را
صدازدند
برسینه‌اش
ستاره‌نشاندند
من
عاشق شدم
برآن‌ستاره پران
که طرح لهیده‌ای
از زنبقی سپیدتر از برف
بالخته های خون
دراسارت شب
نقرکرده بود
در سال لاله داغ
گل را صدازدند
مارا صدا زدند
صدرا صدا زدند
من‌بیمناك
در شعله های زرد
کسی را
صدا زدم
ودر بند بند شب
تااعتبار صبح
در دامن غزل
بگریه‌نشستم.
ایوای ،
برگلی‌که
عاشق چشمستاره شد
ایوای
برکسی که
برقبایل نرگس
نظرنکرد.
ای‌سال!
سال گریه مغلوب.

بیژن کلکی ــ بندر آستارا

نگاه

به ساز آب
بیفشان !
موجی از جوانه!
بمان !
به‌حالتی مواج
به زیر ماه،
ــ برقص!
برقص جانو
جوان شو!
به دیده‌ای که دلست.
* * *
نگاه روشن تو
کوه از شانه هام گرفت.
به عشق
تکیه‌ی دانایی سرودن باش
بر این هوا
به دل‌آبی به آب،
ــ بیای!
به چرخ چشم
بچرخان!
مسیر اقیانوس.
نیاز سبزه
بر این موج بی قرار
ــ بگوی!
بگو ز قلب ستاره!
* * *
ببوس قلب مرا !

نعیم موسوی ــ اهواز

به‌مناسبت غارت بیرحمانهٔ مزارع افریقا بوسیلهٔ ملخ‌ها

قحطی

پلك‌نیزه‌بار خورشید
درتن خستهٔ هوا
بام، بام، بام،
از درون جنگل آفتاب می‌چکد
برخون آبنوسی طبل
وکودك ، پیالهٔ نگاهش‌را
برتاراج تاج گندم می‌سوزد
دانه‌زرین آرزو دررخوت عطش
ومهمانی سبز ملخ زار
پادشاه خاك،
سربرگرهٔ‌نگون بخت ریشه هایش
می‌خسد

۱۳۶۶

م.مریم ــ تهران

کامپیوتر لباس نمی‌دوزد ، درمان نمی‌کند، غذا نمی‌دهد. قدرت آن با گرفتن اطلاعات آغاز می‌شود و با پس دادن اطلاعات پایان می‌گیرد. این حرف حکیمانه ایست که سالی چند بار باید تکرار شود تا افسون رایانه در ضمیر بعضی انسانهای مات ومتحیر باطل شود و درک کنند که سودمندی رایانه متکی به اطلاعات وبرنامه ریزی انسان هایی است که آنرا دراختیار دارند.

کامپیوتر در جهان سوم

ورود انفجارآمیز رایانه های کوچك خانگی در کشور های جهان سوم در سه سال گذشته بیش از آنکه مشکل مهمی را حل کند مشکل آفرین بوده‌است. بسیاری ازدولت‌های جهان سوم بدون توجه به میزان کارآیی ونیاز و چگونگی انطباق محیط شتابان به بلعیدن کامپیوتر پرداختند و دیری نگذشت که نیمی از رایانه های آنها بی‌کاربه گوشه‌ای افتادند. تعداد کارشناسان و تعمیرکاران وبرنامه ریزان دراین گونه کشورها کم است. سازگار کردن برنامه های نرم افزاز کامپیوتر با نیاز های محل‌به کندی پیش می‌رود ، و از آن‌دشوارتر سازگار کردن محل با امکانات ومحدودیتهای جدیدی‌است که کامپیوترها فراهم می‌کنندزیرا مدتی طول‌خواهد کشیدتاادارات و کارخانه‌ها از لحاظ ذهنی آماده پذیرفتن کامپیوتر شوند.

کشورهای جهان سوم مدتها باکامپیوتر های بزرگ است و پنجه نرم می‌کردندوبیش‌از ۴۰ تا ۵۰ درصد ظرفیت آنها را نمی‌توانستند بکارگیرند. باواردشدن کامپیوتر های کوچك گمان می‌رفت که مشکل‌حل خواهد شد اینها کامپیوترهایی بودند ارزان وقابل حمل ونقل ویادگیری‌و استفاده از آنها بسیارساده تربود و بر خلاف کامپیوتر های بزرگ، رایانه های کوچك احتیاج‌به اتاق‌ویژه تهویه شده‌یاسیستم های پیچیدهٔ فنی نداشتند . مشکل فوری‌امروز نگهداری و تعمیرات‌است ، اما در واقع‌مجموعهٔ مشکلات از همان ابتدای خرید و حتی پیش ازخرید، یعنی به هنگام تصمیم گیری، آغاز می‌شود. در کشور افریقایی‌بورکینافاسو جمعاً فقط ۱۰۰ عدد رایانه کوچك وجود دارد، اما از ۱۰ مارك مختلف. همین امر مشکل تعمیر و نگهداری راتشدید می‌کند. در بسیاری‌ازموارد تنها راه تعمیر، حتی برای رفع عیبی کوچك آنست که تمام دستگاه را به کشورسازنده بفرستند وگاهی حتی صرفه در آنست که دستگاه دیگری خریداری کنند**بعضی هاهم ترجیح می‌دهندبکلی** از رایانه خود وهر رایانهٔ‌دیگری صرفنظر کنند وبه شیوه های قدیمی باز گردند.

یکی دیگر از مشکلات آنست که‌اطلاعات پس از آنکه با زحمت زیاد جمع آوری‌شدودر رایانه تغذیه شد هرگز مورد استفاده پیدا نمی‌کند مثل آنکه با زحمت زیاد محل‌آب را پیدا کنیم وهرگز چاه نزنیم.

مشکل زبان

مشکل دیگرموضوع‌زبان است. برنامه‌های کامپیوتر ها غالباً به زبان انگلیسی‌است .البته کوششهای زیادی برای برنامه نویسی به‌زبان چینی و عربی انجام شده و برنامه های زیادی به این‌دوزبان وجوددارد امابسیاری اززبانهای دیگر از چنین توجهی محروم بوده‌اند.

در برخی از کشور های جهان سوم بعلت بی‌برنامگی ، یاکمبود کاغذ ممکن است‌رایانه‌ها روزها از کار باز بمانند

با تمام این مشکلات رایانه جای خود رادر فقیرترین کشورها بازمی‌کند کشور های آسیا، افریقا و امریکای لاتین در ۱۹۸۵،در حدود ۵ر۷ درصد کل رایانه های جهان راخریداری کردند. نیمی از این رایانه‌ها در امریکای‌لاتین و ۲۹ درصد در آسیا به فروش رفت. تنها در آرژانتین در سال ۱۹۸۵ ، تعداد ۶۷۸۳دستگاه کامپیوتر جدید گذاشته شد و کل تعداد به ۲۸۳۰۰ دستگاه رسید علاوه بر اینها ۴۰ر۰۰۰ دستگاه رایانه خانگی نیز در همان سال کار گذاشته شد

مقامات دولتی در این کشور ها گمان می‌کنند اگر آماری دربارهٔ بهداشت آموزش جمعیت‌و کشاورزی‌راوارد برنامه های‌رایانه‌ای کنند، ادارهٔ مملکت‌آسان‌تر خواهد شد. این عقیده مخصوصاً در کشور های امریکای لاتین بیشتر رواج دارد این عقیده هنوز درمرحلهٔ آزمایشی است و به مرحلهٔ عملی نرسیده است. مرحله عملی درزمینه های دیگری چون‌عملیات بانکی وخدمات مربوط به برنامه های پرواز هواپیماها واطلاعات توریستی است

بعضی از کشور ها مانند مراکش،هند، آرژانتین وپرومی‌کوشند دربرنامه های آموزش وپرورش خود از رایانه استفاده کنند، اما این گونه برنامه‌ها هنوز گسترش‌کافی نیافته وفقط محدود به مؤسسات‌نمونه استدر بعضی‌ازمدارس که فقط مورد استفادهٔ خانواده های ثروتمند است، رایانه کار گذاشته شده‌است. در هند برنامه‌ای برای‌استفاده ازمدارس‌در جمع‌آوری اطلاعات از نقاط دور افتاده این کشور ۷۰۰ میلیون نفری به اجرا گذاشته شده که بعدها این اطلاعات رابه رایانه ها تغذیه کنند.علاوه برهند ،در کشور های دیگری چون بنگلادش اندونزی ، مالزی، نپال، پاکستان، فیلیپین، سری لانکا، و تایلند با استفاده از اعدادوارقامی که‌از کامپیوتربدست می‌آید می‌کوشندخشکسالی ها را پیش بینی کنند و برای مقابله با قحطی برنامه بریزند.

موج بیکاری

تردیدنیست که‌انقلاب‌الکترونیکی بزرگترین تاثیرها رادرکشورهای پیشرفته صنعتی جهان گذاشته‌است یکی از مهمترین این تاثیرهاموج جدیدبیکاری است. اکنون به نظر می‌رسدکه در کشور های جهان سوم نیزکه‌در ساختن‌و تکمیل رایانه هانقشی‌نداشتند، همین گرفتاری بروز می‌کند. در کشورهایی چون کره جنوبی، برزیل، مکزیك، سنگاپور، تایوان ، چین‌وهند رایانه ها بزودی جای بسیاری از افراد را خواهند گرفت

استدلال این کشور ها آنست‌که اگر در استفاده ازرایانه ها عقب بیفتند بزودی در بازار فروش جهانی نیز عقب خواهند افتادو در دراز مدت استفاده نکردن از رایانه نیز عاملی در بروز بیکاری خواهد شد اینست‌که در این کشورهاروبوت‌ها (آدمهای مصنوعی) کهحرکاتشان باکمك رایانه کنترل می‌شود به کارخانه‌ها راه پیدا کرده‌هرکدام جانشین چند کارگر می‌شوند.در ژاپن‌کمپانی «سونی»،که‌برای تولید ۳۰ر۰۰۰ دستگاه تلویزیون در ماه۲۶۰۰ کارگر داشت با استفاده از رایانه و روبوت، تعداد کارگران خودرا به ۸۰۰ نفررساندهاست.

مدافعان روبوت می‌گویند هرچنداین‌وسایل آهنی والکترونیکی هرجاوارد شوند کارگران راکنار می‌زنند‌در دراز مدت‌ایجاد شغل‌می‌کنند زیرا ساختن روبوت خودنیاز به کارگردارد. اما روشن است که این استدلال سفسطه‌آمیز است زیرا برای ساختن روبوت‌نیزعمدتاً از روبوت استفاده خواهد شد و گذشته از این بزرگترین آسیبی که روبوتها به بازار کار می‌زنند بر کارگران ساده خواهدبود وروز بروزکارخانه ها به استخدام‌کارگران ماهر وورزیده‌گرایش پیدا می‌کنند بنابراین در هر صورت بیکاری کارگران ساده اجتناب ناپذیربنظرمی‌رسد.

مگی‌راس در انگلیس‌زاده و بزرگ شده‌است. داستانهای کوتاهش در این کشور و در سرزمینهای انگلیسی‌زبان معروف است .

مرگ بر اثر خفگی

مگی راس

ترجمه: مهدی سحابی

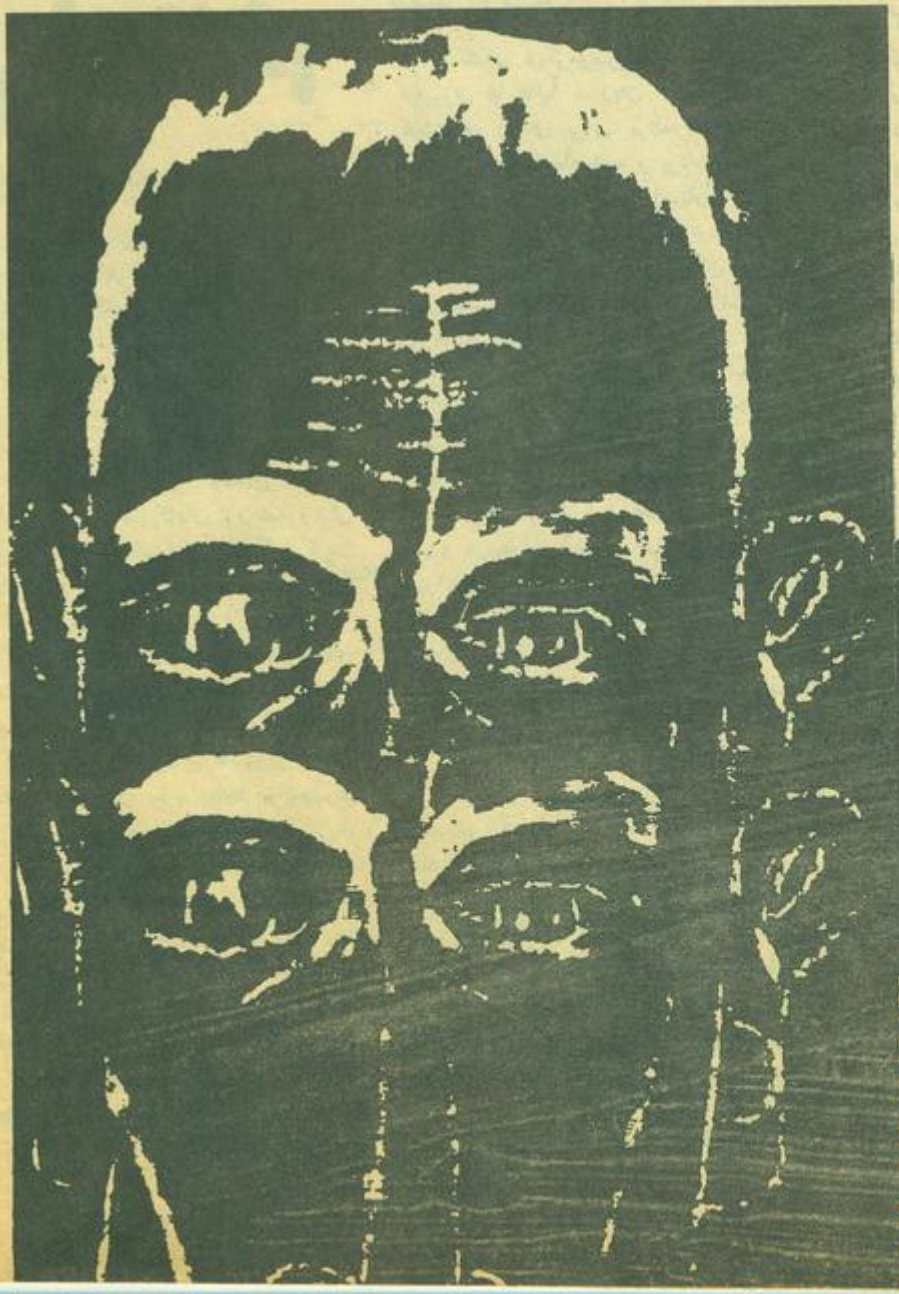

خیلی وقت است که اینجا با شما منتظرش هستم . یادتان باشد که منتظرش بودم. بگویید که خیلی دلواپس زنم بودم.

زمستانها اینجا در چه ساعتی می‌بندید؟ بعد از غروب ، با این بادی که به این دیوارهای نازك می‌خورد، با این صدایی که فقط از خوردن موجهای دریا به آن تخته سنگهای پایین می‌آید اینجا نباید خیلی جالب باشد. اگر من بودم، در این کلبه از بادهای زمستان خیلی می‌ترسیدم. می‌ترسیدم که مبادا باد مرا هم با خرده‌های طناب و پارچه و تخته و کاغذ به دریا بیندازد، همان‌طور که موقع برگشتن از اسکله همین فکر به سرم زد. ته اسکله چند صندلی چوبی هست که کسی آنها را با طناب به نرده‌ها بسته. شما بسته‌اید؟ کار خوبی کرده‌اید ، پس می‌دانید باد چقدر تند است. مطمئنم موقعی این کار را کردید که توفان و برف شروع شد. اسکله موقع برف چطور بود ؟ توفان دسته‌های برف را به ساختمان ها می‌کوبید ؟ فکرش را بکنید، برف سفید ، بعدهم، آن پایین، دریای سبزو یخ زده مرغهای دریایی هم بودند ؟ کسی بود که قایقش را به اسکله ببندد؟

خیلی وقت است که اینجا منتظرزنم‌ام خیلی دلواپسم . می‌بینید که ؟ فکرنمی‌کنم هنوز آن پایین باشد ،نه ؟ فکر نمی‌کنم درهمچو هوایی دیگر کسی آن پایین باشد کسانی‌که از جلو پنجرهٔ شمارد می‌شوند خیلی تندمی‌گذرندوهمه‌شان سرهایشان‌پایین‌است، بنابراین ممکن است متوجه رد شدن زنم نشده باشم.بعید نیست که او را ندیده باشم ،اما اینجا منتظر می‌مانم تا هوا بازبشود . گاهی در اول‌های بهارهوایکدفعه بازمی‌شود.ببینید آن‌آدمهاچطور تلوتلوخوران می‌روند و باد به سروصورتشان می‌کوبد. آخر زمستانی، به امید یك ذره‌آفتاب آمده بودند بیرون ، مثل پشه‌ها . اماباد همه‌شان راپخش و پلا می‌کند .ببینید چطور یقه‌های لباسشان را بالا کشیده‌اند و سعی می‌کنند به هر جزایی که شده‌ازگردش روز یکشنبه‌نکبتی‌شان

لذت ببرند. من‌نمی‌خواستم امروز بیاییم‌اینجا. میریام می‌خواست. همه‌زمستانی سرمن غرمی‌زد که یکشنبه‌ها برویم گردش . انگار که اختیار هوادست من بود. امروز بالاخره گفت «دارد بهارمی‌شود، باید برویم روی‌اسکله» حالاگم شده.

من هیچ‌خوشم نمی‌آید که دربادو توفان روی ساحل قدم بزنم اما میریام‌عاشق این کار است. الان ده‌سال می‌شود که دستکم هفته‌ای یك‌بار باید دریارا ببیند: مراهم دنبال‌خودش می‌کشد ومجبورم می‌کند منتظرش باشم تـــا خانم از هوای نمك‌آلود دریایی کیف کند. همیشه مرا به کارهایی که دلم نمی‌خواهـد وادار می‌کند. از هوای آزاد خیلی خوشش می‌آید: این اسکله‌را خیلی دوست دارد.پیاده می‌آییم، باقطار برمی‌گردیم.یا اگر خیلـی بیطاقت باشد برگشتن راهم باید پیاده برویم. مجبورم کرد آنجا ، کنار آن دیوار شیشه‌ای منتظرش بایستم. وقتهایی که دیگر حالش‌را نداشتم پابه‌پای او بروم آنجا کنار دیـوار شیشه‌ای منتظرش می‌ماندم تا باد اذیتم نکند.اما باد از لای‌درز شیشه هارد می‌شود ومثل‌خنجر آدم را می‌برد . گاهی راه می‌رفتم‌تاخودم راگرم کنم؛ گاهی تاآن کیوسك‌دخترهٔ بستنی‌فروش می‌رفتم. آن‌دختر بستنی فروش پارسالی را یادتان هست ؟ بستنی می‌خوردم تا طعم نمك‌را از روی لبهایم پاك کنم . از نمك دلم آشوب می‌شود، شماچطور؟ نه ، فکرنکنم شما ازنمك بدتان بیاید . زندگی‌تان اینجامی‌گذرد و حتماًاز هوای نمك آلود خوشتان می‌آید.مثل‌میریام.

باد چه صدایی می‌کند . از شرق‌می‌آید. توفان‌است ببینید چطور کفی دم در را بلند می‌کند و چراغ را تکان می‌دهد . نمی‌ترسیـد شیشهٔ پنجره‌هایتان را بشکند ؟ شایدهم‌آن‌قدرها هم‌که من فکر می‌کنم تندنیست . شمااین‌چیزها را بهتر از من می‌دانید.مقامتان هم ایجاب می کند.

ته اسکله، آن جایی که آفتاب می‌گیرند، کافه‌ای است که شیشه‌های پنجره‌هایش را بـا ورقه‌های پلاستیك پوشانده‌اند. کارشما بوده؟ بله، درجاهایی‌که همجو بادهایی می‌وزد باید هم این‌کار را کرد. شما حتما قدرت‌بادرا می دانید واینجا جدولی چیزی‌هم‌دراین باره دارید فکرمی‌کنم شماهمهٔ اطلاعات مربوط به باد را داشته باشید: سرعت وقدرت‌وهمه‌چیز . مثلا. باد می‌تواند یك آدم را به دریا بیندازد ؟یك آدم تقریباً ریزنقش ؟ در همجوروزی چنین چیزی ممکن است ؟ ممکن است آدم را به دریا بیندازد؟ ته اسکله، جلو کافه، باد یکدفعه کلاه یك خانمی را به هواپرتاب کرد وخانمه سعی کرد بگیردش.خود خانم‌هم چرخی خورد. وروی زمین افتاد . زن تقریبا درشت هیکلی بود. بادتندی است. مطمئنم که می‌تواند آدم‌را به دریا بیندازد.البته‌آدمهای کوچك.

میریام لاغر است. البته خودش این‌طور می‌گوید. می‌گوید ظریف است. با لباس زمستانی وزنش باید در حدود شصت کیلویی باشد. خیلی سنگین نیست. مریض احوال است، اما البته به اندازهٔ کافی قدرت دارد. خیلی می‌خورد. باید مواظبش بود و در خیلی ازکارهای خانه باید کمکش کرد . تنها چیزی که از ناراحتی‌اش می‌دانم این است‌که باید غذای مرتبی داشته باشدو هوای تازه به‌اش بـرسد. البته خودش این‌طور می‌گوید . زندگی بـا آدمهای مریض‌خیلی جالب نیست، مگـرنه؟ آدمهای مریض معمولا چیزهای غیر ممکنـی از آدم می‌خواهند ؛ مدام گله می‌کنند و از آدم ایراد می‌گیرند؛ نمی‌گذارندآدم آزادباشد. توقعشان زیاد است‌واصلاهم قدر آدم را نمی دانند. میریام باید تا این وقت برگشته باشد.

می‌بینید چقدر بیفکر است و مرا اینجا کاشته ؟ همیشه کارش‌همین بوده . همیشه مرا توی سرما معطل خودش کرده . من از سرما خیلی عذاب می‌کشم، اما اونه. اصلا نمی‌خواهد قبول کندکـه‌من سردم‌می‌شود. خونش همیشه داغ‌است. می‌گویند در مکزیك هم سگی است که همجو خونی دارد. خونش داغ‌است. وبدنش هیچ مو ندارد . میریام هم اینطور است. هیچ جای بدنش مو ندارد ، البته، غیر از سرش. زیربغل و روی پاها و روی صورتش هیچ مو ندارد. بعضی زنها بدنشان پرمو است وبخصوص پشت‌لبشان کرك خیلی قشنگی‌دارد. پوست بدن میریام بی‌مو و خیلی‌کلفت است. مثل پوست فیل. کلفت وکهنه. هیچوقت سردش نمی‌شود، کلاه هم نمی‌گذارد. هیچوقت گوشتان درد گرفته؟

من الان ده سال است که گوش درد دارم . گوشهایم تحمل سرما و جریان هوا را ندارد . میریام همیشه پنجره‌ها را باز می‌کند، پنجره‌های خانه و انباری را همیشه باز می گذارد . اگر جلوش را نگیرم حتی پنجره‌های گلخانه مرا هم بازمی‌گذارد. میریام ازآنهایی است که می‌شود اسمشان را گذاشت : «دیوانه هوای آزاد». باید مواظب اینجور آدمها بود؛ خیلی خطرناك‌اند . شوخی نیست که برف روی زمین باشد و در گلخانه راباز کنند. گلهای‌ظریف و حساس را که به گرمای ثابت ودائمی احتیاج دارند داغان می‌کند. می‌دانید ارکیده چقـدر حساس است ؟

اینجا زود تاریك می‌شود، نه ؟ می‌بینید چه ابر سیاهی است ؟ از موقعی که آمدیـم همین‌طور بوده. از آن ابرهای بارانی است. آن خاکستری زیرش رامی‌بینید ؟ از موقعی که آمدیم همین‌طور بود.هنوزدریا بالا نیامده بود، اما آسمان تیرهٔ بود. سوارقطار شدیم.

برای رفتن به اسکله سوار قطار شدیم. نشستیم و به صدای واگنها روی ریل گوش دادیم، از پنجره‌های باران زده دریا راتماشا کردیم ، دریا را که پس می‌نشست وباتغییر رنگ ابرها از سفید به خاکستری می‌زد تماشا کردیم . باران زیاد شد، و ماوبقیه برای یافتن سرپناهی خودمان را به‌ایستگاه قایـق نجات رساندیم . آنجا که بودیم برای هزارمین‌بار قایق نجات را وارسی کردیم. یکبار دیگر وسایل نجات را که انگار به حالـت موزه به نمایش گذاشته شده‌بود تماشا کردم. همه چیز حالتی داشت که انگار نباید از جاتکان می‌خورد: قایق نجات با زنجیر محکم به‌بالای سکویی بسته شده بود که بایدازآن‌به طرف دریا سرانده می‌شد. در جایگاهش‌هم محکم بسته شده بود. لباسهای زرد شمعی هم‌در چند ردیف از سقف آویزان بود و به گلهای عظیمی می ماند . در برگشتن هم ایستگاه قایق رانگاه‌کردم، اما میریام آنجا نبود.

آنجا نبود.

دربارهٔ ارکیده چیزی می‌دانید ؟ من ارکیده پرورش می‌دهم . تخصصم این است ، اصلا زندگی‌ام این است. درست است‌که پرورش ارکیده کار خیلی سختی است، اما به‌زحمت و هزینه‌اش می‌ارزد . یك نمونه عالیش را از «نمایشگاه گیاهان» خریدم . سرقیمتش‌بایك مهاراجه رقابت کردم ومن‌برنده شدم ؛ پنج‌لیره برایم تمام شد، پنج‌لیره . مهاراجه می‌خواست بهر قیمتی آن را به دست بیاورد . من هم هرچیزی را که بخواهم بالاخره به‌اش می‌رسم. ساقه‌اش شصت سانت می‌شد. باید بودیدو موقعی که تحویلش دادند می‌دیدید . هرکـدام از گلهایش را لای یك محفظه پلاستیك پیچیده بودند و خود گیاه را هم لای خزه گذاشته بودند . ازش خوب‌مراقبت کردم وحالا خیلی بزرگ‌تر شده. ارکیده خصوصیتهای خیـلی پیچیده‌ای ندارد ، اما بازهم آدم هرچه بیشتر با آن باشد بهتر می‌شناسدش . من به‌گلدانهایم آبی می‌دهم که استخوان تویش خوابانده شده، روزی دوبار هم گلخانه‌ام را مرطوب می‌کنم تا همیشه نم داشته‌باشد. ارکیده از جاهـای گرم و نمناك خوشش می‌آید . به هم‌می‌آییم. من هم توی گلخانه راحت نفس‌می‌کشم . تنها جایی است که به من می‌سازد. منظورم رامی فهمید ؟ نه ؟ شما تنها نیستید. میریام هم نمی فهمد من چه می‌گویم . با گلها مثل دشمـن رفتار می‌کند . امروز حالش خوب است. هرچقدر دلش بخواهد می‌تواند نمك نوش‌جان کند گفتید اینجا را چه ساعتی می‌بندید؟

شاید به جای این که این چیزها را ◁

◁ به اطلاع شما برسانم بهتربود یکراست بخانه می‌رفتم . شاید تامن به خانه برسم اوهم رسیده باشد، دوست دارد مرا دست بیندازد. قبلا هم از این کارها می‌کرد ، مثل‌وقتی که مرا توی سرما بیرون می‌کاشت . شب‌عیدهم‌یکی از این شوخی‌هایش را کرد. اول‌گفت که کار دزد بوده و خود دزده هم بعدا گلدانهارا سرجایشان گذاشته . اما می‌دانستم که کار خودش است. تك‌تك گلدانها برگشته بودند سر جای اولشان ، حتی آنهایی که ازسقف‌آویزان بودند. خیلی صدمه دیده بودند ؛گلهایشان کنده شده بود، برگهایشان جر خورده بود. هیچ دزدی همچو کاری را که او کرده بود نمی‌کند: همه گلدانها راداغان کرده بود و در را هم باز گذاشته بود تا سرما وارد گلخانه بشود. این شوخی میریام بود . در روزهای جشن از شوخی‌خوشش می‌آید. گفت که‌این تنها راهی بودکه می‌توانست مرا شب عیدی درخانه نگه دارد. بله، خانم دلش می‌خواست شوخی‌کند. همه‌روز فکر می‌کردم کسی گلهایم را برده. اماشب، سرشام ، دیدم که خانم سه‌تا ازگلهایم را روی لباسش چسبانده . سه‌تا از بهترین نمونه های «سیمبیدیوم‌اسکورپیو». در آن لحظه‌پیش خودم گفتم کاش آن گلهانیش داشتند. ارکیده گل خیلی‌خیلی حساسی است واحتیاج به مراقبت دارد . زن را به‌آن تشبیه کرده‌اند .به‌این راحتی‌ها نمی‌شود از دست یك زن خلاص شد. آخرین بار زنم را کجا دیدم ؟ گفتم که.

روی اسکله ، کنار کافه، کنارتوالت خانمها ایستاده بودیم. میریام گفت که می خواهد برود آنجا و من باید بیرون منتظرش باشم. کنار باسکول ایستادم تا این که باران شروع شد . رفتم زیرطاق‌های«بازاربازی». تاریك بود، همهٔ بساطهاتعطیل‌بود. اینجا و آنجا تکه های پارچه و چوب دکورهای‌پاره‌پوره ریخته بود. دری را باز کردم که رویش نوشته بود: «به طرف آکواریوم». اماتوی‌آنجا هیچ چیز نبود . شاید موقعی کمن آن تو بودم میریام آمده و ردشده بود. چشمهایش خوب نمی‌بیندو شاید مرا توی تاریکی ندیده. هیچکدام از ماشین‌های آنجا کار نمی‌کرد ، جز آن‌یکی که وزن آدم‌را نشان می‌دهد . بعید نمی‌دانم که آنجاها گشته و بعد بیرون رفته باشد. شاید هم رفته باشد پایین اسکله،برای این که دریارا بهتر تماشا کند. گفتم که چشمهایش نزدیك بین است ؟

دریا امروز رنگ سبز خیلی بدی دارد. سبز زیتونی نیست. قهوه‌ای هم نیست . به رنگ لباس کار سربازها می‌ماند . درته اسکله ، بعد از آخرین پایه‌ها ، رنگ دریا عوض می‌شود. باد آنجا خیلی تند است ، مگر نه ؟دریا حالتی داشت که انگار گرداب بود. نمی‌دانم، شما اصطلاحات دریایی را بهتر از من می‌دانید. آنجا، ته اسکله، دریا خیلی‌گود است؟منظورم الان است، الان که آب دریا بالا آمده . نه، الان‌نه،کمی پیشتر ، قبل ازآن که‌دریابرگردد. الان آنجاپراز لکه‌های گل و صدف است‌که موقعی که ما سوار قطار شدیم از آنها خبری نبود. قبل‌از این که دریا برگردد‌آنها را حتی در زیر آب هم نمی‌شد دید. در این هوا آب کدر است، کف دریا پیدانیست. حتی چیزهایی را هم که در نزدیکی سطح‌آب شناورند نمی‌شود دید. آب‌را گل و لایی کدر می‌کند که از کف دریا بلند شده . ته اسکله آب گل آلود است . اگر آنجاگود باشد چه ؟ خیلی گود است ، مگرنه ؟ می‌بخشید که اینقدر گنجکاوی می‌کنم ، اما من به نحوهٔ ساختمان این اسکله خیلی علاقه دارم. واقعا که از شاهکارهای مهندسی است. ببینی چند سال طول کشیده تا پایه‌هایش را توی گل فرو کنند. آن‌هم در حالی که آب‌دریا مدام پایین و بالا می‌رفته. بااین‌دریای سبز وحشتناك. حتما منظره ترسناکی بوده . یك همچوشاهکار مهندسی برای آدمهای احمقی که روزهای یکشنبه رویش قدم بزنند ! آدمهایی که به همان قدم زدن هم راضی نبوده‌اند و باید برایشان کافه و خیمه‌شب‌بازی و چرخ و فلك وازاین چیزها هم درست می‌شده .

برای زنم دلواپسم، این را می‌توانم راحت به شما بگویم. می‌ترسم غرق شده باشد. اگر آب درته، اسکله گود باشدممکن است‌آنجا افتاده باشد . نگفتم که میریام نزدیك بین است ؟ او نزدیك بین است و من هم سرگیجه دارم. چه مدت آنجا ته اسکله بودیم ؟ الان یادم نیست.

یادم هست که بعد از این که‌باران قطع شد از ایستگاه قایق نجات بیرون رفتیم .یك کمی قدم زدیم و بعد ایستادیم تا قایق موتوری را تماشا کنیم . در این وقت سال گاهی پیدایش می‌شود اما امروز ندیدمش . اصلا هیچ قایقی دیده نمی‌شد ، بجز آنهایی که کنارساحل روبه خشکی ایستاده بودند . قدمی زدیم و از پله‌های پهنی که به محوطهٔ جلو کافه می‌رود بالارفتیم. کافه بسته بود ، صندلی‌های برزنتی را جمع کرده و جلو درهای کافه روی هم چیده بودند . هربار که آفتاب می‌زداز برزنت آنها بخار بلند می‌شد . اما آن بالا هیچ جایی‌نبود که آدم از دست باد وحشتناك به آن پناه ببرد، بادی که انگار به همه سوراخ سمبه‌ها سرمی‌کشید. سعی کردم یك جایی‌برای خودم‌پیدا کنم اما میریام.مجبورم کرد بازقدم بزنم . گفت که برایم خوب است . روی نرده‌ها خم شدتا امواج دریا را تماشا کند دیدم که یك کلاه زنانه در هوا پرزد .درهمان اسکلهٔ بالایی ماندیم : قدم زدیم وتوی ساختمانهای خالی‌و خلوت سرکشیدیم . قایق موتوری را زیر یك طاقی دیدیم. رنگ پارسالی‌اش پوسته پوسته شده بود. هوا که خوب بشود دوباره آن را به آب می‌اندازند دریك همچو روزی هیچکس حاضر نمی‌شود آن‌را راهی دریا کند . حتی از پله‌ها هم نمی‌شود پایین رفت . ما پائین نرفتیم . صدای خوردن موجهای دریا را به آن پایین می‌شنیدیم اما نرفتیم تماشاکنیم ،چون من‌سرگیجه‌دارم . فقط همان کاری را کردیم که همه می‌کردند : هی قدم زدیم و ازاینجا به آنجا سرك کشیدیم . بعد میریام رفت ، توالت‌خانمها . آخرین باری که‌دیدمش آنجا بود. بعد من رفتم به بازار بازی. آنجاتاریك بود . شاید میریام ردشده و مرا ندیده باشد. شاید هم یکی دیگر از آن شوخی‌های همیشگی‌اش باشد : یعنی مرا یك جایی بگذارد. شاید پایین رفته باشد تا دریا را تماشا کند. شاید از آن پله‌های لغزنده پایین رفته باشد . باد امروز خیلی تند است. خیلی راحت ممکن است‌از آن پله‌ها پایین افتاده باشد.

اما آنجا کنارآب حتماً ماهیگیرهایی بوده‌اند. کسانی هستندکه سرتاسرسال‌ماهیگیری می‌کنند. فکر می‌کنم پسر بچه‌هایی روی‌پله‌هایی که تابستانها قایق موتوری را به آن می بندند ایستاده بودند و ماهی می‌گرفتند . دلیلی هم ندارد که فکر کنیم بچه‌ها زیر محوطه جلو کافه نمی‌روند وماهی نمی‌گیرند . بچه‌ها اعتنایی به بوی آنجا و به تندی بادندارند. برای ماهیگیری جای آرام خوبی‌است.آدمهایی هم که از بالای سرشان رد می‌شوند چندان سرو صدایی نمی‌کنند . تنها صدایی که می‌آید مال باد است و آب. دریا که به پایه‌های اسکله‌می خورد. پایین آنجا ، در آن قسمتهایی که تاریك است، یك ردیف چنگك‌های بزرگ و تخته‌های عمودی دیده می‌شود.در زمینهٔ زیتونی دریا رنگشان به سفیدی می‌زند : به خاطر صدفهای ریزی که به آنها چسبیده ، به ستاره شبیه‌اند . وقتی باد از شرق می‌وزد این چنگك‌ها و تخته‌ها انگار جلوش را می‌گیرند. می‌دانید وقتی به این چنگکهای پایین اسکله نگاه می‌کنم به یاد چه‌می‌افتم ؟ به یادکشتارگاه. به همین دلیل است که دیگر هیچوقت‌آنجا نمی‌روم. دیگر مثل گذشته‌ها آنجا نمی‌روم.

به یاد کشتارگاه می‌افتم ، با آن صفحه‌های تخته‌ای که پشت سرهم قطار شده‌اند. همه‌اش چوب وآهن . آن پایین زنجیرهایی هست‌که نمی‌گذارد آدم پایین‌بیفتد . باد تکانشان‌می‌دهد. چنگکهایی آهنی هم هستند که کهنه وسیاه شده‌اند . ستونهای آن پایین آن قدر بزرگ است که آدم می‌تواند پشتشان مخفی بشود. هربار که میریام مجبورم می‌کرد به‌آن پایین بروم خیلی ناراحت می‌شدم . می‌گفت :«برویم به کشتارگاه یا سوار قایق موتوری بشویم ، کدام را می‌خواهی ؟»

در همچو روزی ، باباد به این تندی‌که از طرف مشرق می‌وزد، نباید به مردم اجازه داد که بروند آن پایین. هر چیزی ممکن است اتفاق بیفتد ، ممکن است بچه‌ای پرت بشود به پایین . یك زنجیر ساده نمی‌تواند از افتادن پسر بچه‌ای که در همچو هوایی ماهی می‌گیرد جلوگیری‌کند . پاهای آدم‌روی‌زمین محکم نیست. اولین کاری که آدم باید بکند این است‌که ببیند باد از کدام طرف می‌آید . بعد باید پشتش را به باد بکند و موقعی هم که به لبه اسکله نزدیك می‌شود باید به یك نرده فلزی تکیه بدهد تا نیفتد . باید نخ و قلاب را زود انداخت پایین . اگر آن را به طرف باد بیندازی برمی‌گردد ومی‌خورد به صورت خودت. موقع برگشتن ، روی کف لیز و آن پله‌های لغزنده ، چه حالی به‌آدم دست می‌دهد ! از آن پله‌ها بالا رفتن، درحالی که زیر پای آدم خالی است. وای! «سرت را بالابگیر. دیگر داریم می‌رسیم . اگر بیخودی بترسی مجبورت می‌کنم که سوار قایق موتوری هم بشوی .» برگشتنش خیلی بداست: آدم تنهاست وپله‌های‌روبه‌رویش به‌نظرش گشادتر از پیش می‌رسد، از لای پله‌ها دریا هم دیده می‌شود که چرخ می‌زند وصدا می‌کند . آدم به آن بالاکه می‌رسد پایش لیز می‌خورد. چشم آدم به تغییر نور و به آسمانی که یکباره جلویش پیدا می‌شود عادت ندارد . روشنایی‌که به چشم خورد وحشت کردم . باورکنید همه‌جا دنبال میریام گشتم .

بالای اسکله همه‌جا را گشتم . باور کنید نه، زیرش رانگشتم. نمی‌توانم بروم آن پایین گفتم که ، سرگیجه دارم . اما از روی نرده‌ها پایین را نگاه کردم و فکر می‌کنم پسر بچه‌هایی داشتند ماهی می‌گرفتند . فکرمی‌کنم یکی دوتا از نخ‌هایشان را درطرف شمال دیدم. اما مطمئن نیستم. اگر میریام آن پایین بود تا حال برگشته بود. مگر این که باز شوخی‌اش گرفته باشد. قبول کنید که کار خوبی کردم آمدم اینجا منتظرش باشم . باز باران گرفت . این یکی یك رگبار حسابی است. همه را فراری می‌دهد.

دیگر چند نفری بیشتر نیستند : بعدمن می‌توانم بروم به خانه‌مان . اینجا ، با این صدای قطره‌های باران روی‌سقف ، چقدرجالب است . به گلخانه من می‌ماند . باران پنجره‌ها را خیس می‌کند و هوا تاریك تر می‌شود. فکر می‌کنید بهتر است بروم بیرون ؟ البته. چطور می‌شود از پشت پنجره میریام را جستجو کرد. خیلی با هوشید که متوجه این نکته شدید بله . اما فکر نمی‌کنم پیدایش بشود. خودم‌هم ممکن است بیخودی سرما بخورم. چه بادی. ته اسکله ازاین هم بدتر است . واقعاً نمی‌شود رفت آن ته . حتی تیرك‌های آهنی هم صدا می‌کند . همه جا خیس آب است. دریا می خواهد تخته‌های اسکله را بکشدبه طرف‌خودش. واقعاً عجیب است که چطور دوام می‌آورند. آدم باورش نمی‌شود.

دوباره باران بند آمد.

ته آسمان آبی می‌زند: درست مثل‌رنگ ارکیدهٔ «واندا سرولئا»

الان ده دقیقه‌ای می‌شود که کسی از جلو کلبهٔ شما ردنشده . یعنی می‌شود نتیجه گرفت که همه رفته‌اند ؟ آها، کسانی که اینجا و آنجا پراکنده‌اند . بله. باید منتظر آنهاهم باشیم : ماهیگیرها ، آنهایی که زیراسکله ماهی می‌گیرند . فردا باید ماهیگیری را در آنجا ممنوع کنید . اما من خیلی برای برو دلواپسم . طبیعی است، مگرنه ؟ شمابرای‌خانمتان دلواپس نمی‌شوید ؟ هرکسی می‌شود . باید شد. زن است وهمین‌دلواپسی. صدای جیغ بود ؟

ازآن نه می‌آمد، از ته اسکله، توی تاریکی‌غروب.صدای مرغ‌دریایی بود چه مرغهای بدی . آشغال می‌خورند . از اسکله که‌برمی گشتم دیدم که صدفهای لای گل ولای رامی خوردند. هرچه گیرشان بیاید می‌خورند ، مگر نه؟ فقط گوشت می‌خورند؟ مثل این‌که با چنان ولعی هم نوك می‌زنند که غیر از استخوان چیزی باقی نمی‌گذارند . کثافت خوارند ، مثل صدف، هرچه را که آب دریا فاسد کرده می‌خورند. میریام خیلی از صدف خوشش می‌آمد. هرنوعش را که بود می‌خورد. حالا دیگر رفته. خانه ؟ نمی‌دانم .دستکم شما را دارم که می‌توانید بگویید که‌منتظرش‌بودم؛ که بعد از گشتن دراسکله مدت زیادی اینجا منتظرش بودم. شما شاهدید. بگویید اینجا چقدر منتظر میریام بودم . توفان آرام شد. دیگر باید خدا حافظی کنم.

خیلی از صحبت با شما خوشوقت شدم امیدوارم وضع مرا درك کرده باشید. حالا دیگر باید بروم خانه و یك‌کمی جمع‌و جور کنم. چیزهای مهمی باید انجام بدهم.

اگر میریام خانه نبود برمی‌گردم.

Bertolt Brecht

شعر برشت
سوگنامه دوران ما

برتولد برشت، مثل همه‌ی شاعران جهان، شعرش را خصوصی می‌داند. اما این شعر خصوصی که درآغاز زیر تاثیر شاعرانی از ویتمن گرفته‌تا رمبو قرار داشت، اجازه نیز دارد تا خصوصی ترین‌نقطه‌ی امن دشمن بتازد، گردشی به گرداگرد جهان کند، سرستیز و مبارزه داشته باشد، آنچه را که معیاری عادی جلوه می کند، درهم شکند، احترام هاو اعتبارهای پوشالی را از بین ببرد، تعصب‌ها راخوار دارد وفلسفه بیافند.

شعر برشت، «سوگنامه‌ی دوران‌ما»ست. همدردی باقربانیان اجتماع و مطرودان ه در سالهای ۲۰ـ۱۹۱۳ برشت را بادنیای شعر آشنا کرد. «مزامیر» او بازبانی نرم وبرخورداراز خیال، حاصل همین دوران است. چشم‌اندازهای جنوب‌آلمان دردوره بعدی کارهای اوجای دارد.

دردهه‌ی ۲۰، شعر او به شهرهای‌بزرگ وبی تفاوتی خارائی آن پرداخت.

حمله سیاسی و طنزآلود به قدرتمندان‌و قدرتمداران و پرخاشگری به نازیها، شعرهای سالهای بحران اوست که در آغاز دهه ۳۰ به چاپ رسید.

مهاجرت به اروپای خارج از آلمان‌و آنگاه مهاجرت به امریکا، توقفی کوتاه درآفرینش شعری برشت‌پدید آورد. جنگ جهانی دوم آغاز شد و شاعر سالهای ۴۱ـ۱۹۳۸ را تیره‌ترین‌دورانها دید.

برشت سالهای ۴۷ـ۱۹۴۱ را درامریکا گذراند و تجربه‌های امریکائی خود را ـ و بیش از آن تجربه‌های اسکاندیناویش را ـ به شعر درآورد که همراه با حسرت وخشم، کینه و خشم و برخوردی دیگر با جامعه‌ی نوبود. او از یاد آلمان، هرگز غافل نبود:

درون، مرگ از طاعون
بیرون، مرگ از سرما
پس کجا باید باشیم؟
ماده خوک دربسترش کثافت کردمست
ماده خوک مادرمن است. می‌گویم:
آه‌مادر من، مادرمن
بامن چه کرده‌ای؟

آلمان ۱۹۴۵
دفترشعرهای امریکایی(۴۷ـ۱۹۴۱)

برشت، آنگاه به آلمان بازگشت. آلمان تجزیه شده وزیرتازیانه که در حال بازسازی بود. شعرهای این دوره‌ی برشت، چنین فضایی را طرح می‌ریزد و نیز چشم‌اندازهای آلمان شرقی را.

دوره‌ی آخر شعرهای برشت در ۵۶ـ۱۹۵۳ نوشته‌شد.

□

آن لحن عصبی‌که در برخی ترجمه‌ها و تفسیرهای شعر برشت به فارسی دیده می‌شود نماینده‌ی تمامی دورانهای یاد شده نیست. برشت دنیا و آدمها را با شکیبائی تشریح می‌کند. موشکافانه پاره پاره‌شان می‌کندو به هم‌می‌دوزد آدمها و جاها واقعی هستند و چهره‌هاشان‌کامل و تمام. کلام او نیز چنین است و جمله‌های کامل و کلمات عادی او با نظمی دراماتیک بیان می‌شود و سادگی هراسناکی را بوجود می‌آورد.

شعر برشت مستقل از کارهای نمایشی اوست هرچند که مکمل آنست واین هردو اندیشه‌های برشت را عرضه می‌دارند بی‌آنکه ارزشهای ادبی ویژه‌ی هریك را نادیده انگارند. شعربرشت، خاصه صراحت وسادگی ورویارویی مستقیم راارج می‌نهد.

□

این شعرهای برشت از آلمانی ترجمه شده است. شعرهای «مزامیر»، «سرخوش‌ها»و «آلمان ۱۹۴۵»با ترجمه انگلیسی‌نیز مقابله‌شده است

فرامرز سلیمانی

○ یکبار اگر فرصتی باشد

یکبار اگر فرصتی باشد
اندیشه‌ی‌اندیشمندان‌تمامی دوران
هارا می‌اندیشیم
برتمامی تصویرهای استادان نظر
می‌افکنیم
به همه‌ی دلقکان می‌خندیم
همه‌ی زنان را ارج می‌نهیم
همه‌ی مردان را پند می‌دهیم

○ نقطه ضعف

توهیچ نداشتی
من‌چیزی داشتم:
من دوست می‌داشتم

○ سرخوشی‌ها

نخستین نگاه از پنجره دربامداد
کتاب کهن بازیافته
چهره‌های مشتاق
برف ، گردش فصل‌ها
روزنامه
سگ
دیالکتیك
دوش گرفتن ،شنا
موسیقی قدیمی
کفشهای راحت
ادراك
موسیقی جدید
نوشتن ، کشتن
گشتن
آواز خواندن
مهربان بودن.

○ رویاهای یك اسیر

آه ، من هم به شیوه‌ی خود
هم در عصر خونین خود
از نوشیدنی و غذا
که برای سرخوشی مهیا بود
خوشنود می‌شدم

رودخانه‌ها ، سپیده دمان ،
چمنزاران
برگ درخت توسکا ، باریده‌ازباد
و شهرهای بزرگ
بی‌قرارم نمی‌گذاشتند

(در رویاهای یك اسیر
درخت و شهرها پرسه می‌زند
وبه‌یاد می‌آورد هلال ماه‌را
برفراز مرداب)

ناتمام.

○ مزامیر

مزمور۱ـ ما پلك برهم نزدیم ، آنگاه که آبهای سپید تا گلوگاهمان برآمد.

مزمور۲ـ سیگار برگ کشیدیم، هنگام که غروبهای قهوه‌ای تیره، مارا بلعیدند.

مزمور ۳ـ نه نگفتیم ، آنگاه که در آسمان غرق شدیم .

مزمور ٤ ـ آبهاهیچکس را نگفتند که تا گلوگاهمان بودند.

مزمور٥ ـ در روزنامه‌های نوشته نشد که سکوت کردیم

مزمور٦ـ آسمانها فریاد غریق را نمی شنوند.

مزمور۷ ـ اینك‌ها بر صخره‌ها نشسته‌ایم بسان «نیك‌بختان.»

مزمور۸ـ ـ پس خامان راکشتیم ،که از چهره‌های خاموشمان سخن گفتند.

مزمور ۹ـ که از سنگها می‌گوید؟

مزمور ۱۰ ـ وچه کس می‌خواهد بداند که برایمان آبها ، غروبها و آسمانهاچه معنایی دارند ؟

ترجمه‌ی: ضیاء صحتی

فصلی از رمان «خاطراتی در تبصره» نوشته (لعدی‌فلیسی) نویسنده‌الجزایری

عملیات خیابان دروازه نو

اشاره ــ «لعدی فلیسی» از رمان‌نویس های مورد علاقه مردم الجزایر است. در رمان «خاطراتی در تبصره» به مبارزات مردم کشورش برای دستیابی به استقلال پرداخته و نقش آدمهای کوچه و بازار را دراین مبارزه خونین تصویر کرده. است رمان «خاطراتی در تبصره» هم اکنون بصورت پاورقی در روزنامه «المجاهد» الجزایر چاپ می‌شود.

خیابان شلوغ است. ساعت ۱۲ و ۱۰دقیقه. وسطهای ژوئیه است و هوا خیلی گرم .درده قدمی سید احمد ،زیر طاقی نزدیك مبل‌فروشی، دخترکی کمابیش ده‌ساله نشسته است و درسبد بزرگی نان گردخانگی می‌فروشد و نان عربی. لاغر و رنگ‌پریده و بیمارو‌ار است، پیاپی سرفه می‌کند و دوربرش‌پر از آب دهن است. بعد از هر حمله سرفه تکه‌هایی چرکی وگاهی خونی به زمین می‌اندازد. بچه های محله‌اورا «اسکلت زنده» صدا می‌زنند.

دخترك إعتنایی به این چیزها نـدارد. ککش نمی‌گزد از این که او را «اسکلت‌زنده» یا «سلی» صدا بزنند.

ــ به جای نان فروختن باید بـروی خودت را معالجه کنی، دخترجان .

ــ به کسی مربوط نیست!

ــ دوتا نان بده.

ــ فروشی نیست.

ــ نمی‌خواهی به من نان بفروشی ، کثافت !

ــ همه‌اش فروخته شده.

ــ سبدت پر نان است، دوتابده ببینم.

ــ ولش‌کن ، عجوزه، مگر نمی‌گوید که همه‌اش فروخته شده ؟

ــ دوتا نان می‌خواهم.

ــ می‌روی یانه، پیر گ . نان عربـی زهری است. فروشی نیست.

ــ دوتا نان می‌خواهم.

در ده‌قدمی دخترك، نزدیك نانوایی آقای کنو، «مچ» روی پله‌ای نشسته است . آدم مومنی است ، از آن‌وطن‌پرستان قدیمی است، همه‌او را«مچ‌گدا» یا «کوری» صدا می‌زنند. لباس کثیفی به تن دارد ، سروریش هم خیلـی‌کثیف است و هفته‌هاست که ریشش را نتراشیده‌است دست راستش را به طرف رهگذری دراز می‌کند. تنش بوی ماهی گندیده می‌دهد. لحنش چنان سوزناك و صدایش چندان بلند است که کمتر رهگذری بیتفاوت از کنارش می‌گذرد.

ــ یك لقمه نان ، خانمها ، آقایان ،خدا عوضتان بدهد ، یك لقمه نان . به من فقیـر عاجز کمك‌کنید . آقایان .

گهگاه ، به مدت پانزده دقیقه، سرش با آهنگی تند و بی وقفه به طرف جلو و عقب وراست و چپ تکان می‌خورد . رقت‌انگیـز است.

حاجی لبیه با خشم تمام می‌گوید.

ــ دیروز آن همه به‌ات پول دادم که بروی حمام و سلمانی واین سروریش کثافتت را کوتاه کنی .به‌ات پول دادم که برای خودت لباس‌تمیز بخری. همه عشریه‌ام رادادم‌به‌تو...

ــ همه‌اش را دادم به مادرم ، زنم ، بچه‌هایم . همه‌شان مریضند ، گرسنه‌اند . دیروز دلی‌ازعزا درآوردند. ترجیح می‌دهم به آنها بدهم و خودم گرسنگی بکشم ...

ــ من از این حرفها سرم نمی‌شود دیگر از عشریه خبری نیست ...

* * *

هر یکشنبه ، طرفهای ساعت ۱۲ .«ماما» به خانهٔ مادرش می‌رود تا قوسقوس هفتگی‌اش را با خانواده بخورد . مادرش در بن بست «لانکری» می‌نشیند که در خیابان دروازهٔ‌نو، دست راست‌میان دکان «کاسی»سلمانی وفروشنده بادام زمینی ، نرسیده به طاقی ، قرار دارد. «ماما» برای رفتن به آنجا معمولا از خیابانهای «مده»، «راندون»، دروازه‌نو و سپس «پمپه» می‌گذشت . این راه از همه کوتاه‌ترنبود . اما مطمئن تر بود . هرهفته، چهارچتربازهمراهی‌اش می‌کردند: دونفرشان پیشاپیش او و دو نفـر دیگر از پشت . چتربازها یا مأموران پلیسی که همراهی‌اش می‌کردند سر بن‌بست منتظرش می‌ماندند. «تونسی» فروشنده‌بادام زمینی،کلـی چیز به آنهامی‌فروخت. گاهی‌دویاسه‌ساعت‌بیحرکت همان‌جا می‌ماندند. با استفاده از این فرصت گهگاه برگه هویت رهگذران‌راوارسی می‌کردند، مغازه‌ها و بساطها را می‌گشتند . کسبه محل رفته رفته‌به این برنامه‌که ظهرهای‌یکشنبه شروع می‌شد عادت کرده بودند.

«ماما» خیلی احتیاط می‌کرد . قبل از آن که از قرارگاه امنش در پادگان «ساروی» بیرون بیاید تا به خانهٔ مادرش برود ،به سفارش سروان «لژه» ماموری را پیشاپیش می‌فرستادتا مسیرش را به دقت وارسی کند و سپس خودش با سه یا چهار چترباز به راه می‌افتاد .

ــ مسیر را خوب کنترل کردی ؟ هیچ چیز مشکوك وغیر عادی ندیدی ؟

ــ خیالتان راحت باشد قربان . وضع عادی است.

ــ این هفته تو هم با من بیا، دوتاچترباز بیشتر با خودمان نمی‌بریم . این طـوری راحت‌ترم.

ــ چشم قربان .

«ماما» برای رفتن به خانه مادرش لباس شخصی می‌پوشید به جای «ام.آ.ت» یك‌تپانچه کالیبر بزرگ همراه می‌برد که آن را زیر کتش توی کمرش فرو می‌کرد . نه خنجری همراهش می‌برد و نه مدال‌و نشانی به لباسش آویزان‌بود. یك آدم عادی می‌شد.

یك آدم معمولی و سربه‌زیر کـه روز یکشنبه به دیدن مادرش می‌رفت. این برنامه‌برای «مامان» خیلی اهمیت‌داشت،حاضر نبودقوسقوس خانوادگی روز یکشنبه‌اش را با هیچ چیز در دنیا عوض کند.

* * *

خیابان خیلی شلوغ و پررفت وآمـد ا ــ . ساعت ۱۲و ۱۵ دقیقه . وسطهای ژوئیه و هوا خیلی گرم است. ناگهان همه‌چیز به‌هم می‌خورد.

مصطفـی ، که هشت‌سال دارد، بـه «زازو» سید احمد و دخترك نان فروش و سپس به «مچ» می‌گوید:

ــ «ماما» آمد ! سه‌نفرند !

همه چیز به هم می‌خورد. زازو نگاهی به پشت سرش ، به خیابان «پمپه»، و سپس به چپ وبه راست می‌اندازدو باسراشاره‌ای به سید احمد می‌کند . وارد آرایشگاه کاسی

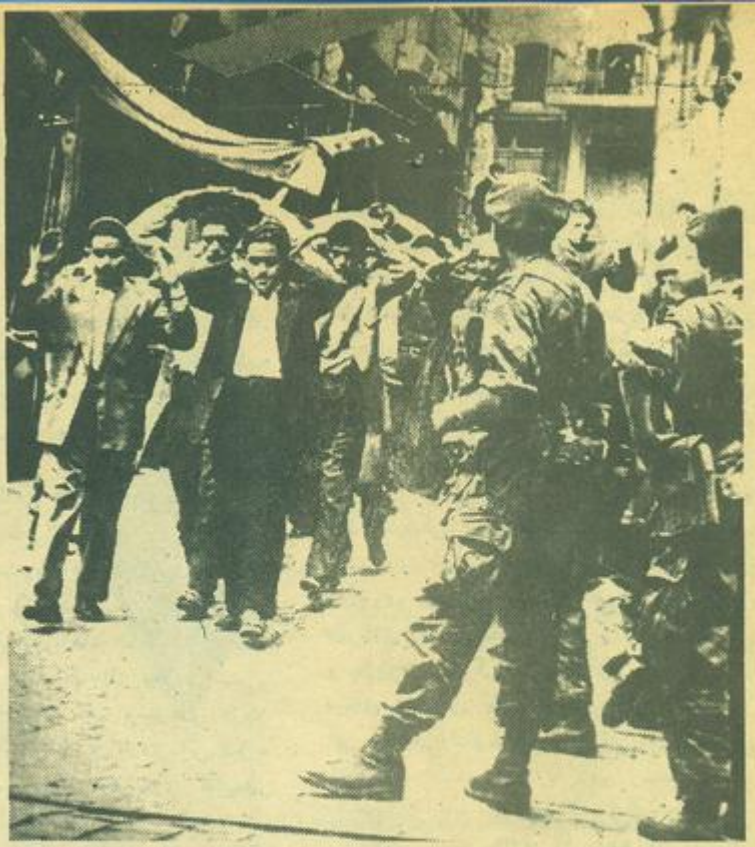

همه عملیات ، از جمله‌جمع‌آوری سلاحها و عقب‌نشینی به بن بست «لانکری» بیش از چند ثانیه طول نمی‌کشد . خون به همه‌جا می‌پاشد و به‌صورت باریکه‌ای در خیابان دروازهٔ‌نو راه می‌افتد. وحشتناك است. چند دقیقه بعد ۰واحد های گشتی چتربار و پلیس و پیاده از هر طرف خودشان را به محل سوء قصد می‌رسانند. با دیدن صحنه از زور خشم دیوانه می‌شوند. مثل حیوان هار به خود می‌پیچند و به هرطرف شلیك می‌کنند ، به ویژه به سوی پنجره‌ها و بالکن‌ها . از زور خشم و ناتوانی و غیظ و نفرت شلیك می‌کنند . شلیك می‌کنند .

خیابان دروازهٔ‌نو خلوت است. ساعت ۱۲ و ۲۰ دقیقه. وسطهای‌ژوئیه‌است و هوا خیلی‌گرم.

مرثیهٔ مرجان

می‌شود، زیپ کیفی را باز می‌کند و یك‌قبضه «ام.آ.ت۴۹» بیرون می‌کشد، آن را پرمی‌کند

سید احمد از فروشنده بادام زمینی دور می‌شود ، به طرف دخترك می‌رود، دستش‌رادر سبدنان عربی فرو می‌برد، تپانچه‌ای از آن زیر بیرون می‌کشد وآن را زیر کمربندش فرو می‌کند و در خیابان دروازه نو به طرف زازو به راه می‌افتد .

«مج‌گدا» خرقهٔ کثیفش را به‌گوشه‌ای می‌اندازد. لباس کارش را مرتب می‌کند ، سبد های کثیف پر از نان را به کناری می‌زند، دستش را در کیسه‌ای فرو می‌کند و یك «ام.آ.ت ۳۹» بیرون می‌کشد.

چست و چابك کمر راست می‌کند و می ایستد . زیر بغل راستش یك مسلسل و در جیب چپ بالاپوشش یك نارنجك دارد ، راه رفتنش خیزه کننده است. خیابان دروازه‌نورا تقریبا چستان و خیزان طی می‌کند وبه سوی سید احمد می‌رود.

دخترك سبدش را بر می‌داردو وارد بن‌بست «لانگری» می‌شود و غیبش می‌زند.

اول یك چترباز و یك مامور آبی‌پوشر از راه می‌رسند ، از جلو آرایشگاه می‌گذرند و کمی پایین‌تر از کنار سید احمد رد می‌شوند. آن دومال «مج‌کوری» هستند ، فقط مال او. اوست که باید ترتیب آنها را بدهد.

سپس، «مامان»از جلو آرایشگاه کاسی می‌گذرد وبه طرف سید احمد می‌رود.

بعد ، دو چترباز پشت سرش می‌آیند که مال زازو هستند . فقط و فقط زازو باید کارشان رابسازد.

درآخر ،همه گروه ضربت واز جمله دخترك نان فروش باید از یك راه عقب‌نشینی کنند: باید وارد بن‌بست «لانکری» بشوند، از در اول دستراست خودشان را به بام برسانندو سپس بام به بام به پناهگاه برگردند.

«ماما» همین که سیداحمدرا می‌بیندقهقهه می‌زند و خیالش یکپارچه راحت می‌شود.بازوهایش را شادمانه بلند می‌کند تا پیش برود و دوست دوران کودکی‌اش را درآغوش بگیرد. اورا محکم درمازوان خود می‌فشارد. سیداحمد با استفاده از این فرصت دستش را به زیر کتش می‌برد، تپانچه کالیبر۷٫۶۵ اش را بیرون می‌کشد و چهار گلوله در شکم «مامان»خالی می‌کند که چند متر پس‌پس‌می‌رود. سه‌گلوله دیگر درخشاب مانده است . «ماما» نقش‌زمین می‌شود.

لحظه‌ای است که «مج‌گدا» و «زازو» باید دست به کار شوند . نخستین گلوله‌ای که سیداحمد شلیك می‌کند وحشتی وصف‌ناپذیردر همه‌جا می‌پراکند . دریك‌آن، وپیش ازآن‌که دومین گلوله شلیك‌شده‌باشد، خیابان«دروازه‌نو» خلوت می‌شود وکرکره همه مغازه‌ها پایین می افتد. غیر از گروه ضربت هیچکس دیگر در خیابان دیده نمی‌شود.

سید زازو بی‌هیچ زحمتی دو چترباز‌را که پشت به‌او دارند به رگبار می‌بندد . پشت و سرشان را سوراخ می‌کند. ضربه گلوله‌هاآنها را به جلو پرتاب می‌کند ، روی زمین می‌غلتند و نزدیك جسد «ماما» می‌افتند .

«مج‌کوری» هم باید همان کار زازو را بکند، زیرا چترباز و مأمورپلیس باشنیدن صدای گلوله برمی‌گردند و «مج» نیز آنها را از پشت به رگبار می‌بندد. آن دو نیز روبه جلو پرت می‌شوند و به زمین می‌غلتند.

مرسده لسانی : تندرهای خاك (مجموعهٔ شعر)

وستیغ کوه حضورش‌رادرکنار
لبان تشنهٔ‌کویر
تا دورتـــرین شهر عقابها فریاد
می‌کشید
وبه نیلوفران آب‌مژده می‌داد
که فرداهوای‌خشك‌کویر ،سوار
برخوشه های انگور در سرتاسر
ساحل شناور خواهدشد.

مژدهٔ‌کوه ، ص۱۴

مرسدهٔ لسانی ، خیالی این سان را در «تندرهای خاك» بکار گرفته تاشعری‌تازه‌وناب را عرضه کند هرچند نیاز به ایجاز و دور شدن از روایت گونگی حس می‌شود تاتئر گونگی شعرها نرم و روان وجاری گرددوبا

◁ آن پایان بندی های خوب و محکم ـ که ناگهان شاعر را دچار شور می‌بینی ـ شعری مانا بدست دهد.

عرفانی عریان در شعرهای «تندر» خاك» موج‌می‌زند که آن رااز شعر شاعره‌های دیگر مجزانگاهمیدارد. که در عین حال گاه ایستاو در انزوا و گاه پویاو به رنگ تفکر زمانه است ، ابزار ها ی‌کهن،اینجا، کنار پیچیدگی انسان امروز باتاکهای باغ پیوند عناصر دوران امروز جای دارد . ابهام‌و پیچکها ایستاده‌اند و در بی تکیه گاهی، گاهی ،مرگ را نظاره می‌کنند وفنا را ،اما هنوز فردایی هم‌هست.وهنوزگلهای‌نوپای سبز ـ هرچند باباد ـ جریان خواهند یافت‌این‌دوگانگی چهره‌ی مشخص اندیشه وعرفان شاعر را طرح می‌زند و نیز امید گستردگی آن‌وپیوند پتوانه های اندیشگی ادب فارسی را با شعر امروز ایران به همراه‌دارد .

من در شعر خود
اسبهای سپید را در ایوان مدائن
کاشانه می‌دهم
وکلاغهای طلائی را بر محمل
انرژیهای آب می‌نشانم
من در شعرخود
نگاههای پیچیده‌را باتاکهای‌باغ
پیوند می‌زنم
و خدای بوته ها را بر مزارم
می‌خوابانم
پیچکهای ایستاده را به باغچه
های زنبق می‌رانم
وسبزی چادربانورا ازپس‌پنجره
صدا می‌زنم

شعرمن، ص ۷۳

عرفان لسانی‌را گفتیم ، گاه‌درگیرعوامل ایستامی‌بینیم‌و اینهاست آنچه‌او را از رفتن باز می‌دارد. یاشایدبایدگفت تاکنون بازداشته است‌و با تجدید نظری دربکارگیری آنها می‌توان در خدمت اندیشه و کلام باشد. لسانی اسیر قصه های مادر بزرگ‌است. ـ فروغ‌نیز چنین گرفتاری را داشت ـ امکان فرسایش‌این قصه ها در خود، با آن لحن روایی ، به‌علت تکرارو ایستایی هست.شاعر در این‌نگاه‌دوباره که‌نگاه تازه‌یی نیز هست‌و باید باشد، نفس تازگی را انکار می‌کند بانگاهی سنتی ادعای تازگی دارد: بانگاهی انتقادی ادعای تازگی دارد. اما تازگی در نگاهی کهنه به استحاله می‌رودو پویایی شاعر رامی‌فرساید. همان‌نگاه یك بعدی است به جهان وساده انگاری، که بدویت ومعصومیت هم هست،که کودکانه‌نیز هست، اما پاسخی‌تازه برای حل‌مشکل زندگی امروز راندارد. تنها طرحی می‌زند از محفوظات، بی نگاهی تازه،و این انکار دیدن نیزهست.اعتراض به باز سازی نیست،مشکل‌در نحوه بازسازی است و اینکه چگونه رنگ وانگ امروز را به خود گیرد و از آن‌شاعر امروز که خود از آن زمانه امروز است باشد و این را لسانی هنوز درحال تجربه است و بازنویسی برخی شعرهای کتب وشعرهای تازه‌تر شاعر، نوید گسترش بیشتر و تازه‌تر این تجربه را دارد . برخی دیگراز شعر های کتاب‌نیز خود این نوید را داده‌اند .

یك مشکل دیگر پرداخت شاعربه‌عرفان در استفاده از فضاها، ترکیب‌ها و اصطلاحات دور از ذهن است. لسانی در عرفان عریانش نمی‌خواهداقلیمی بماند می‌خواهداز فرهنگهای دیگر نیز نشات بگیرد و آسیایی و شرقی‌باشد اما بیان چنین فلسفه‌ای هنوز در ذات شعر او ننشسته و پانوشتها هم در توجیه و تبیین ناتوان می‌مانند و شعر ، همچون غالب شعر های پیش اندیشیده دیگر می‌شود و روشنگری شاعر ، جای مهارت بیان را نمی‌گیرد

پرسشها را از نگاهم می‌گیرد و
روی طاقچهٔ خوابهای تاریك
می‌چیند

سرخس را از باغبان فکر
می‌دزددو درایوان آری‌می‌نشیند
سرخس‌با اوحرف نمی‌زند
خاك باغچه تنهامانده
وتنهائی نیز از او نمی‌پرسد.

ذاذن ، ص ٤٤

(*ذاذن ZAZEN ـ که باتوضیح خودشاعر اشتباه استو بایستی‌سنزن SANZEN چاپ می‌شد مراقبه واندیشیدن در حال نشسته است و یا با توضیح شاعر : ملاقات انفرادی‌استاد با شاگرد است در مکتب‌ذن.)

تجربه شعر کانکریت (ص۳۹) که در ایران سابقهٔ‌ناموفقی دارد انکارفضای پرشورو فرهنگ غنی ایرانی ـ خاصه‌در عرفان ـ است وحتی اکتاویوپاس ،در فضای مکزیکی‌شعرش نیز آن را متعلق به یك فرهنگ ریشه دار نمی‌داند واین تجربه را بصورت نقطه ضعفی پشت سرگذارده‌است . پس «طرح» در جمع شعرهای «تندرهای خاك» بیگانه می‌ماند.

لسانی همچون دیگر شاعران‌جوان، ردپای شاعران دیگر را در دفترش دارد. «ناساز» (ص۳۲) باتاثیر احمد رضا احمدی آغاز می‌شود و بافروغ ادامه می‌یابداین از یك‌سو خط اندیشگی، و خیال شاعر را نشان‌می‌دهد واز سوی دیگر لزوم رهایی از این بند را یادآوری می‌کند چه‌شاعر، خوددست به‌آنچنان تجربه‌ای در راستای عرفان زده که‌گستردگی و طراوت وتازگی احتمالی‌آن، دست را به سینه‌ی دیگرانی که قصد ورود و دخالت در این تجربه رادارندمی‌زند. لسانی در شعرهایی که‌خودش است بیشتر به شعر رسیده وآینده را محکمتر پایه گذاری کرده‌است .

«گنج کبود خاك» (ص۵۱) در ورسیون جدید شاعر، که نشانه‌ی پویایی او و دوام تجربه‌هایش است ، این معنا را روشنترمی‌نمایاند.

جوانان خاکستری
از اسبهاپیاده می‌شوند
درشکه‌چی ناپرسیده
پرسیده می‌شود
سوگواران
در هلالی‌چابك زمین
بذرمی‌پاشند
جویبار زیر گنج
جواهرو اطلس راتقسیم می‌کند
آهسته گامان تازه
دستهارا بسوی تکبیر مهربان
می‌گشایند
ردیف‌کبوتران تلاوت
در هوا
مضمونی مرموز می‌نشانند.

این رنج و گنج،این کشش و کوشش و این رمزوراز باتکیه وتأکیدبرسنت‌مضمونی است که مرسدهٔ‌لسانی را نه تنهادر «تندرهای خاك» که در شعر های بعدی او ودر نقاشی های تجریدی‌اش دنبال می‌کند. او به دنبال عریانی وبدویت است . به جست وجوی آن که زاده شود، زاده شود و باز زاده شود. در

بیشتر شعرهایش این باز سازی خویش بچشم می‌خورد. تشنه‌ای است که‌غنچه‌را می‌جوید و غنچه‌ای است که‌تشنگی‌را باآب‌دادن گلدان، درمان می‌طلبد آب دادن‌گلدان ،تاغنچه،کنار لبان تشنه‌اش ، تاول‌زند.
شاید. ص۴۰

من گل خشك اطاقم را آب
می‌دهم
شاید روزی برسد
غنچه‌ای رادرکنار لبان تشنه‌اش
پیدا کنم

ف.س.

خبرهای کتاب

علی‌دهباشی

★
یادداشتهای روزانه
پل گوگن

«**سرزمین معطر**» عنوان یادداشتهای روزانه پل‌گوگن نقاش معروف است. گوگن در سال ۱۸۹۱ از جایی که آنرا «اروپای پلید» می‌نامید به تاهیتی گریخت. در طول دو سال اقامت اولیه‌اش در تاهیتی ، شصت و شش پرده نقاشی عالی بوجود آورد و از مجموعه یادداشتهایی که در آنجابرداشته بود کتاب «سرزمین معطر» را نوشت.

یادداشتهای روزانه گوگن کتابی است جذاب که گوشه‌ای از روح یك نابغه‌را تصویر می‌کند. کتاب « سرزمین معطر » را **داراب‌بهنام شباهنگ** ترجمه کرده است و در دست حروفچینی است و توسط انتشارات تیراژه در۲۷۴صفحه منتشر خواهد شد. کتاب دارای‌بیست و چهار طراحی سیاه‌وسفید ازگوگن نیز هست.

★
تیمون آتنی

قطب‌الدین صادقی ترجمهٔ نمایشنامه «تیمون آتنی» اثر **ویلیام‌شکسپیر**را به انجام رسانده است. این نمایشنامه مقدمه‌ایست برتراژدیهای بزرگ شکسپیر ، وبقول یکی ازمنتقدین انگلیسی ، درعین‌اختصار اکثر تمهای لیرشاه، هملت وروميو و ژولیت را دربر دارد.

سه اصل اساسی مورد بحث در این‌نمایشنامه ، حمله به طلا به‌عنوان معیار ارزش‌ها ، نقد ناسپاسی مردم و خرده گرفتن بر تملق وچاپلوسی است. از این نظر می‌توان «تیمون آتنی» را یکی از اجتماعی‌ترین آثار شکسپیر بشمار آورد که مستقیماً اخلاقیات رایج جامعه را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد. این نمایشنامه قرار است به کارگردانی مترجم به روی صحنه بیاید.

★
خاطرات جنگ

ترجمهٔ کتاب «خاطرات‌جنگ» اثر **جان اشتاین بك** به پایان رسیده است. مترجم کتاب **محمدرضاپور جعفری** است.اشتاین بك در تابستان سال ۱۹۴۳ ازطرف روزنامهٔ‌نیویورك هرالدتریبون به عنوان خبرنگار به شمال آفریقا و ایتالیا رفت. حاصل این دوره از فعالیت خبرنگاری او خاطراتی است که نخستین بار در ۱۹۵۹ در انگلستان‌منتشرشد. در این یادداشت‌ها اشتاین‌بك مراحل نخستین حرکت سربازان آمریکایی را برای شرکت در جنگ شرح‌می‌دهد و ضمن آن با قلمی‌موشکاف وقدرت روانشناسی شگرف،سربازان آمریکایی را از یکسو ومردم آمریکادرارتباط با جنگ از سوی دیگر معرفی می کند. همراه باسربازان به آفریقا و ایتالیا می‌رود . در این یادداشت‌ها قدرت اشتاین‌بك به‌عنوان‌یك‌نویسنده از خلال گزارش‌های او پیداست.

★
هرمان هسه

«**هرمان هسه، دگردیسی شاعر**»عنوان کتابی است که تالیف و ترجمه آن توسط **دکتر فرامرز سلیمانی** به انجام رسیده است و توسط انتشارات تیراژه منتشر خواهد شد.کتاب مجموعه‌ای از شعرها ، داستانها و طرحهای‌هرمان‌هسه نویسنده آلمانی است که همراه با زندگینامهٔ مصور او و درواقع‌بصورت سه کتاب در یك مجلد تنظیم شده است. دکتر سلیمانی در مقدمهٔ مفصلی به معرفی تحلیلی هرمان هسه و نقد آثار او پرداخته است. اشعار کتاب از کتاب «آوارگی» و مجموعه کامل شعرهای هسه به ترجمه جیمز رایت گرفته شده و چهره تازه‌ای از این نویسنده اندیشمند آلمانی را بهخوانندفارسی زبان می‌شناساند. انتشار کتابهایی از این دست که‌درواقع نقد آثار شاعران و نویسندگان همراه با نمونه متنوعی از آثار آنان‌است، به گسترش برخورد های نقادانه با آثارادبی جهان کمك خواهد کرد.

★
نوجوان

حروفچینی رمان «نوجوان» اثر **داستایوسکی** به اتمام رسیده است. این رمان از آخرین پنج رمان بلندی است که داستایوسکی نوشته است. این رمان را **عبدالحسین شریفیان** ترجمه کرده است.

داستایوسکی دراین رمان، بر خلاف داستان جن زدگان‌یا تسخیر شدگان که رادیکالها آنرا به باد انتقاد شدید گرفتندبه رادیکالها اجازه داده است که‌در قالب بعضی از شخصیتها حرفشان را بزنند . ولی بیشترین تاکید را بر دوگانگی احساسی دارد، برشادی و غم ، بر عشق و نفرت ، بر کینه‌توزی و مهربانی و نیز معتقد است‌که عشق و محبت وخوبی و فضیلت اگر از وجود مسیح عاری باشد ، آنگونه که دنیای متمدن مغرب زمین‌دارد می‌کند ، بهایی ندارد. «نوجوان» در دو جلد سیصد صفحه‌ای منتشر خواهد شد.

معرفی کتاب

★★★★★

مجموعهٔ آثار شیخ شبستری / با مقدمه و تصحیح دکتر صمد موحد / چاپ اول / انتشارات طهوری / ۴۲۰ ص / ۳۰۰۰ ریال

کتاب شامل : گلشن راز، سعادت‌نامه ،حق‌الیقین ، مرآت المحققین و مراتب العارفین که مجموعهٔ آثار شیخ شبستری است ، دکتر موحد مقدمه مفصلی در شناخت آرا و عقاید شبستری نگاشته است.

★

پست جنوب / آنتوان‌سن نگروبری / کاظم‌سادات اشکوری و بهروز دهزاد / چاپ اول/ انتشارات بزرگمهر / ۱۷۸ ص / ۴۰۰ ریال

رمانی است ازنویسنده «شازده کوچولو» که لحن‌شاعرانهٔ نویسنده اثری متفاوت با آثار دیگرش نشان می‌دهد . از این‌کتاب دومیلیون نسخه در فرانسه بفروش رفته است.

دقت خاصی ارائه کرده است. از مجموعهٔ کتابهایی که تاکنون درباره استالین به رشتهٔ تحریر کشیده شده، این کتابی است منحصر بفرد.

★

یادداشتهای سیاسی / حسن ارسنجانی / چاپ دوم / انتشارات هیرمند /۱۱۲ ص / ۲۸۰ ریال

یادداشتهای حسن ارسنجانی در بارهٔ وقایع سی تیراست،که‌خود اززمرهٔ‌رجال سیاستمدار آن‌روزگار بود است.

★

نگاهی به خوزستان / ایرج افشار سیستانی / چاپ اول/نشرهنر / ۳۷۸ ص /۱۳۵۰ ریال

کتاب شامل هفت بخش و۲۹ فصل است که‌می‌تواند چهره‌این ناحیه را از زوایای گوناگون شناسایی کند. تصاویر و نقشه های موجوداین مجموعه در حقیقت‌مکمل وشواهدی بر محتوای کتابند .

پرستار جنگی / آنی کالور / آیدا سلیمانی / چاپ اول /انتشارات تیراژه / ۷۳ ص / ۲۲۰ ریال

داستانی در شرح احوال فلورانس نایتینگل است که‌فداکاری ها و شجاعتهایش در جنگ کریمه زبانزد خاص و عام است .

★

تاریخ تمدن اسلام/ علی اصغر حلبی / چاپ اول/انتشارات بنیاد/ ۵۶۴ / ۱۸۵۰ ریال

کتاب در دوازده فصل تنظیم شده است که‌دوازده موضوع مهم از تمدن و فرهنگ اسلام و ایران به اجمال بررسی شده است. ازجمله مباحثی دربارهٔ فلسفه و کلام ، علوم طبیعی واقسام آن ، مدارس ومراکز علمی در اسلام، ترجمه و تفسیر قرآن مجید و ...

★

تحقیق دربارهٔ سعدی / هانری ماسه / غلامحسین یوسفی و محمد حسن مهدوی اردبیلی / چاپ اول/ انتشارات توس /۴۴۳ ص / ۱۸۰۰ ریال

هانری ماسه در این کتاب افزون بر تحقیق دربارهٔ سعدی و محیط زندگانی وشرح احوال او ، به بحث درباب طرز تفکر و اندیشه های شاعر از جنبه‌های دینی‌واخلاقی وفردی‌واجتماعی‌و غیره دست زده است .

★

تاریخنامهٔ طبری ،(۳ جلد) / تصحیح و تحشیه محمد روشن / چاپ اول / نشرنو / ۱۹۰۵ص / ۷۳۰۰ ریال

کتاب نیمهٔ دوم ترجمهٔ تاریخنامهٔ طبری ، یعنی بخش تاریخ اسلام آن است که «انساب پیغمبر ع» آغاز می‌گردد و پس از آوردن کهنترین واصیل‌ترین «سیرت پیامبر» به نقل تاریخ خلفای راشدین و خلیفگان اموی و عباسی می‌پردازد و به «خلافت المسترشد بالله» پایان می‌پذیرد. ازاین بخش تاکنون‌چاپ انتقادی صورت نپذیرفته بود.

★

گزیدهٔ سیاست نامه / جعفر شعار /چاپ اول / انتشارات‌بنیاد/ ۳۷۴ ص / ۱۱۰۰ ریال

انتخابی است از سیاستنامه‌اثر نظام‌الملک به همراه شرح و تفسیر لغات مشکل و آراء منتقدین دربارهٔ کتاب و نویسنده‌اش.

★

گردباد شور جنون / شمس لنگرودی / چاپ اول / انتشارات آدینه / ۳۳۴ ص / ۷۰۰ ریال

کتاب مجموعه‌ای است از دو کتاب : کتاب اول تحقیقی است پیرامون سبک هندی در چهار بخش. کتاب دوم در سه بخش تنظیم شده است. بخش اول: شرح زندگی کلیم کاشانی. بخش دوم: نقد مجمل اشعار کلیم. بخش سوم برگزیدهٔ اشعار کلیم.

★

شورش عشایری‌فارس / کاوهٔ بیات / چاپ اول / نشر نقره / ۱۷۰ ص / ۵۰۰ ریال

این کتاب برای اولین بار تحولات سیاسی ایلات جنوب را در خلال سالهای جنگ جهانی اول بررسی کرده است. بخش عمده بحث نویسنده اختصاص به شرح ماجرای شورش ایلات فارس در سالهای ۱۳۰۷ تا ۱۳۰۹ دارد.

★

تاریخ اجتماعی ــ اقتصادی ایران در دورهٔ مغول/ پطروشفسکی، کارل‌یان، جان ماسون اسمیت/ یعقوب آژند / چاپ‌اول / انتشارات اطلاعات / ۱۹۳ ص / ۶۵۰ ریال

کتاب دارای سه بخش است: ۱ ــ جریانهای اجتماعی ــ اقتصادی در دورهٔ‌ایلخانان ۲ــانتشار اسکناس دورهٔ ایلخانان ۳ــ نظام پولی دورهٔ ایلخانان

اگر میخواهید موهای زیبا و طبیعی داشته باشید با متخصصین ترمیم مو در موسسه

نگین مشاوره نمائید

متخصصین **نگین** با سالها تجربه و ارائه آخرین روشهای **ترمیم مو** در خدمت شما می باشند

مبلغ ترمیم باقساط

ترمیم مو با ضمانت

موسسه نگین

خیابان ولی عصر مقابل خیابان شهید مطهری ساختمان مبل الگانت شماره ۹ ـ ۶۲۲۵۷۷

دوره کودکان
مجموعه جدید کتاب و نوار مناسب گروه سنی ۵ تا ۱۲ سال تدوین شده از دوره‌های معتبر جهان دوره اول ـ یك کتاب و سه نوار
شرکت گسترش مطالعات و فرهنگهای سازمان پل ۸۳۷۸۹۲
صندوق پستی ۹۱۱ ـ ۱۳۱۴۵
مرکز پخش انتشارات مروارید
تلفن ۶۶۷۸۴۸

وقت شما هدر نمیرود!
خودتان بیاموزید
مبتدی ـ مقدماتی تا عالی دوره‌های آموزشی کتاب بانوار با کمك این دوره‌ها برابر بهترین روش بدون معلم، انگلیسی بیاموزید. سازمان پل ۸۳۷۸۹۲
صندوق پستی ۹۱۱ ـ ۱۳۱۴۵
مرکز پخش انتشارات مروارید
تلفن ۶۶۷۸۴۸

کمند
انستیتو ترمیم مو
مؤسسهٔ مجهز ترمیم مو در خاورمیانه

خانمها و آقایان: در مورد ریزش مو، کم‌پشتی و طاسی با متخصصین ما مشاوره نمائید.
کمند در یك جلسه ترمیم موهای شما را تضمین میکند.
کمند علاوه بر ترمیم همچنین روش دائمی بدون مراجعه را انجام میدهد.
کمند این امکان را برایتان فراهم میاورد که بعد از ترمیم براحتی حمام، ورزش و شنا کنید

تلفن جدید
نشانی: خیابان انقلاب ـ صبای شمالی ـ جنب سوپر صبا ـ ساختمان ۱۷ ـ طبقه
تلفن ۶۴۰۱۹۱۲

خانمها، آقایان

اگر تا به حال از روش بافت مو و یا کلاههای چسبی استفاده می‌کردید با مبلغ کمی می‌توانید آن را به روش دائمی بدون مراجعه بعدی تبدیل نمائید.
ما مدعی هستیم که روش‌های فوق حتی در اروپا هم عرضه نمی‌شود. این متدها نتیجه تلاش پیگیر متخصصین مو درآمریکا می‌باشد، دراین روش بدون عمل جراحی ازیکصد تار موتا ده‌ها هزارتارمو روی سر شما نصب می‌گردد. با این متد کاملاً جدید واستثنائی شما احساس خواهیدکردکه موهایتان از زیر پوست روئیده و هیچگونه تفاوتی با موهای طبیعی‌تان ندارد وبا لمس‌کردن موهای جدید حتی فراموش می‌کنید که موهایتان ریخته است. با خیال راحت استحمام کرده و موهایتان را به فرم دلخواه شانه کنید. بعد از نصب موچنانچه مورد پسندتان واقع گردید وجه آنرا بپردازید. ضمناً فراموش نکنید متدهای فوق احتیاج به مراجعه بعدی ندارد.

خانه موی ایران
(ویوینگ راشل سابق) اولین مؤسسه ترمیم مو در ایران
تهران ـ خیابان:
ولی عصر ـ جنب سینما آفریقا (آتلانتیك سابق) تلفن ۸۹۸۴۲۳

آموزشگاه خیاطی شراره
دارای امتیاز رسمی از وزارت کار برای دروه جدید کارآموز می‌پذیرد.
آدرس: خیابان شریعتی ـ روبروی حسینیه ارشاد ـ آمورشگاه خیاطی شراره.

یادنامه کمال‌الملك/ بکوشش: داراب شاهنگ و علی دهباشی/ چاپ اول / نشر چکامه/ ۳۶۶ص/ ۹۵۰ ریال

مجموعهٔ مقالاتی است در شرح احوال کمال‌الملك و حاوی اسناد مکتوب دربارهٔ زندگی وآثار او. نویسندگانی همچون : قاسم غنی. سیده‌محمد جمالزاده، حسنعلی‌وزیری، آیدین آغداشلو، روئین پاکباز، منوچهر آتشی ، هوشنگ حسامی و ... در این یادنامه قلم زده‌اند

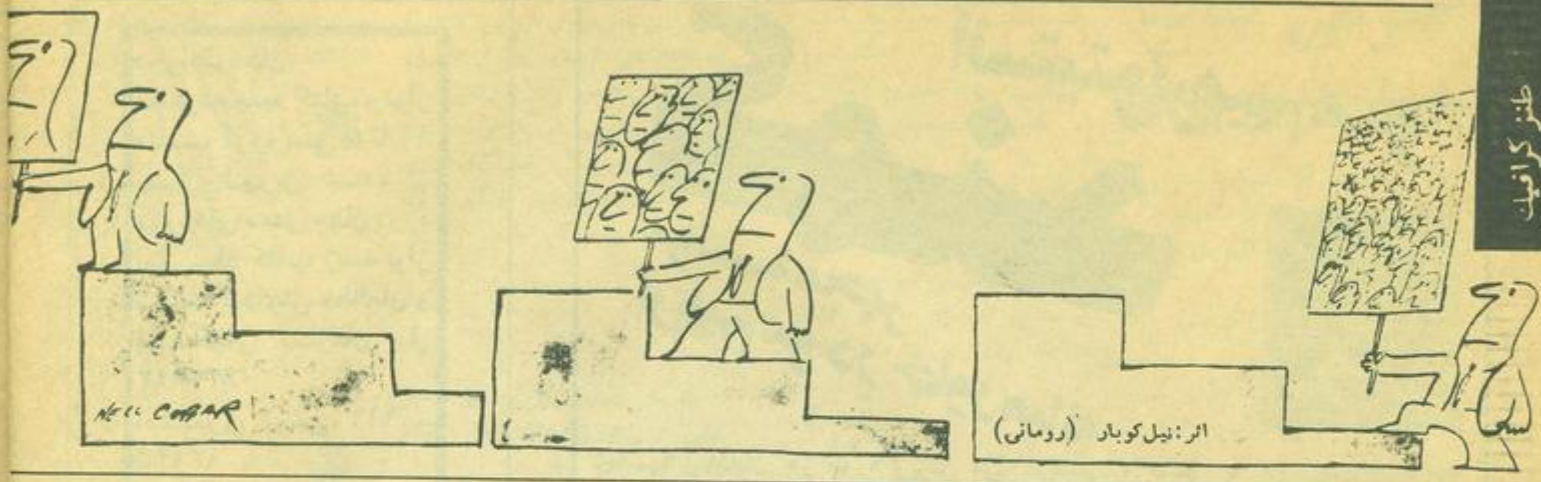

اثر: نیل کوبار (رومانی)

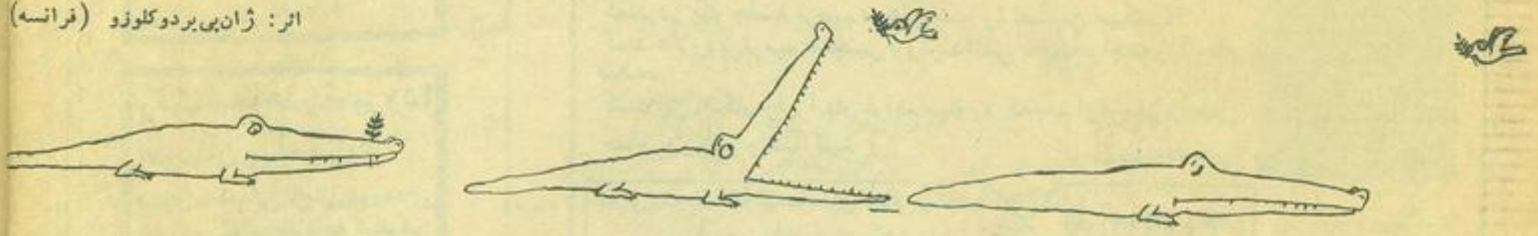

اثر: ژان‌پی‌بردوکلوزو (فرانسه)

کی ویتنام را ازدست‌داد ؟

«آیزنهاور: من نبودم، من پول فرستادم»

«کندی: من‌نبودم، من‌فقط مستشار فرستادم»

«جانسون : من‌نبودم، من‌فقط دنبالهٔ کارکندی راگرفتم»

نیکسون : من‌نبودم، من‌فقط به‌تصمیمات‌کندی وجانسون احترام گذاشتم»

«فورد: من‌نبودم! سئوال چی‌بود؟»

«کیسینجر: توبودی‌که ویتنام‌راازدست‌دا چون که به رهبرانت‌اعتماد نکردی»

اثر: جولزفیفر (آمریکا

کاریکاتور چند چهره‌یی

غلامعلی لطیفی

کاریکاتور چند صحنه‌ای که در آن واقعه یا محاوره و یا نقطه‌نظری طی چند کادر تصویر بیان می‌شود و به سرانجام می‌رسد، از انواع بسیار رایج ومورد علاقهٔ خوانندگان مطبوعات عمومی است. این نوع کاریکاتور، که سابقه طولانی‌داردو «فیلم‌کارتون» از فرزندان آن است، به‌خاطر این که در عمل به صورت باریکه‌هایی تهیه‌می‌شود و جائی را که در روزنامه اشغال می‌کند، نواری شکل است، غربیان‌به آن نام «استریپ کارتون» (نوار کاریکاتور) یا «کمیک‌استریپ» (نوار مضحك) داده‌اند.

کاریکاتور چند صحنه‌ای، در نیمهٔ‌اول‌قرن حاضر، بیشتربه‌شرح قصه های مضحك و لطیفه های سطحی، درحد فهم‌و ذوق عامهٔ خوانندگان می‌پرداخت و باساختن‌یك یا چندسمبل‌وقهرمان حقیقی یاخیالی، هر بار داستانی را به قصد تفریح و سرگرمی بیان میکرد شرح و گفتگو غالباً در داخل یك شکل بیضی در متن کاریکاتور نوشته می‌شدو چون‌این‌بیضی صورت یك‌بادکنك افقی را داشت‌به آن «بالون‌کپشن» یا (شرح‌بادکنکی) می‌گفتند.

در آغاز مجلات نیویورکر در آمریکاو پانچ در انگلستان پرچمدار نشر این نوع کاریکاتورها بودند وروزنامه‌ها و مجلات عادی به چاپ آن‌هارغبت‌کمتری‌نشان می‌دادند. تا قبل از جنك جهانی‌دوم در این مجلات‌صدها کاریکاتور چند صحنه‌ای‌چاپ شده که تعدادی ازآن‌هادر چنان حدی از معیار های روزنامه‌نگاری و هنری تهیه‌شده‌انددکه اینك در مجموعه ها و موزه های هنری نگاهداری می‌شوند.

باپایان گرفتن جنگ درسال ۱۹۴۵، زندگی ظاهراًبه‌روال عادی وروزمرهٔ خود بازگشت، ولی در باطن جنگ، به همان سان که‌مرزهای جغرافیائی رادر هم ریخته بود، معیار های تفکر و اندیشیدن هم با آن دچار دگرگونی ودرهم ریختگی شده بود و طبیعتا با خاموش شدن غرش توپ‌های جنگ،مردم جهان‌متوجه موجبات و عوامل آن جنایات هولناك شدند. برپائی دادگاه نورنبرگ‌و مطرح شدن گفتارو کردار مردان سیاست در ابعاد وسیع، توجه خوانندگان مطبوعات‌را به سوی‌مسائل اجتماعی و سیاسی جلب کرد و از این‌رهگذر گروه‌های جدیدی ازخوانندگان پیدا شدند که توقعات تازه‌ای از وسائل ارتباط جمعی داشتند ودرپی یافتن سخنگویان ونمایندگان جدیدی بودندکه منادیان این توقع باشند.

در پاسخ به چنین نیازی بود که نسل جدیدی از روزنامه نگاران ظهور کردندوسائل بیانی قدیم رابه گونهٔ‌تازه‌ای به‌کار گرفتند. روزنامه های بزرگ، به حکم سنت های ریشه‌دار، به سهولت به این گروه جدید مجال و میدان نمی‌دادند اما احساس نیاز وضرورت زمان چنان بود که اینان‌بابه راه انداختن نشریات‌معروف به زیر زمینی‌که‌بدون تشریفات اداری و مجوز های قانونی منتشر می‌شدند، برای خود تریبونی دست‌وپا کردند. این گروه که با زبان نوینی سخن می‌گفتند خیلی زود مخاطبان خود را میان خوانندگان یافتند وبه تدریج از دایرهٔ‌تنگ‌نشریات زیر زمینی‌بدرآمده و بساط خود را در نشریات بزرگ وپر تیراژ پهن کردند.

از اولین نام‌های این‌گروه «جولزفیفر» است که در طول‌تقریباً چهاردههٔ‌گذشته آثارش همچنان در صدرکاریکاتوریست های‌نوجوقرار دارد. کاریکاتور های چند صحنه‌ای‌فیفر که گاهی‌تعداد صحنه های‌آن از ده‌هم‌می‌گذرد، خوانندگان متفکرتر مطبوعات رامخاطب قرار می‌دهد وظاهری بسیار ساده ومحتوائی تفکر برانگیز دارد.

اما در همین‌چند سال اخیر، گویا مردم جهان سخنگووسائل جدیدی‌یافته‌اند که‌سخنش حتی بامعیار های کنونی روزنامه‌نگاری نیز متفاوت است. این سخنگو که نامش«ترودو» است ابعاد و کاربردهای جدیدی به کاریکاتور چند صحنه‌ای‌داده‌که‌آن را از صورت معمول‌و متداول بدرآورده‌است. نام «ترودو» روزنامه خوانان نسل‌این راقم رابه‌یاد نخست وزیر سابق‌کانادامی‌اندازد که راه و روش زندگی خصوصیش بیشتراز نخست وزیری او مورد علاقهٔ مطبوعات بود اما نام اول او پی‌یربودو اسم کاریکاتوریست‌موردبحث‌ما «گاری‌ترودو» است و هیچ‌گاه در کانادا سابقهٔ شغل دولتی نداشته و ازاهالی‌ایالات متحد است.

گاری ترودو، از کاریکاتور چند صحنه‌ای، به جای وسیله ای برای خنداندن خواننده و رفع خستگی او،به عنوان ابزاری برای افشاگری استفاده‌می‌کند و با جستجودر سوابق مردان وزنان صاحب شهرت ومحبوبیت نقاب از چهرهٔ آنان برمی‌گیردو به اصطلاح‌پته شان‌رابه روی آب می‌اندازد. ترودوکه‌درحمایت لشکری‌از وکلای بزرگ‌دادگستری کارمی‌کند و کارش‌از طریق واسطهٔ‌مطبوعاتی یونیورسال پرس پخش می‌شود، پس ازناامید شدن ازیافتن شعور در جیمی‌کارتر در کتاب‌اولش که مربوط به‌انقلاب ایران بود در کتاب دیگری دست خواننده رامیگیرد و درپیچ‌وخم‌های برهوتی دربدر به دنبال مغز رونالدریگان می‌گردد. ترودو، اخیراً پس‌از اعطای دکترای افتخاری به فرانك سیناترا، خوانندهٔ‌بزرگ‌آمریکائی و صاحب قمارخانه‌های باشکوه در لاس‌وگاس به پاس این که او باهنر والایش در اعتلای‌مقام انسانی می‌کوشد، کاریکاتوری‌کشید و ضمن تأییدهنر والای‌دکتر سیناترادر اعتلای مقام انسانی‌در سه صحنه اول،درصحنه چهارم عکس او را در کناریك گانگستر مافیائی که‌متهم‌به قتل بوده واز طرف‌مطبوعات به لقب«به‌اصطلاح انسان» ملقب بوده قرار داده که مشغول اعتلای مقام «به‌اصطلاح انسان»است. از این قرارشاید اکنون که شما مشغول خواندن این مطلب هستید وکلای میرز دکتر سیناترا با وکلای میرز گاری‌ترودو، برسرمیزان هنروالای دکتر فرانك سیناترا و یا میزان ومبلغ ادعای شرف وحیثیت او در حال چانه‌زدنند.

امروزه تهیهٔ یك کاریکاتور چندصحنه‌ای موفق‌که پسندوسلیقهٔ میلیون ها خواننده راکه هر هفته بی‌صبرانه در انتظار آن هستند ارضاء کند از عهدهٔ یك‌نفرخارج‌است‌ومعمولا چندین نویسنده و غالباًبیش از یك‌کاریکاتوریست در آن مشارکت دارند.

این نکته نیز گفتنی است که کاریکاتور چند صحنه‌ای خوش عاقبت‌تر از انواع دیگر این وسیلهٔ بیانی ساده و سریع است وامروزه ازآن در قلمروهائی از قبیل آموزش،علوم عمومی، مسائل بغرنج فکری و علمی، تبلیغات ــ اعم از تجاری یا سیاسی ــ باموفقیت استفاده می‌شود.

پائیز، باطلیعه برگهای خزانزده، زنگ آموزش را به صدا درمی‌آورد. کودکان اندام‌های ریزنقش ، نوجوانان پرشروشور کیف و کتاب به دست سکوت سه ماهه کلاس و مدرسه را می‌شکنند. درهای مدارس بازمی‌شود و بازمسائل متعدد آموزشی و پرورشی ، کمبود جا ، کمبود معلم نارسائیهای سیستم عرضه و توزیع کتابهای درسی، پائین بودن سطح آموزش چهره می‌نمایاند. در مدرسه که گشوده می‌شود والدین و خانواده هاگونی بادرگیریها ومسائل متعدد آموزشی فرزندانشان اخت می‌شوند اما بساردیگر این سئوال ذهنها را به خود مشغول‌می‌داردکه آیانباید تصویر و دورنمای نظام آموزشی‌آینده بهتر از وضعیت کنونی باشد؟

مدرسه ، کتاب، زمزمه معلم

درهر کلاسی که بازشود — بخصوص‌در مناطق آموزشی جنوب تهران و شهرها ومناطق دورافتاده‌ـ کمبود فضای آموزشی‌و تراکم شاگرد در کلاسها به عنوان یك معضل مهم آموزشی ظاهر می‌شود .امسال ۱۲ میلیون دانش آموزبه کلاس درس رفته‌اند و همه ساله به جمعیت میلیونی دانش آموزان در حدود ۸۰۰ هزار شاگرد جدیداضافه می‌شودنرخ‌رشد۳٫۴ درصدی جمعیت‌و افزایش تعداد دانش آموزان نیازهای آموزشی و پرورشی را گسترده‌تر ساخته است‌و آنچه که‌دراین بعد قابل تاکید وتوجه‌بیشتر است مساله گسترش فضای آموزشی است. کمبود فضای آموزشی در شرایط کنونی آنچنان بارز است که بسیاری از مدارس ابتدائی دوشیفته‌و گاهی هم سه شیفته کار می‌کنند در همان حال در کلاسهای درسی‌که فقط گنجایش ۲۰ دانش‌آموز را دارد حدود ۵۰ تا۶۰ دانش‌آموز درس می‌خوانند و تحصیل می‌کنند. کمبود فضای آموزشی در حال حاضر به گونه‌ای است که از دیدگاه مسئولین آموزشی سالانه باید بین ۵ تا ۶ مدرسه در هر یك از مناطق آموزشی تهران ساخته شود. اگر کل‌مناطق آموزشی تهران رادر مجموع ۲۰ منطقه بدانیم با یك محاسبه ساده روشن می‌شود که‌سالانه بین ۱۰۰ تا۱۲۰ مدرسه برای جبران کمبود فضای آموزشی وبه منظور پاسخگوئی به نیاز هـای آموزشی در تهران می‌باید احداث شود. آمار های ارائه شده از سوی ارگانهای رسمی نشان می‌دهد که

از سال۵۸ تاسال ٦٤ در حدود ٢٦ هزارمدرسه در کل کشور ساخته شده است. البته سیاست گسترش واحد های آموزشی بیشتر در روستا ها دنبال شده است واز مجموع ٢٦ هزارواحد آموزشی احداث شده در سال های گذشته ١٩ هزار واحد در روستاها تاسیس شده‌اند. روشن است که‌ایجادو گسترش واحد های آموزشی‌در مناطق محروم و روستاها امر بسیار لازمی است اما این نکته را هم باید در نظر داشت که روز به روز جمعیت شهرهای بزرگ نظیر تهران‌به علت مهاجرت و افزایش میزان جمعیت فزونی می‌گیرد. ایجاد شهرکهای حاشیه‌ای واقماری‌در اطراف تهران مساله‌نیاز مهم آموزشی‌وپرورشی نونهالان را در این مناطق به وجود می‌آوردو اگر برنامه‌های هماهنگ و همه‌جانبه‌ای بـرای تامین‌اعتبار کافی به منظور گسترش مدارس‌در شهرهای بزرگ صورت نگیرد متاسفانه باید گفت که بخشی از جمعیت جوان از امکانات تحصیلات ابتدائی و متوسطه محروم می‌ماند.

کمبودمعلم

صرف‌نظر از مساله کمبود فضای آموزشی کمبود معلم و فقدان‌کادر متخصص آموزشی به میزان کافی افت تحصیلی و آموزشی راسبب می‌شود. طبق آمار رسمی در شرایط فعلـی بیش از ٣١ هزار معلم کم داریم که وجود چنین خلائی خود به خود وضعیت نابسامانی را درعرصه آموزش و پرورش به‌وجود می‌آورد، زمانیکه معلم به تعداد کافی وجود نداشته باشد این خلاء اساسی تاثیرات منفی‌خودرا دروضعیت آموزشی دانش آموزان برجای می‌گـذارد. استعدادها شناخته نشده و در زمینه پرورش اذهان و تقویت اطلاعات ومعلومات دانش ـ آموزان کار لازم صورت نمی‌گیرد. دانش‌ـ آموزی که در فضای تنگ و محدود آموزشی تحصیل می‌کند و از طرف دیگر کمبود معلم مجرب و کار آزموده ومتخصص را حس‌می‌کند قادر نیست که به استاندارد های مورد نظـر تحصیلی وآموزشی‌دست پیداکند. در نتیجه این دانش‌آموز در ادامه تحصیل خود با اشکال روبرو شده‌و مردود می‌شود. گفتنی است‌که تربیت‌و آموزش هر دانش آموز برای دولت سالانه٨٠ هزار تومان هزینه دربردارد. اگر بطور تقریبی سالانه فقط یك هزار دانش آموز به دلایـل مختلف مردود شوند در واقع می‌توان گفت‌که حدود ٨٠ میلیون تومان بودجه آموزشی‌بهدر می‌رود. بررسی هانشان می‌دهد که‌با این مبلغ که صرف‌آموزش مجددمردودشدگان دوره‌های مختلف تحصیلی ابتدائی وراهنمائی ودبیرستان می‌شود می‌توان بیش از ٨٠ باب مدرسه‌باتمامی امکانات و تاسیسات و آزمایشگاه های مختلف ساخت و مورد بهره برداری قرار داد. افت تحصیلی و عدم موفقیت همه دانش‌آموزان در امتحانات آخر سال که بیشتر ناشی از کمبود معلم و پائین بودن نسبی سطح آموزش است هزینه های گراف دیگری راهم به سیستم آموزشی تحمیل می‌کند. رقم‌های رسمی ارائه شده نشان می‌دهد که در یك‌برنامه ریزی ٥ ساله آموزشی مبلغ ٢٨١ میلیارد ریال در آموزش ابتدائی، ١٥٧ میلیارد ریال در آموزش دوره راهنمائی و ٧٩ میلیارد ریال در آموزش متوسطه‌عمومی صرف دانش‌آموزانی می‌شود که به علت رد شدن پایه های تحصیلی را مجدداً طی می‌کنند. از اینرو برای جلوگیری از اتلاف بودجه وهزینه های آموزش و پرورش ضروری است‌که بامساله کمبود معلم‌مقابله شده‌وتوان آموزشی‌و تحصیلی از طریق بکارگیری امکانات بیشتر و بالابردن سطح آگاهی‌ها و دانش‌معلـمان و دبیـران افزایش داده شود.

کتابهای درسی

همه ساله باشروع سال تحصیلی مسالـه عرضه و توزیع نامناسب کتابهای درسی وکمبود این کتابها مشکلاتی را برای دانش آموزان و خانواده های آنان‌به وجود می‌آورد.. درسال گذشته که مساله کمبود کاغذ بنحو چشمگیری وجود داشت کتابهای درسی بسیار دیر به دست دانش آموزان رسید و یا اصلا نرسید.

درسال تحصیلی ٦٧ـ٦٦ بااقداماتی که انجام شده قرار است با کمبود کتـاب درسی مقابله شود.به گفتـه مسئولان تـوزیع کننده کتابهای درسی تا اول مهر ماه تا حدود ٩٠ درصد از کتابها توزیع‌شده‌اند و ١٠درصدبقیه تا پایان مهرماه توزیع خواهند شد. تعـداد عناوین کتابهای درسی در حدود ٨٣٠ عنوان است که در تیراژ ١٠٠ میلیون چاپ ومنتشر شده‌اند.با اینکه مسئولان‌توزیع و چاپ‌کتابهای درسی می‌گویند که کاغذ مورد نیاز برای چاپ کتاب درسی در سال تحصیلی جاری فراهم شد اما برای سال‌های آینده‌مشکل‌تامین کاغذبرای چاپ کتابهای درسی و توزیع به موقع آنها همچنان وجود خواهد داشت و از هم اکنون برای این منظور می‌باید برنامه ریزی کرد.در ارتباط با مساله عرضه و توزیع کتابهای درسی آقای حسین‌آشتی مدیر کل‌دفتر چاپ‌وتوزیع کتابهای درسی پاسخگواست . وی‌می‌گوید«در سال گذشته مهمترین مشکل‌ماتامین کاغذ بودکه با تلاشهائی‌که از طریق مقامات مسئول ودولت انجام گرفت کاغذ برای کتابهای درسی ازطریق واردات ودر نظر گرفتن مقادیری ارز مـورد نیاز تامین شد و در اردیبهشت ماه ٦٥ کاغذ برای چاپ کتابهای درسی وارد کشور شد. یکی از دلایل تاخیر در چاپ کتابهای درسی هم به علت دیر رسیدن کاغذ از خارج بود.»

مدیر کل دفتر چاپ وتوزیع‌کتابهای درسی معتقد است که‌مشکل کاغذ برای‌سال های‌آینده تحصیلی همچنان وجود دارد و در زمینه‌تامین کاغذ باید چاره اندیشی کرد.

استفاده از کتابهای کهنه

یکی از شیوه‌های موثر برای جبـران کمبود کتابهای درسی استفاده از کتابـهای کهنه سالهای قبل است که این‌روش‌درکشور هائی که با تنگناهای اقتصادی روبرو هستند می‌تواند شیوه کارسازی باشد. گفتنی است که در حال حاضر تامین ارزکافی برای واردات کاغذ مشکلی‌است که از جمله راه حل های مقطعی و کوتاه مدت برای آن اینست که دانش آموزان ازکتابهای‌کهنه شده سال قبل استفاده کنند. در این مورد همه ساله توصیه هائی به دانش آموزان می‌شود اما کمتـر دانش‌آموز ویا خانواده‌ای‌است که راغب بـاشد از کتابهای‌کهنه شده استفاده‌کند. شایدمشکل عمده عدم استفاده کافی از کتابهای‌کهنه‌شده این باشد که‌این‌کتابها اغلب ورق ورق‌شده‌و کمتر قابل استفاده هستند.البته همانگونه‌که اشاره شد مسئولان آموزش و پرورش همه ◁

◁ ساله به دانش آموزان توصیه می‌کنند که بیشتر از کتابهای کهنه استفاده کنند. در همین مورد آقای آشتی می‌گوید کتابهای کهنه سال‌های قبل برای سال تحصیلی جاری در مدارس گردآوری شده است و دانش‌آموزان می‌توانند تا رسیدن کتاب نو یا کتابهائی که با تاخیر توزیع می‌شوند از این کتابها استفاده کنند.

این دستورالعمل طی بخشنامه‌ای که از سوی دفتر تحقیقات وبرنامه ریزی سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی تهیه شده به کلیه مراکز آموزشی ابلاغ شده است.

اگر ترتیبی اتخاذ شود که بایك برنامه ریزی همه جانبه اغلب دانش‌آموزان از کتابهای سال های قبل استفاده کنند دیگر نیازی به تامین ارز برای واردکردن کاغذ نیست. البته اینکار مشکلاتی هم دارد . مدیر کل چاپ و توزیع کتابهای درسی می‌گوید: تهیه کتاب برای استفاده چند سال امر بسیار مفیدی است اما لازمه آن وجود ماشین آلات مخصوص است که کیفیت صحافی کتاب را بالا ببرد. درشرایط فعلی امکان تهیه این ماشین آلات وجود ندارد.

کتابهای جدیدالتالیف

از نظر کیفی ومحتوائی کتابهای امسال باکتابهای سال گذشته تفاوت هائی دارند. آنگونه که مسئولان کتابهای درسی می‌گویند چندکتاب جدید التالیف است که این کتابها عبارتند از ریاضی سال سوم راهنمائی انگلیسی سال سوم راهنمائی، کتابهای حرفه‌وفن دوره راهنمائی که برای دختران و پسران جداگانه تالیف‌شده است. کتاب اقتصادسال دوم دبیرستان امور عمومی وبازرگانی وزیست‌شناسی سال اول دبیرستان هم امسال به نگارش درآمده‌است. در کتابهای دوره ابتدائی هم تغییراتی داده شده است مثلا به کتابهای فارسی دوره ابتدائی از سال دوم تا پنجم بخشی تحت عنوان خوش نویسی اضافه شده که به گفته مسئولین اضافه شدن این‌بخش مانع استفاده از کتابهای سال‌های قبل نخواهد بود. در مورد قیمت کتابهای درسی هم از قول خانواده ها باید گفت هرچندکه قیمت‌ها نسبتاً پائین است ولی بازهم درحدتوان مالی برخی از اقشار کم‌درآمد اجتماعی نیست. سئوال اینستکه قیمت کتابهای درسی بخصوص کتابهای دوره دبیرستان براساس چه ضابطه‌ای تعیین‌می‌شود؟ آقای آشتی می‌گوید: قیمت کتابهای درسی براساس تعرفه چاپ وصحافی است که بین وزارت آموزش و پرورش و شرکتهای طرف قرار داد تولید کتابهای درسی منعقد می‌شود وکلا می‌توان گفت کتابهای درسی باحداقل قیمت به دست دانش آموزان می‌رسد و دولت در اینمورد سوبسید می‌پردازد.

سال تحصیلی جدید وهزینه های کمرشکن

درآغاز سال تحصیلی جدید بسیاری از خانواده‌ها هزینه کمرشکن خرید کیف و کفش وکتاب و روپوش لوازم التحریر فرزندانشان را تحمل کردند. هر چند که از سوی مسئولان وزارت بازرگانی و تعاونی ها اعلام شد که پارچه روپوشی به قیمت مناسب بین دانش‌آموزان دختر توزیع خواهد شدولی توزیع پارچه پس‌از بازگشائی مدارس بوده است. از سوی دیگر دولت اعلام کرد که مقادیری لوازم‌التحریر و نوشت افزار در اختیار دانش آموزان قرار می‌گیرد که تجربه یکی دو سال اخیر نشان می‌دهد که هرچند اینکار تا حدی به نیازهای دانش آموزان پاسخ می‌دهد ولی توزیع لوازم‌التحریر به میزان کافی نیست وبسیاری از خانواده ها ناچارند برای رفع کمبودها به بازار آزاد انواع نوشت افزار مراجعه کنند. در نخستین‌روز های بازگشائی مدارس نوشت افزار فروشی ها، کفش فروشی‌ها و مغازه‌های پوشاك غلغله بود ودرعین حال بازار سیاه قیمت ها داغ. پدری می‌گفت: برای خرید وسائل ضروری دوفرزندم که به مدرسه می‌روند یکبار ۴۵۰۰ تومان و باردیگر ۶۵۰۰ تومان خرج کردم. داغی بازار عرضه لوازم مدرسه و وسائل مورد نیاز دانش آموزان در اولین روزهای سال تحصیلی جدید بگونه‌ای بود که اغلب دستفروشها به عرضه انواع لوازم التحریر به قیمت گران روی آورده بودند. دستفروش پیری را هم در یکی از مراکز خرید شهر دیدیم که کتابهای کهنه سال های قبل را روبهم تلمبار کرده و آنها را می‌فروخت. از پیرمرد پرسیدیم این کتابها را چند می‌فروشی؟ جواب داد کیلوئی ۵ تومان می‌خرم و کیلوئی ۷ تومان به مقوا سازی می‌فروشم. اگر محصلی هم از این کتابها بخواهد هرکتاب را به نصف قیمت می‌دهم.

ظاهراً بازار این دستفروش پیر رونق بسیا. داشت زیرا دقیقه به دقیقه دانش‌آموزی از راه می‌رسید و می‌پرسید. کتاب تاریخ سال چهارم را نداری یا کتاب زیست‌شناسی راویا کتاب انگلیسی دوره اول راهنمائی ویا...

لوازم‌التحریر فروشی ها هم فروش خوبی داشتند ومثل همیشه این دانش‌آموزان وپدرو مادری‌های آنان بودند که از بلبشوی بازار آزاد قیمت ها گله مند بودند و همینطور از شهریه گرفتن برخی از مدارس. نازی احمدی دانش‌آموز می‌گفت: نفری ۲هزار تومان ازهردانش‌آموزی در دبیرستان ماشهریه گرفتند ولی من ۲۰۰ تومان بیشتر ندادم. اگر هر مدرسه به دلخواه خود هزینه زیادبه خانواده ها تحمیل کند پس معنی تحصیل رایگان چیست؟

نتایج کنکور و پایان تب و تاب

اعلام نتایج کنکور سراسری تب و تاب نزدیك به ۵۵۰ هزار داوطلب کنکور رافرو نشاند. ازبین این تعداد داوطلب فقط ۵۶۹۷۸ نفر آنها به عنوان پذیرفته شدگان نهائی نامشان در لیست قبول شدگان‌کنکور آمد و نزدیك‌به ۶۰ هزار نفر نیز دررشته‌های غیر متمرکزپذیرفته شدند که این گروه‌برای پذیرش نهائی می‌باید مراحل مصاحبه کتبی ویا امتحان خاص برخی از موسسات‌آموزش عالی رابگذرانند. در کنکور امسال ۳۶ درصد از کل‌داوطلبان کنکور را داوطلبان زن تشکیل می‌دادند. امسال برای اولین‌بار پس از انقلاب فرهنگی وزارت فرهنگ و آموزش عالی قبل ازپایان تابستان نتایج کنکور را اعلام کرد. نتایج کنکور در این فصل از سال هر چندبرای قبول شدگان خوش‌آیند بود اما عدم انتشار اسامی‌در روزنامه‌های پر تیراژ و انتشار اسامی از سوی وزارت فرهنگ و آموزش عالی بمذاق بسیاری خوش نیامد. داوطلبان کنکور برای پیدا کردن ویا نکردن اسم خود در لیست قبول شدگان مجبور بودند نشریه وزارت فرهنگ و آموزش عالی رابخرند. بنابراین‌دسترسی به‌لیست‌قبولشدگان‌برای بسیاری از داوطلبان‌به‌سادگی میسر نشد. امسال ازمجموع ۲۰۹ هزارداوطلب‌در رشته‌علوم‌تجربی‌فقط ۲۷هزار نفر قبول شدند. به عبارت دیگر تنها ۱۳ درصد از این گروه کثیر توانستند به دانشگاهها راه پیدا کنند و ذکر همین رقم نشان می‌دهد که تا چه اندازه امکانات دانشگاهها برای پذیرش دانشجوی جدید محدود است. گفتنی است‌که بیشترین سهم قبولی مربوط به رشته‌های ریاضی و فنی بود و شرکت‌کنندگان در گروه ریاضی به‌نسبت کل داوطلبان ۲۴ درصد امکان قبولی داشتند. درحالیکه‌شانس گروه‌تجربی ۹درصدبود. علاوه‌برکسانیکه‌درگزینش علمی مردودشدند تعداد ۴هزارنفر هم‌در گزینش علمی‌مردود شناخته‌شدند که‌این‌گروه می‌توانندبه عدم پذیرش خوداعتراض نمایند. با اعلام نتایج کنکوریکبار دیگرکسانیکه نام آنها در لیست پذیرفته‌شدگان‌نبود سعی‌خواهند کرد که در سال آینده با کسب معلومات بیشتری در کنکور شرکت کنند ولی مشخص نیست‌که کوششهای آنان ثمره چندانی داشته باشد. زیرا سال به سال بر تعداد داوطلبان افزوده می‌شود و امکانات دانشگاهی به نسبت نیازها گسترش لازم را پیدا نمی‌کند.

هنر وادبیات در هفته جنگ

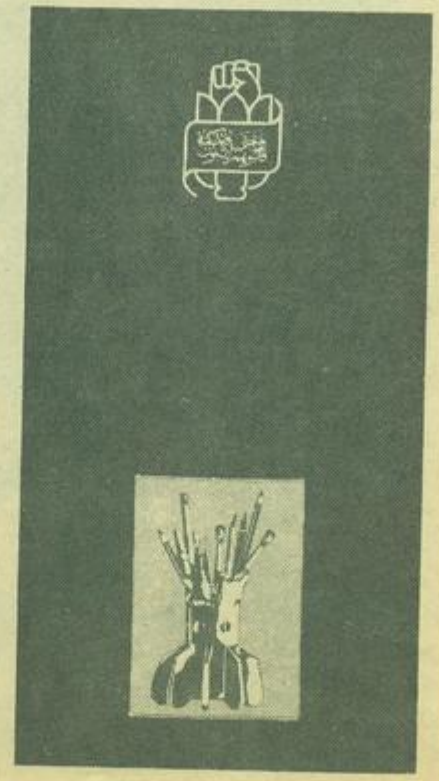

۷سال جنگ تاثیر خود را در هنر وشعر وادب بگونه‌ای چشم‌گیر گذاشته است. درهفته جنگ تشکیل مجتمع ادب و هنر در خدمت جنگ زنده کردن‌یادها و خاطراتی بود که درطول ۷ سال جنگ همواره تکرار شده است. عکس‌ها و تصاویری که صحنه‌های رزم رابه‌ثبت رسانده‌اند. نقاشی‌هائی بانقش چهره‌هائی از مردم عادی، نمایانگر روحیات گوناگون در جنگ دراز مدت ۷ساله هستند. تابلوها و تندیس‌هائی که پستی‌وحقارت دشمن را به نمایش می‌گذارند و مجموعه‌ای از خاطره‌های بیشمار در قالب یادمانها، تیترها، گزارشها و عکسهای روزنامه‌ها.

مجتمع ادبیات و هنر در خدمت جنگ امسال با بهره‌گیری از برخی‌از ابتکارات‌سعی داشت که غرفه‌های یادها و خاطره‌های جنگ را بگونه‌ای تازه در برابرچشمان قرار دهد. در محوطه‌بار تئاتر شهر نوای آهنگین‌سرودها به حرکت درآورنده فوران آب فواره‌ها و درخشش نور لامپها بود. زمانی که طنین سرودهای حماسی جنگ شنیده می‌شد فواره آب به تمامی فوران می‌کرد؛ تجسمی از تلفیق صدا ونور و سرود. تزئینات داخلی غرفه‌های مجتمع ادبیات و هنر در خدمت جنگ نیز نشانی از رویدادهای جنگ داشتند. در ورودی تئاتر شهر تزئین شده در گلبرگها دری بود که به‌طور سمبولیك به‌روی آزادی خرمشهر باز می‌شد؛ به نشانه یادآوری آزادسازی خرمشهر. ۲۱۳ عنوان کتاب نقش قلم را در عرصه‌جنگ بازگو می‌کردو غرفه‌ای هم که مزین‌به‌عکس شهدای جنگ بود به یاد می‌آورد که درطول ۷سال گذشته خونهای بسیاری ریخته شده است‌ودفع تجاوز دشمن به‌آسانی به دست نیامده است. برای اولین بار امسال غرفه‌ای به زنان اختصاص داده شده بود که فعالیت‌های‌ادبی وهنری زنان را در عرصه جنگ مجسم می‌کرد. کانون پرورش‌فکری هم غرفه‌ای در مجتمع داشت وصدا و سیما هم بادوربین ترکش خورده‌غرفه‌ای در مجتمع داشت.

در طول هفته جنگ ۱۸فیلم بلند وکوتاه درمورد جنگ به نمایش‌گذاشته شد. از میان آنها ۵ فیلم ۳۵ میلیمتری و داستانی بود.

اسامی برخی ازفیلم‌های به نمایش درآمده به شرح زیر بود: پرواز در شب ۱۰۰ دقیقه، عملیات کربلای «۵» ۱۲۴ دقیقه. یکسری فیلم‌های مستند نیز درمورد بمبارانهای هوائی شهرها تهیه شده بود که درطول هفته جنگ در شهرستانهای مختلف به‌نمایش درآمد. درطول هفته جنگ نمایشنامه‌های «بن‌بست» و «کوی آفاق کجاست» در مجتمع ادبیات و هنر در خدمت جنگ اجرا شدوعلاوه بر آنها تعزیه و پانتومیم هم.

مینو

حیوانات آینده

آن روز اوایل پائیز ۲۰۸۷ برای جهان روز سیاهی بود. بعد از ظهر آن روز در باغی در برزیل، در کنار آزمایشگاه خصوصی میلیاردری هوسباز درختی بر روی دیوار آزمایشگاه افتاد و قسمتی از آنراخراب کرد. از سوراخی در زیر دیوار شش موجود عجیب الخلقه با جثگلی در آن نزدیکی‌قرار کردند. بدن آنها به شکل مار، متابولیسم بدنشان‌مانند سرخس و مغزآنها مانند مغز انسان بود. در کمتر از ۳۰ سال این موجودات نسل انسان را از روی زمین برداشتند.

حتی اگر هیچ ضابطه و قاعده و مقرراتی برای کنترل مهندسی ژنتیك درکار نباشد،حتی اگر پول کلانی‌در مهندسی ژنتیك خرج شود و حتی اگر ماهرترین دانشمندان ژنتیك جمع شوند و از روی نهایت پلیدی تصمیم به‌شرارت بگیرند ، بعید است‌که بتوانند تا صد سال‌دیگر چنین کابوسی را ایجاد کنند ... اماغیرممکن هم‌نیست.

بعضی از آدمهای عاقل از پیشرفت حیرت انگیزی که تاکنون در مهندسی ژنتیك‌پیداشده وحشت کرده‌اند ژنتیك به مرحله‌ای سرنوشت ساز ــ نظیروضع اتومبیل در سال ۱۹۰۰ و وضع خود کاری‌کامپیوتری در۱۹۶۰ ــنزدیك می‌شود.

در ۱۹۰۰ با اینکه هنوز بیشتر رفت‌و آمدها با اسب بود دیگر معلوم شده‌بود که‌عصر اسب روبه اتمام‌است و بزودی ماشین جای اسب را خواهد گرفت، کالسکه بی‌اسب دیگر افسانه نبود. روشن شده بود که تحول بزرگی در پیش است که زندگی همه را دگرگون خواهد کرد.

همین ده سال پیش بود که دانشمندان نخستین بار ژنهای یك میکرب را برداشتند و در «بدن» میکرب دیگری کار گذاشتند. امروز بخش بزرگی از صنایع دارو سازی مشغول کارگذاشتن ژنهای بدن انسان در بدن میکرب هستند. کشاورزان جهان می‌توانند انتظار داشته باشندکه رقیبان ثروتمندشان با استفاده از مهندسی ژنتیك محصول خود را از لحاظ مرغوبیت وکمیت‌چندبرابر بالا می‌برند. همین عمل با جانوران نیز انجام خواهد شد.

در ۱۹۸۰ نخستین بار ژن‌یك جانوررا در جانور دیگری کار گذاشتند (از خرگوش به موش) و موش بزرگی تولید کردند.امروز چنین کارهایی در آزمایشگاه های ژنتیك در سراسر جهان از کارهای عادی وروزمره شده است. چیزی نمانده‌که ساختن آلیاژ مخصوصی از حیوانات به آزمایشگاه هاسفارش داده‌شود. سفارش دهندگان خواهند خواست که‌محصولات کشاورزی آنها با سرعت بیشتری رشد کندو جانورانی را سفارش خواهند داد که گوشتشان کم چربی‌تر باشد و درمقابل بیماری هامقاومت بیشتری داشته باشند.

موشهای جدید با ویروسهایی که‌به آنها تزریق می‌شود عمدامبتلا بسرطان خواهند شد. موشهایی را به‌اختلالات روانی وعصبی، و بیماری های قلبی وسکته مبتلامی‌گردانند تا با مطالعهٔ آنها اینگونه بیماری ها را در انسان‌با کارآیی بیشتری درمان کنند.

سگهای چرتی

مهندسی ژنتیك جلو چشم ما با سرعت در حال پیشرفت است. هزاران نفر از کسانی که کارشان پرورش سگ‌یا اسب است ، در جستجوی بهترین‌ژن‌ها برای اصلاح نژادهستند فعلا آنچه بدست آمده سگهایی هستند خواب آلود و چرتی ، یا اسبهایی که ۹۹درصدشان در مسابقه ها کندرو و تنبلند.

اما وضع به همین حال نخواهد ماند. فردا کارشناس مهندسی ژنتیك‌آن ژن‌مخصوصی را که می‌جوید خواهد یافت ودر چنین کار خواهد گذاشت.

می‌توان کاملا مطمئن بود که پس از اشتباهات اولیه بالاخره‌از این کارنتیجهٔ‌مطلوب گرفته خواهد شد.

هنوز خیلی از کارهاست که مهندسان ژنتیك قادر به‌انجام آن نیستند. مثلاهنوز نمی‌توانند ژن مخصوص تهاجم وتجاوز را بکار بگذارند چون‌چنین ژنی را پیدا نکرده‌اند. بعلاوه هربار بیش‌از چندتاازژنها رانمی‌توانند عوض وبدل کنند.یك گاودهها هزار ژن‌دارد. نمی‌توانند یك‌گاو را تبدیل به چیزی شبیه‌به موجودات افسانه‌ای، مثلا نیمه گاو نیمه انسان، کنند. تنها کاری‌که از دستشان برمی‌آیدآنست که در یك گاو یکی دو ژن را استثنائا، فقط برای اصلاح نژاد گاو، کار بگذارند.

می‌توان یقین داشت که این قدرت جدیدی که نصیب بشر می‌شود، بسرعت پیشرفت خواهد

کرد. چند ده سال دیگر ژنهای دیگری کشف خواهند شد و در نتیجه می‌توان بررفتار حیوانات تاثیر گذاشت، مثلا سگهای پاسبان بهتر (یامارهای پاسبان؟) بوجود آورد.می‌توان بعضی از حیوانات راطوری ساخت که مامور زادوولد موجودات مخصوص باشند. یا مثلا می‌توان درازی دست و پارا به دلخواه تعیین کرد (مثلا برای قهرمانی بسکتبال؟). می‌توان بعضی از ژنها را بکلی برداشت، یا ژنهایی را افزود . می‌توان ژنهایی را مرتب و منظم کرد و بصورت یک بسته یکجا کار گذاشت.

محصول خطرناك

بیشتر کشور هاقوانینی گذرانده‌اند که دانشمندان نتوانند به دلخواه هرکار خطرناکی خواستند بکنند . امامعلوم‌است‌که‌این گونه قوانین‌همیشه متخلفانی هم ، خواه‌ازروی شرارت و خواه به علت خطاء خواهند داشت. شاید دانشمندان وقتی در مهندسی ژنتیك پیشرفت کردند، ناگهان متوجه شوندکه به محصول خطرناکی دست یافته‌اند.

اما شاید هم این سروصدایی که برخاسته بی‌مورد باشد. فرض برآنست که محصولات مهندسی ژنتیك بی خطرند و بهر حال چیزی بیش از پروتئین نیستند.

بعضی‌ها بحال حیوانات‌بیچاره دلمی‌سوزانند و می‌کوشند مانع بی‌رحمی انسان هابه حیوانات شوند. با مهندسی ژنتیك می‌توان مرغهایی بی بال و پروپا ساخت، تکه گوشتهای بی حرکتی که تنها کارشان خوابیدن و تخم گذاشتن باشد. انجمن های حمایت حیوانات غوغابراه می‌اندازند که این بی رحمی است. اما بسیاری از همانهاوقتی مرغها را درتابه‌سرخ می‌کنند ، اعتراضی ندارند.

اگر عذاب وجدان آنها از آنست که مرغ بیچاره از نداشتن پا رنج می‌برد ، برای از بین بردن رنج مرغ‌هم می‌توان با استفاده‌از مهندسی ژنتیك فکری کرد. می‌توانیم هوش‌و درك، وسلسله اعصاب مرغ را طوری از کار بیندازیم تارنج نبرد و از زندگی لذت‌ببرد. البته باز خواهند گفت این خود بی‌رحمی دیگری است، وخواهند پرسیدآیا طراحان این فکربکر خودشان دوست دارند که با ازدست دادن عقل وهوش از رنجهای این دنیا خلاص شوند؟

سومین نگرانی آنست‌که مبادا آزمایشهای ژنتیك سبب شود به محیط‌زیست آسیب برسد. هنوز گاوهایی که با مهندسی ژنتیك پروار شده‌اند، از گاوهای معمولی بدترنیستند و آسیبی که با لگدکوب کردن زمین بزراعت می‌رسانند به‌همان‌اندازه‌است،همچنانکه خرگوش های ژنتیکی هم از خرگوشهای عادی موذی‌تر نیستند .

هیولاها

خطراز میکروبها و گیاهانی است که مهندسی ژنتیك بوجود آورده است . البته مقررات وقوانینی برای کنترل این چیز ها وضع شده است و «اگر» این قوانین با دقت اجرا شوند، تا حدودی جای «امیدواری» به بی خطربودن اوضاع هست. اما بیم ها نیز باقیست. امروز با میکروبهایی که به چشم نمی‌آیند و خطرناکند سروکار داریم، و فردا هیولاهای خطرناکی که به چشم هم می‌آیندبه سراغمان خواهند آمد.

پرورش دادن حیوانات خطرناك از آسان ترین کارهای مهندسی ژنتیك است.مثلا بسیاری از گاو های پرورش داده شده وحشی درآمده‌اند و تعدادی از بچه‌ها را پاره کرده‌اند. هنوز بعید است که‌بودجهٔ لازم برای ساختن سم عقرب، یا تقویت روحیه تهاجم در سگ در اختیار مهندسان ژنتیك گذاشته شود.اگرچنان شود، طبعاباید قوانین و مقررات جدیدی‌هم برای آن وضع کرد.

گاوهای بی‌پا و پرگوشت

گذشته از آن داستان علمی تخیلی‌که در ابتدای‌این مقاله خواندید باید به داستان مثبت تری که‌احتمال آن‌بیشتر هم هست فکر کرد. در ۲۰۸۷ تولید بیشتر خواهد شد هر چند که یك محظور اخلاقی هم بروز خواهد کرد. در بعضی از کشور ها گاوهایی بدون پاو بی‌مخ و پرگوشت‌و همیشه خوشحال در مزارع خواهیداند که بخشی از نور خورشیدرامستقیما به گوشت لطیف‌بدون چربی،و بخش دیگری از آنرا مستقیما به ماست‌تبدیل خواهند کرد. در نزدیکی آنها کرمهای ابریشم درشت پیکری که ژن درخت توت در بدن آنها کار گذاشته شده، چنان‌با سرعت‌به تنیدن تارابریشم مشغولند که فقط آدمهای بسیار ثروتمند از محصولات نایلنی استفاده خواهند کرد.

تاچندی پیش اگر نویسنده‌ای درداستان های تخیلی خود از پیوند پشه‌وماهی آزاد حرف می‌زد، به او می‌خندیدند اما امروزمی‌توان در این باره فکر جدی‌کرد.

نخستین بار در حدود ۳۰ سال پیش‌فکر اینگونه پیوند ها پیدا شد. دانشمندی دست‌به آزمایشی زد و راهی برای منجمد کردن نطفهٔ گاونر پیدا کرد.از آن روز تلقیح مصنوعی بعنوان یکی از روشها معمول شد و بازرگانی جهانی جدیدی رونق گرفت، زیرا حمل و نقل نطفه آسان‌تر از حمل ونقل تمام حیوان است.

سال‌پیش ۱۰۰ میلیون نطفهٔ یخزده‌برای تلقیح مصنوعی در سراسر جهان حمل شد.

۵۰۰ حیوان عجیب

در حدود ۲۰سال پیش در انستیتوی فیزیولوژی حیوانی وپژوهشهای ژنتیکی دانشگاه کمبریج انگلیس انتقال جنین اختراع شد. جنین را در مراحل اولیه ازرحم حیوان برداشتند و آنرا در حالت انجماد حفظ‌کردند ومدتی بعد به مادران دیگری منتقل کردند.

انتقال جنین این فکر را ایجاد کردکه پس می‌توان در خود جنین نیزدستکاری هایی کرد و چیزی نگذشت که به فکر انتقال مواد ژنتیکی خارجی افتادند.

انتقال جنین بسیار آسان و تقریبا شبیه به تزریق آمپول است. اشکال در هزینهٔ بالای آنست، چون انتقال هر جنینی ۳۵۰ دلار تمام می‌شود. صادرات نطفهٔ خشك شده ارزان‌تراست نطفه‌های اصلاح شده را به کشور های در حال توسعه نیز صادر می‌کنند تا نژاد گاو وگوسفند آنها اصلاح شود و گوشت و شیر بهتری بدست آید.

بعضی از پرورش دهندگان حیوانات میل دارند که جنسیت نوزادان را هم تعیین کنند. مثلا گاوداران میل دارند بیشتر گاو ماده داشته باشند تا گاونر تا حدودی پیشرفتهایی دراین زمینه شده است اما هنوز گران تمام می‌شود.

یکی دیگر از زمینه های تحقیق پیوند دوجانور، مثلاگوسفند وبز،یاموش سفیدکوچك وموش خانگی است. قاعدتا اگر به‌همین‌ترتیب پیش برویم شاید بتوان موجوداتی مانند پریان دریایی افسانه‌ای ایجاد کرد. اینگونه‌موجودات با حیواناتی مانند قاطر تفاوت خواهند داشت. قاطر از جفت گیری اسب‌و الاغ بدست‌می‌آید، وتمام‌یاخته های بدن‌او دارای‌یك نوع «دی‌ان ـای»است‌و حال‌آنکه‌موجودات‌دوجنسی ممکنست دارای دونوع «دی‌ان‌ای» جداگانه و متفاوت باشند. بعضی‌از بخش های بدن‌آنها دارای ژن مادر و بعضی دیگر دارای «دی‌ان‌ای» پدری هستند.

فعلادانشمندان در آزمایشگاه‌ها بیش از ۵۰۰ نوع حیوان‌را که در طبیعت وجودندارند ساخته‌اند . و در کشور هایی چون بلغارستان، مجارستان ،رومانی واخیرا درامریکا سازندگان این نوع حیوانات، «اختراع»خود را به ثبت هم رسانده‌اند .

نظام وفا شاعر دل

ای که مایوس از همه‌سوئی بسوی عشق روکن
قبله دلهاست آنجا هرچه خواهی آرزوکن
تا دلی آتش نگیرد، حرف جانسوزی نگوید
حال‌ما خواهی اگر، از گفته ما جستجوکن

تهیه و تنظیم : شمس‌الدین صولتی دهکردی

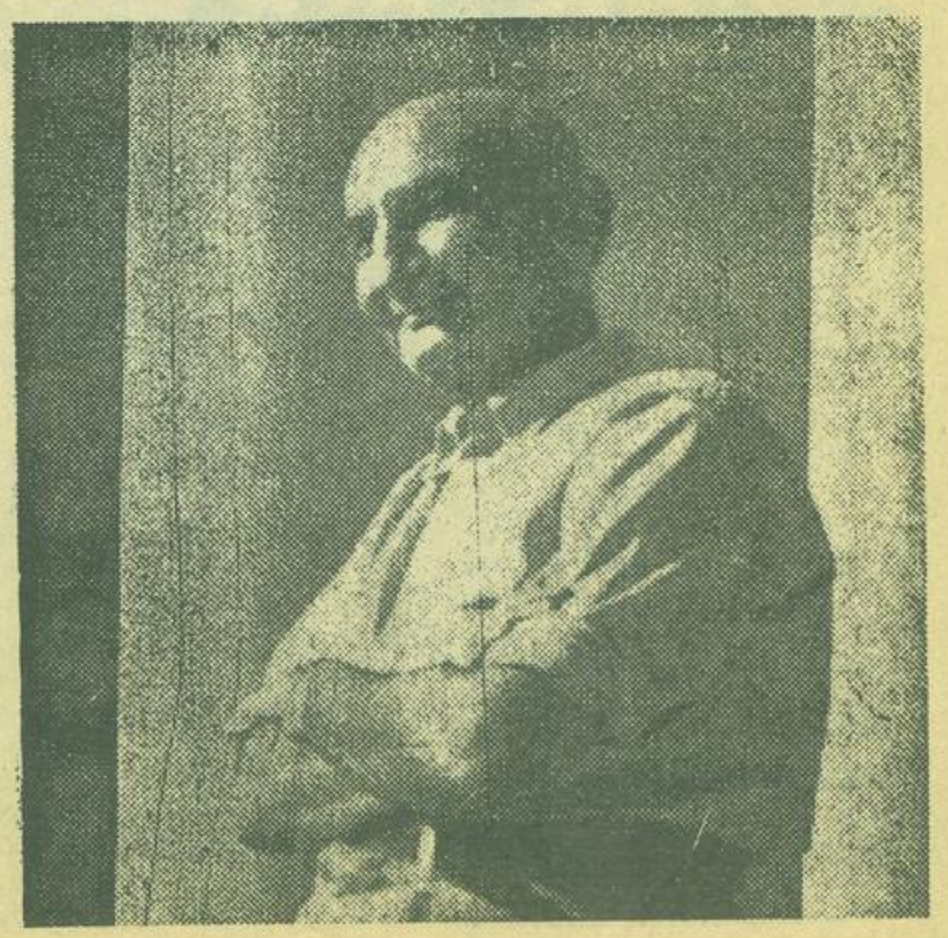

نظام‌الدین فرزند میرزا محمود ومشهور به نظام وفا یکی از مشاهیر شعر و ادب عصر حاضر ایران است. وی به سال ۱۳۰۵ هجری قمری در قریه آران یکی ازتوابع بیدگل‌کاشان متولد گردیده و بقول خود چون اشکی از چشم غم بردامان زندگی افتاده است. پدرش میرزا محمود از علمای آزادیخواه و سالها مقام امام جمعه کاشان را داشته و صاحب تالیفاتی نیز بوده است.

نظام وفادوران‌کودکی را در میان باغ ودشت و چمن زارهای زادگاه خودگذرانیده واز شش سالگی گاه از پدر و گاه از مادر درس می‌آموخته است. او در اصفهان به ادامه تحصیل پرداخته ودر شانزدسالگی از صرف و نحو و مقدمات عربی فراغت یافته و به معانی و بیان و بدیع پرداخته است. با دختر عمویش فریده مهرورزیده وبا او پیمان عشق و زندگی بسته ولی آن نوگل نوشکفته در عنفوان جوانی و در سن چهاردسالگی پژمرده و فرو ریخته و شاعر روزها برسر قبر او شعرگفته واشک ریخته است.

او میگوید: به خیال افتادم مجموعه‌ای در شرح حال فریده و خودم تهیه کنم . کتاب ساده و بچگانه‌ای راجع به هفت‌سال باهم همبازی وهم‌درس و هم‌دل و هم آرزو بودن نوشتم ونام آن را کتاب غم‌گذاشتم و پس از آنکه تمام شد از پدرم تمنا کردم آنرا بخواند واصلاح کند و اجازه فرماید آن را پاکنویس و منتشر نمایم . لیکن پس از چند روز پدر باتبسم محزونی فرمود : پسرجان دوره کتاب غم تا دم آخر عمر طول میکشد و توهنوز در آغاز زندگی هستی. حرف پدر به دلم نشست و کتاب غم‌خود را دیگر به کسی نشان ندادم‌وبرای خود نگاه داشتم و هرسال فصلی برآن می‌افزایم تا کی فصل آخر آن نوشته شود و دوره غم و غصه من پایان یابد.

نظام وفا چندی بعد با دختری وفاپیشه ازدواج کرد و از او فرزندی بدنیا آورد ولی این‌مهر و محبت خانوادگی نیز چندان دوام‌و بقایی نیافت و مدت زمانی نگذشته بود که همسر و فرزند را از دست داد و از آن پس بی‌کس و تنها در دامان حوادث روزگار افتاد و بیش از نیم قرن در میدان سیاست و در زندان باغشاه در طرد و تبعید ودر خدمت دولت وتدریس در دبیرستان و دانشکده‌ها و سیر و سفر در کشورهای عربی وممالک اروپایی وباز در مدارس شاگردان و در حلقه دوستان با فضل و دانش گذرانیده و در تمام این مدت پیوسته سرگرم شعر و شاعری وباد گرفتن وباد دادن بود.

نظام وفا را بایستی (شاعر دل) نامید که اگر دست طبیعت خمیره‌ای از احساسات‌لطیف ساخته و مجسمه‌ای از آن میساخت کالبد نظام وفا پدیدار میگردید.

از زمان شروع به شعر و شاعری اوخود میگوید: وقتی شعر میگفتم که نمی‌دانستم معنی شعر چیست و فقط از گفتن و شنیدن اینگونه سخن خوشم می‌آید . اصل وراثت در طبع شعر نیز بدون تاثیر نیست،پدر ومادر من هردواهل عشق و شعر بودند. وخون و شیر من از عواطف و احساسات آنها مملو و سرشار بود. خانواده حساس و نازك ، دهکده پسرنعمت و آرام، باغها و دشتهای شوق‌انگیز ، هیجانها و تحولات جوانی شورشها و انقلابهای سیاسی، حبس‌هاو تبعیدهای جانفرسا ، سفرها و سرگردانیهای ممتد ، عشقها و ناکامیهای همیشگی ، به آتش قلب من دامن زدند و در گفته‌ها و نوشته‌هایم شور و التهابی‌پدیدار کردند. من‌شاعرونویسنده‌ای که دلم میخواهد نیستم. اما چه میتوان کرد، وقتی از شمع سوزانی علت روشنائی اورا می پرسند، جز نشان دادن اشك گرم و مستقل خود جواب دیگری ندارد.

نظام وفا حتی در دوران پیری که نزدیك بهشتاد سال از دوره زندگانیش میگذشت‌باز به گفته خود باموی سپید وروی زرد ، از عشق و محبت سخن می‌گفت وچون کوه عظیم مملواز برفی شروع به آتشفشانی میکرد. او معتقد بود که زندگی شاعر خواب و رویائی بیش نیست‌و وقتی خواب‌ابدی‌مرگ‌شاعررافروگرفت‌مانندآنست که ازاین پهلو به‌آن پهلو غلطیده است.

از نظام وفا آثار چاپ شده و چاپ‌نشده‌ای باقی مانده است که ازآن جمله : مثنوی حبیب و رباب در شرح خودکشی حبیب‌الله میکده ودو نمایشنامه به نامهای ستاره وفروغ و فروزوفرزانه و کتابهای معراج دل. آماج دل . پیوندهای دل و بالاخره حدیث‌دل که تقریبا تمام غزلیات او را دربر دارد و بقول خودش این کتاب طومار حیات ادبی اوست وکیفیات و حالات دوره زندگانیش از طفولیت‌تا پیری در آن نمودار گردیده است.

نظام وفا در حدود بیست هزار بیت شعر سروده و احساساتی‌ترین مضامین را در آثار خود آورده است. قصه بلبلی که هدف تیر پسربچه شیطانی قرار گرفته ، عشق دیرین بلبل را بشکل و اندوه و حسرت گل تنها مانده‌ای را که دور از یاران خود روئیده است و چنین مضامینی که در ادبیات گذشته نیز وجود داشته ،در شعر نظام وفا جلوه و نمایش تازه‌ای دارند.

مرگ شاعر

استاد نظام وفا روز پنجشنبه ۱۸ رمضان سال ۱۳۸٤ هجری قمری برابر اول بهمن ماه ۱۳٤۳ شمسی به علت سکته مغزی در تهران دار فانی را وداع گفته و به دیار باقی می شتابد .

روانش شاد

آرایش عشق

ای خوشا عاشقی ومستی وبی‌پروائی
ای‌خوشا خون دل‌خویش‌قدح‌پیمائی
از دل‌من به‌کجا میروی ای‌غم دیگر
توکه هرجا روی آخر، برمن بازآئی
شستم از اشك و زخون رنگ و جلایش دادم
صورت عشق نبدورنه، بدین‌زیبائی
رانده‌ایم از همه‌جا وگنه ما این‌است
که نداریم دلی بوالهوس و هرجائی
چشم از خواب عدم بازنکردم هرگز
دیدم اینست اگر، عاقبت بینایی
پای درخانه بدنام ، نظام از چه‌نهی
نیستت گربه سرای دل، هوس رسوائی

زاری دل

بی‌سبب ترك من زار نمی‌بایدکرد
بخدا اینهمه آزار نمی‌باید کرد
کشتی و سوختی وباز نمی‌بخشائی
به عناد اینهمه آزار نمی‌باید کرد
زیکی دل ببر، ودل به‌یکی ده در شهر
همه خلق گرفتار نمی باید کرد
گفته‌اند اربتو : دوست ترامیدارم
راست است این سخن ، انکار نمی باید کرد
حرف دل‌پیش یکی خوش نبود غیر ازدل
جزبه یاران گله ازیار نمی باید کرد
نظام وفا

گفت‌وگویی با «سیمین بهبهانی»

بقیه از صفحه ۱۳

او بامسائل زمان، در رویارویی او با تخیل، در پشتوانهٔ فرهنگی‌او، درآشنایی او با ادبیات جهان درتصرفات او در زبان و در اعتقاد اوبه لزوم نوآوری در اندیشه و سبك جست و جو کرد. نمی‌دانم چرا اغلب کسان در بررسی طرز کار او فقط به فرم وقالب ظاهری توجه می‌کنند واز محتوای عمیق‌و گستردهٔ آن غافل می‌مانند. گمان ندارم که نیما ازمعاصران یاآیندگان خود متوقع بوده‌است که عینا قالب وزبان خاص او را تقلید کنند. سعی در اثبات این توهم نقض غرض اصلی نیماست که همه چیز را در شعر، تازه وبه‌دوراز تقلید می‌پسندید. بسیاری از شاگردان اوکه درقالب ظاهری شعراوکارکردند پس از اندك مدت به شیوه های‌خاص خوددست یافتند وبسیاری دیگر در قالب او زبان خاص خود را به کارگرفتندو درمیان هر یك از این دودسته امروز بزرگانی داریم اما هیچ‌کس نمی‌تواند مدعی شود که از این پس همه کس باید بازبان نیما ودر قالب نیما وبدون هیچ ابتکار و ابداعی از سوی خود ، شعر بسرایدو نیز هیچ‌کس نمی‌تواند مدعی شود که در کار نوآوری‌خود از تأثیر نگرش‌و تخیل وابداع‌نیما به دور مانده‌است ــ ومن نیز .

از این پس باید در جوانتران امیدبست که ما بار سفر بسته و گوش بردرا نشسته ایم

ــ نظرتان در مورد شعر سپید چیست؟

● ــ گمان می‌کنم منظورتان شعر آزاد باشد.یعنی شعری که‌وزن قراردادی ندارد.شعر سپید از اصطلاحات شعر غرب است ودقیقاً نمی‌توان آن را بر نوع خاصی ازشعرفارسی منطبق دانست. به هر حال ، برسرنام بحث نداریم. اگر منظورتان‌شعربدون وزن قراردادی باشد مرحلهٔ‌کمال آن‌راباید در شعر احمدشاملو مشاهده کرد. شعر شاملو عالی ترین تصویر، روشن‌ترین بیام و شیواترین زبان را به‌خواننده عرضه می‌کند. گفته می‌شود که وزن ندارد، اما طنین واژه‌ها ترکیبهای تازه وساخته و پرداخته شاعر،استفاده از واژگان‌گسترده، به کارگرفتن بجای بسیاری از واژه‌های دورمانده یا مصطلح کوچه و هویت تازه‌بخشیدن به آنها، تغییرمکان افعال و ضمایر، حذفهای به قرینه و اضافات به عمد، همه‌و همه، موسیقی خوش آیندی‌برای کلام اوایجاد می‌کند که جانشین وزن می‌شود. تقلید از چنین شعری اگر چه در ظاهر آسان می‌نماید، در حقیقت ناممکن است.

در مورد اشعارتان‌گفته‌اند که بسیار حال و هوای‌سنتی دارد. این مسئله را چگونه توجیه می‌کنید؟

● ــ من‌درست مخالف این‌نظر راشنیده‌ام حتا نامه هایی ودشنامنامه‌هایی نیز از سنت گرایان مشهور دریافت داشته‌ام که به‌سنت‌شکنی وانحطاط ومریدبازی ودکانداری نیز منسوبم داشته‌اند اما واقعیت این است که اگر چه‌در محتوا وتصویروقالب تامیزان قابل توجهی از سنت سرپیچیده‌ام امادر کل‌ازسنت های فرهنگی شعر نگسسته‌ام. پشتوانهٔ شعر من همان فرهنگ رایج در ادبیات این کشور است : فرهنگ شاهنامه و تفسیر واساطیر ملی و قصه‌های مردمی . تقریباً اکثرغزلهایم از این فرهنگ سود جسته و بارورشده است و به همین سبب فهم کامل آنها مستلزم آشنایی با این فرهنگ‌است‌و شاید باز به همین سبب نیازمند بیش از یك بارشنیده شدن باشند. روی‌هم‌رفته زبان پیچیده‌ای ندارم، اما زبانی خاص دارم که سخن گفتن در رمز وکنایه وایهام و تصویر از مشخصات آن است.

تصویر در شعرم بیشترین ارزش‌را داردهرگز دوست نمی‌دارم که غزلم از تصویر های رنگین وزنده خالی باشد.

با این همه، بسیاری از غزلهایم به سبب ماهیت موضوع از زبان بسیار ساده‌ای برخوردارند . غزلهای «کوچه بازاری» وشماری دیگر ، از این دست هستند.

ـ به نظرشما اشعار شاعران زن ازنظربیان عاطفی چه تفاوتهای کمی وکیفی با اشعارشاعران مرد دارد؟

● ـ روشن است که‌بیان‌زن، مادرانه‌و زنانه‌ودید اومهربان ترو احساسی‌تر است.با این همه، این مسئله یك قاعدهٔ کلی نمی‌تواند بود. اما بر رو ی‌هم من‌ازاین تجیری که میان شاعر زن وشاعر مرد می‌کشند در رنجم. اگر شاعری واقعاً شاعر است چرا بایدزن بودن یا مردبودنش امتیازی برای او شمرده شود؟ آیا اگر شعر زن ضعیف باشد، باید جنسیتش‌موجب مسامحه در این‌ضعف شود. میدان شاعری که میدان کشتی نیست‌که جنس ووزن در آن‌موجب رده‌بندی شود.

چرائیش زنان درشعر معاصر ایران ضعیف‌بوده است. وبسیاری دیگر.

● ـ این رانمی‌پذیرم. در شعر معاصر ایران پروین‌را داریم‌وفروغ‌را داریم که‌رده‌بندی شعر آنان، جدا از شعرمردان ،گناهی عظیم است. وبسیاری دیگر.
اینان نه ازلحاظ زبان و نه از لحاظ تصویرونه از لحاظ‌احساس ونه‌ازلحاظ شگردشعری چیزی ازشاعران خوب مرد کم ندارند ـ گیرم که شیوهٔنگرش آنان زنانه باشد ،که باید اینچنین هم‌باشد اما اگر ازلحاظ شعرشاعرمقامی‌گویند. به همان میزان که مردان باسواد بیشتر اززنان بوده‌اند به همان میزان‌نیز تعداد شاعران مرد باید بیش از شاعران زن باشد. عوامل سنن اجتماعی و موانع خانوادگی و اشتغال زنان به تربیت فرزند و ادارهٔخانه نیز در این مورد نمی‌تواند کاملا بی‌تأثیر باشد.
بااین همه، توجه به فهرستی که خانم پرتونوری‌علا (شاعرمعاصر) شنیده‌ام که‌اززنان شاعر در دست‌تهیه دارد شاید مشکل گشای‌شما در این پرسش باشد.

ـ آیارنجهای مادرتان را به عنوان یك زن دردمند درشعرتان به تصویر کشیده‌اید ؟

● ـ من‌و مادرم ، ماومادرانمان ، همه یك دردمشترك داریم :
قرنها زیستن زیر سلطهٔ جامعهٔمردسالارو پدرسالار. از این درد ، جای جای، در شعرهایم نالیده‌ام. امامادرم‌درمراحلی ازدیگرزنان‌کشورم خوشبخت‌تر بود زیرا ازدانش گسترده‌ای بهره داشت. نقاشی و گلدوزی و موسیقی و دوزبان انگلیسی و فرانسه را به خوبی می‌دانست.از دیگر دانستنیها، از هیئت و نجوم گرفته‌تا فقه و اصول آگاهی کافی داشت. قرآن، عربی و زبا ن‌فرانسه را در کودکی از او آموخته‌ام، همچنین شاعری را . دفتری از اشعار اوباقی است که اگر عمری باشد به‌انتشارش خواهم پرداخت.
شگفت‌انگیز زنی بود.در خانواده‌ای مرفه به‌دنیاآمد وبرای‌تربیتش‌بیش ازدوپسر خانواده کوشش کرده بودند . اما لبهٔ تیز فقر و ناداری را در طول زندگی،گاه،تامغزاستخوان‌حس‌کرد. بسیار بلند نظر ومقاوم بود . هرگز از دردی ننالید و من می‌دانستم که درد را چون نیش افعی برجگر حس می‌کندودم برنمی‌آورد.
فرزندان خود را در نهایت مهرو عطوفت پرورد و هر یك را برای‌زندگی باشرافت وتقوا آماده‌کرد. من ازاوچه می‌توانم‌گفت که‌هرزده‌ام سپاسی از او دارد. هنوز هم در سخت ترین ایام زندگی در رؤیایم به همدلی می‌شتابدوهنوز گویی نگران من است.
پارسایی وایمانش رادر کمتر کسان دیده‌ام دردباربیگانه درگذشت وپیکربی‌دوانش رابنابه وصیتش درجوارشیخ‌صدوق،که ازنیاگان‌پدرش بود، به خاك سپردند. هنوز هم‌سخن گفتن‌ازاو برایم شیرین‌ترین است:
بازگواز نجدوازیاران نجد
تادرودیوار را آری‌به‌وجد.

شماکولی را در اشعارتان به عنوان مظهر دربدریها وآوارگیهای روحتان انتخاب کرده‌اید آیا این سمبل همهٔ زنان رنج کشیدهٔ تاریخ‌است؟

● ـ درست است. دست کم زنان‌تاریخ کشورم. مردسالاری وستمسالاری‌در کشورم‌دیرینه سال است. زنان شاهنامه رابنگرید، هر کجا حدیثی از زن است حدیثی سراپا درداست: حدیث تهمینه‌ای، منیژه‌ای،فرنگیسی وکتایونی. وآنجا که گردآفریدی است،تن‌درجامه،وگیسو در کلاه‌خود مردان نهان‌می‌دارد، وآنگاه که‌سیمای زنانه‌اش می‌درخشد از شرم‌می‌گریزد.و آنجاکه پوراندختی و آزرمیدختی بر تخت می‌نشینند، آنگاه است که مردی نمانده است ودرناگزیری وناچاری ،وجودشان غنیمتی است بازیافته‌به اکراه.
پس‌کولی «من»است ، زن است .روح تاریخ این وطن‌است.با این‌همه،من‌به‌قصد، چنین انتخابی نکردم ؛ «کولی»خودآمدومن‌در به‌رویش گشودم. فرزانه‌ای سرودهٔخویش را به نام «کولی» برایم فرستاد ومن آوارگی‌زن را در سیمای این سروده‌دیدم و به سرودن‌کوشیدم.

به‌نظر شما در کوران انقلاب و بعد از آن چه تحولی در شعر به‌وجودآمد ؟

● ـ تحرك ، حرارت ، احساس ، شور راهگشایی ، شوق راهنمایی ، امید به آینده، تب و تاب و بعد نمی‌دانم‌چه...
امامی‌دانم که‌شاعران سروده‌اند ومی‌سرایند و عرضه نمی‌شود.
هنوزبهترین سروده ها از همان‌نسل‌گذشته است به‌استثنای دوسه مورد و دوسه تن.
گمان دارم که شگفتن درجوانان چندان که‌بایدنیست، یاهست ومن‌نمی‌بینم.کار چاپ ونشر و عرضه بسیار اندك است. نشریات رویاروی مشکلاتی بی‌شمارند که کمترین آن‌کمبود کاغذ وگرانی چاپ‌است. با این‌همه می‌گویم‌که ازاین پس باید در جوانتران امید بست کما بارسفربسته و گوش بردرا نشسته‌ایم .

ـ در مورد آثار قدیم وجدیدتان وکتابهائی که دردست چاپ‌دارید توضیح‌بدهید .

● ـ آثار منتشر شده‌ام : «جای پا» «چلچراغ»، «مرمر»، « رستاخیز» « خطی زسرعت وازآتش» و «دشت ارژن» هستند.
تقریباً دو مجموعهٔ شعر منتشرنشده دارم‌که نمی دانم کی‌آنها را منتشر خواهم‌کرد. یك مجموعهٔ خاطرات‌هم‌در دوبخش وبادوزبان‌شعری و نثری به نام «آن‌مرد،مرد همراهم» دارم که سه‌سال‌است درانتظار انتشارش هستم.یك‌گزینهٔ شعربادومقدمه‌نیز دوسالی‌است که‌مرابه انتظار نشانده‌است.به‌فکرانتشار مجموعه‌ای ازمقالات‌و نامه های خود نیز هستم. و با این توضیحات بازرگان سعدی را به‌یاد می‌آرم که «صدوپنجاه شتر بار داشت و چهل بندهٔخدمتگار »و گمان می‌دارم که بیش از او پریشان گفتم‌و بیرون از قرار آشفتم ـ ودیگر، بس!

وقت شما هدر نمیرود!
خودتان بیاموزید
مبتدی ـ مقدماتی تا عالی دوره‌های آموزشی کتاب بانوار با کمك این دوره‌ها برابر بهترین روش بدون معلم، انگلیسی بیاموزید. سازمان بل ۸۳۷۸۹۲
صندوق پستی ۹۱۱ ـ ۱۳۱۴۵
مرکز پخش انتشارات مروارید
تلفن ۶۶۷۸۴۸

محرابی: در انتظار صحنه هستم

اسمعیل محرابی از بازیگران با سابقه تئاتر، سینما و تلویزیون است واز معدود استعدادهایی که به تمامی از توانائیهای حرفه‌ای آنها استفاده نشده ونمی‌شود. حرفهایش را بشنوید.

— چند سال است بکار بازیگری مشغولید

● اولین کارم بازی در نمایشنامه «پلوفت‌شیخ کوچك» درسال ۱۳۳۹ برای تلویزیون بود. ازآن تاریخ تا امروز، یعنی ۳۷ سال، در ۸۰ نمایش صحنه‌ای وتلویزیونی، هفت مجموعه تلویزیونی وچهار فیلم سینمایی بازی کرده‌ام که ازمیان آنها مجموعه های تلویزیونی «کوچك جنگلی» «هزار دستان» وسری‌تازه «آئینه» هنوز پخش نشده وآخرین فیلم سینمایی‌ام «وکیل اول» در مرحله تدوین است.

— فرق میان بازیگری در سینما و تئاتر چیست؟

● فرق بازیگری در سینمای بابازیگری در تئاتر اینست که بازیگر باید احساسات خود را ظریف‌تر، تلطیف شده‌تر و دقیق‌تر نمایش دهد. در تئاتر تداوم حس، رویارویی بازیگر با تماشاگر زنده‌تر و شفاف‌تر است وبازیگردر صحنه گرمای زندگی را روی پوست خوداحساس می‌کند. در سینمابدلیل برداشتهای کوتاه و گاه لحظه به‌لحظه در جریان فیلمبرداری تداوم‌حسی درهم می‌ریزد واین توان تمرکز بازیگر است‌که به او در تداوم بخشیدن‌به‌حس‌ها کمك می‌کند.

کم کاریتان در تئاتر چه علتی دارد؟

● کم‌کاری که چه عرض کنم! در طول ۶ سال اخیر اصلا روی صحنه نرفته‌ام. فقط در دونمایش تلویزیونی «خدا را هجی‌کن» و «سوز نبانان» بازی داشته‌ام. متاسفانه تئاتر دارد می میرد! چند ماه پیش «ارزش» کار همکارم زنجانپور را در تالار سنگلج‌دیدم. آنهمه زحمت در انزوا آنهم درتئاتری که دولتی است!

— سینمای پس از انقلاب را در مقایسه باسینمای پیش از انقلاب چگونه می‌بینید؟

● سینمای پیش از انقلاب، جز در مواردی معدود، ترویج ابتذال و وقاحت و تجارت بود. بعد از انقلاب فرصت ابتذال از اهلش گرفته شدولی‌باید مراقب بود دچار نوع دیگر آن نشویم. سینمای بعد از انقلاب‌به چند فیلمساز جوان فرصت داد تا انصافا قدرت خلاقیت خود را بداوری‌بگذارند.

— فکر می‌کنید چگونه می‌توان صاحب یك سینمای سالم و باهویت ملی شد؟

● هنرمند نقشی پیشرو در جامعه داردو میکوشد در جهت تعالی ورشد انسانی حرکت کند. برای رسیدن به‌یك سینمای سالم وبا هویت، نخست باید ویژگیهای فرهنگی‌کشورمان، اعتقادات، خرافه‌ها، تعصبات، کامیابی‌ها و ناکامی‌های مردم و جامعه را بشناسیم وبانگاهی به سنت‌ها از یکسو و حرکت‌های تازه دردنیای هردم نو شوندمعاصر از سوی دیگر، سینمایی درخور این روزوروزگار بوجود آوریم.

— بهترین کارهایتان در تئاتر و سینما کدام بوده‌اند؟

● در تئاتر «نگاهی از پل» «کی‌برای آخرین مادرم را دیدی؟» «لونه شغال» «هویج فرنگی» و «مردههای بی‌کفن‌ودفن» در تلویزیون «پستخانه» و«سوزنبانان»ودر سینما«محاصره»

— آرزو دارید چه نقشی را بازی کنید؟

● پیشه‌ور» آرتور میلر.

— از نقایص موجود در سینمای ایران بگوئید؟

● نقص اساسی را باید در تصویب فیلمنامه‌ها جست‌وجو کرد. باوجودسخت‌گیریها و محدودیت‌های بسیار، باکمال تاسف آنچه تصویب می‌شود بی‌ارزش یا کم ارزش است. اساسا تصویب فیلمنامه، درحالیکه فیلم پس از پایان کار دوباره بررسی می‌شود، چه کمکی به سینما و تولیدفیلم‌می‌کند؟ نکته دیگراینکه اخیرا زنان را از شرکت‌درآزمون‌هنرهای نمایشی دانشگاه محروم کرده‌اند، این ضربه جبران‌ناپذیری به سینما و تئاتر خواهد زد.

خبرهای سینمای ایران

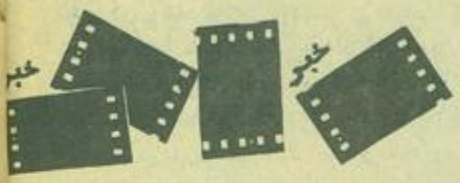

«روایت عشق» و «فرقون»

گروه فیلم وسریال شبکه اول جدیدترین کارخود موسوم به «روایت عشق» را در بیدخت گناباد جلوی دوربین برد.

این مجموعه ۵ قسمتی را علاءالدین رحیمی نوشته و کارگردانی می‌کند ودرآن معصومه تقی پور، علی اوسیوند، ایمان‌ساجدی وگروهی از بازیگران ارشاداسلامی مشهد بازی می‌کنند.

همچنین اطلاع یافتیم کار ضبط یك نمایش تلویزیونی بنام «فرقون» دراستودیو ۱۲ خاتمه یافته‌واین نمایش تلویزیونی در حال حاضر

«ترن» وصداگذاری

فیلم «ترن» ساخته «امیر قویدل» در مرحله صدابرداری است. در این فیلم فرامرز قریبیان، خسروشکیبایی، عنایت بخشی، کیومرث ملك‌مطیعی، آرش تاج تهرانی و حسین ملکی بازی کرده‌اند. فیلمبردار فرج حیدری بوده وتدوین فیلم با «حسین‌زندباف». تهیه‌کنندگان «ترن» هادی مشکوة وافراشته‌اند وتوسط سازمان سینمایی افراشته پخش وتوزیع می‌شود.

صعود

«فریدون جیرانی» کارگردان فیلم «صعود» پایان فیلمبرداری را اعلام کرد. در این فیلم بیژن امکانیان، ایرج طهماسب، صادق هاتفی، فرهنگ‌مهرپرور و منصوره شادمنش بازی کرده‌اند. فیلمبردار رضاجلالی بوده و سناریو آنرا «علی صمیمی‌زاد و مسعود میمی» نوشته‌اند. مراحل فنی خود را طی می‌کند. «فرقون»را محمد علی اسلامی‌تهیه کرده و حسین پناهی‌آن را نوشته و کارگردانی کرده‌است. در این نمایش ۷۰ دقیقه‌ای شمسی فضل‌اللهی، باقر صحراورودی، حسین‌محب اهری‌بازی کرده‌اند.

تلاش در شهر

«تلاش‌در شهر» فیلمی است که به تازگی توسط واحد جنگ شبکه اول تهیه شده‌است‌و بزودی شاهد نمایش آن خواهیم بود.

«تلاش درشهر» نام فیلم داستانی است که حکایت مسافری را بازگو می‌کند که در ایستگاه اتوبوس کیف مشکوکی را مشاهده می‌کندوبرای جلوگیری از خطرات احتمالی بلافاصله موضوع را با ماموران پلیس در میان می‌گذارد وماموران برای‌شناسائی کیف مشکوك به محل‌اعزام می‌شوند که .

این‌برنامحه رامحمد میرحسینی تهیه‌کرده و حسین‌حکمت‌جو آنرا نوشته و کارگردانی کرده‌است .

عزت‌الله انتظامی ، حمید جبلی ، فردوس کاویانی و فرزانه کابلی نقش های اصلی‌فیلم را بعهده دارند .

کارگاه فیلم‌آزاد ومهرجویی تهیه‌کنندگان شیرك هستند . ضمناً گفتنی است «شیرك» در ششمین جشنواره فیلم فجر نمایش داده‌خواهد شد.

وکیل اول

«وکیل اول» پنجمین فیلم بلند سینمایی جمشیدحیدری پس ازپایان فیلمبرداری‌مراحل فنی را پشت‌سر می‌گذارد «وکیل اول»نسبت به بقیه فیلمهای حیدری از حال و هوای متفاوتی برخوردار است.

پائیزان در آخرین مراحل فنی

«پائیزان» سومین ساخته رسول صدرعاملی آخرین مراحل فنی خود را طی می‌کند . در این فیلم که فیلمبرداری آن را مهردادفخیمی در تهران انجام داده‌است امین تارخ، کتایون ریاحی ، داریوش ارجمند و جعفر والی‌بازی کرده‌اند.

شیرك

پس از موفقیت مالی فیلم «اجاره نشینها» که مورد استقبال تماشاگران قرار گرفت، داریوش مهرجوئی «شیرك» را نیز آماده نمایش می‌کند. فیلمنامه «شیرك» را کامبوزیا پرتوی ومهرجویی نوشته‌اند و حسن قلی زاده آن را فیلمبرداری کرده‌است.

« در انتظار شیطان» پروانه نمایش گرفت

فیلم«در انتظار شیطان»ساخته حمیدالدین صفائی با حذف چند صحنه کوتاه موفق به‌اخذ پروانه نمایش شد. این فیلم را بهروزافراشته تهیه و بازی‌کرده‌است

صبح روز بعد

چهارمین فیلم بلند سینمایی حسن‌محمد زاده موسوم به «صبح روز بعد» مراحل فنی را نیز پشت سرگذاشت. در این فیلم پروانه معصومی ، مهری مهرنیا و گروهی از هنرمندان رضائیه ومهابادبازی کرده‌اند. فیلمبرداری این فیلم را فضل‌الله‌فعال‌نوری‌انجام داده است .

این فیلم را مهرداد فخیمی در تهران وشیراز فیلمبرداری کرده‌است ودر آن‌نقشینه، محمدمطیع، اسماعیل‌داورفر واسماعیل محرابی نقشهای اصلی فیلم رابازی کرده‌اند.

«وکیل اول» را هادی سیف نوشته و قصه‌آن حول محور انتخابات مجلس پنجم است.

«سایه‌های غم» ساخته می‌شود

سرانجام پس از مدتها وقفه فیلمنامه «سایه های غم» که قبلا «بگذار پرنده‌ها آواز بخوانند» نام داشت توسط شاپور قریب برای کارگاه فیلم واندیشه ساخته خواهد شد.

این فیلم که دارای‌تم اجتماعی وعاطفی است، توسط فرج حیدری در تهران فیلمبرداری می‌شود و درآن فرامرز صدیقی ، شهلا ـ میربختیار، جمشید مشایخی ، عزت‌الله مقبلی مهری ودادیان و مهین شهابی بازی دارند. این فیلم‌توسط سیدمحسن وزیری تهیه‌کننده‌فیلم های خبرچین و زنگ اول تهیه می‌شود.

گفتنی است‌که شاپورقریب این فیلمنامه رابراساس قصه‌ای از قاضی ربیحاوی نوشته است.

«محموله»در تهران فیلمبرداری می‌شود

فیلمبرداری فیلمنامه «محموله» نوشته غلامرضا موسوی در تهران آغاز شد. سیروس الوند کارگردانی فیلم‌محموله را بعهده گرفته است واین فیلم در تهران و شهرستان توسط داریوش عیاری فیلمبرداری می‌شود.

«محموله» که دارای سوژه حادثه‌ای است ،در تعاونی فیلمبازان‌تهیه می‌شود.وحبیب اسماعیلی و جهانگیر الماسی نقشهای اصلی‌آن را بازی می‌کنند.

«جشن باشکوه شهر کوچك»

کیانوش عیاری بزودی کارگردانی فیلمنامه «جشن باشکوه شهرکوچك» نوشته فرید مصطفوی ، ابوالحسن داودی و داریوش مؤدبیان را آغاز خواهد کرد.

کیانوش عیاری این فیلم را برای هدایت فیلم می‌سازد و گفته می‌شود تهیه آن حدود ۱۲ میلیون هزینه خواهد داشت.

گفتنی است که عیاری در حال حاضر سومین فیلم خود موسوم به«آتوی آتش» را آماده نمایش دارد.

لطفاً قبل از تیز کردن تیغ ⇦ توجه فرمایید:

- تنها دستگاه الکترونیکی مخصوص تیز کردن تیغ‌های نوع ریش‌تراش فیلیپس در اختیار سازمان خدمات الکترونیک خارک بوده و این سازمان دارای هیچگونه نمایندگی در سراسر تهران و اجزان نیست.

با صورت خود کشتی نگیرید!!

فقط ۲۰ تومان

PHILIPS

شما اگر صورت خود را با ریش‌تراش نوع فیلیپس (نورلکو، نوسورسال و غیره) می‌تراشید، عمر موثر یک تیغ ریش‌تراش تنها ۶ ماه است و بعد از آن، صورت شما پوست‌اندازی مصنوعی می‌خراشد. در واقع مدت یکسال دیگر تیغ‌ها صورت شما را نمی‌خراشند، بلکه بسیاری موهای صورت شما را از بیخ می‌کنند!

اینک تنها واحد تیز کن الکترونیک تیغ‌های نوع فیلیپس در ایران (و تنها واحد در خاورمیانه) بکار افتاده است. روش ما برای تیز کردن تیغ‌های حساس ریش‌تراش شما به همان طریقی است که هلندی‌ها (مخترع ریش‌تراش فیلیپس) بکار می‌برند. بهای تیز کردن هر تیغ با دستگاههای معمر فقط ۲۰ تومان است تا صورت شما را مثل بر بتراشد. کار خود را بدست کسانی بسپارید که به صورت شما همانی احترام می‌گذارند.

تعمیرات، سرویس و فروش انواع ریش تراش

مرکز خدمات الکترونیک خارک - خیابان انقلاب (مابین چهارراه کالج و ولی عصر)، اول خیابان خارک، جنب هواپیمائی آسمان (نزدیک تالار وحدت) - تلفن: ۵۲۶۱۸ ۲۸

با متخصصین
انستیتو رازی
(ونوس سابق)
مشورت نمائید

اگر فندریش مو یا طاسی ریخ می‌برید، اگر از معالجات بی نتیجه موی سر خسته شده‌اید، برای ترمیم موهایتان با متخصصین ما مشاوره نمائید. سیستمهای با مراجعه بعدی - بدون مراجعه بعدی - تدریجی - یک جلسه‌ای و پرپشت کننده این انستیتو به کلیه کسانیکه در اثر سوختگی - چربی زیاد - شوره زخم و امثال آن از ریزش مو یا بی موئی سر رنج میبرند این امکان را میدهد که بدون هیچگونه نگرانی سالهای سال مانند افراد عادی از موهای پرپشت و زیبا برخوردار باشید

انستیتو رازی برای رفاه حال بیشتر مشتریان گرامی مبلغ هزینه ترمیم مو را به اقساط می‌پذیرد.

انستیتو رازی تنها مؤسسه‌ایست که موهای ترمیمی شما را ضمانت میکند.

ساعت کار صبح‌ها ۸ الی ۱۳½ عصرها ۳½ الی ۷

آدرس تهران: خیابان ولی‌عصر، بالاتر از چهارراه امیراکرم رختکن کمپانی تلفن ۶۶۳۶۰۰-۶۶۶۵۸۹

آدرس مشهد: دروازه طلائی - رختکن نوشاد طبقه ۳ شماره ۳۰۴ تلفن ۵۸۰۵۸

آدرس فرانسه: 26, Place Vendome 75001
Paris Telephon: 42.86.82.00 - 42.86.82.01

IVARI

دوره کودکان
مجموعه جدید کتاب و نوار
مناسب گروه سنی ۵ تا ۱۲
سال تدوین شده از
دوره‌های معتبر جهان دوره
اول - یک کتاب و سه نوار
شرکت گسترش مطالعات و
فرهنگهای سازمان پل
۸۳۷۸۹۲
صندوق پستی ۹۱۱ -
۱۳۱۴۵
مرکز پخش انتشارات مروارید
تلفن ۶۶۷۸۴۸

دزدگیر الکترونیک (دیجیتال)
تابان نت سابق

۱۲ نوع سیستم حفاظتی مدرن جهان
در نمایشگاه بزرگ حفاظت ایران
شرکت تابان الکترونیک

۸۶۵۲۵۲
۸۶۵۲۵۳
۸۶۵۲۵۴
۳۳۵۲۰۷

زمستان امسال

اولین فصلنامه «دنیای سخن»

باهمکاری ده‌ها نویسنده وشاعر و پژوهشگر نامی ایران وچاپ آثار نویسندگان
وشاعران دیگر کشورهای جهان منتشر می‌شود

نامه‌ها

خانم کتایون آذرلی‌از مشهد

...آقای اخوان ثالث، چه کسی می‌گوید که شما به کناری بروید ومیدان را برای ما جوانها بازکنید. من به‌نوبه خود به عنوان یك اهل قلم معمولی وساده بی‌تکلف‌می‌گویم اگرنباشید و در بیـن مردم نباشید و بـه کناری بروید ماچون دانه های تسبیح ازهم میگسلیم و در دامان تاریخ گم می‌شویم.

● **نامه شما را به آقای اخوان ثالـث می‌دهیم و امیدواریم ایشان فرصت پاسخگویی داشته باشند**

آقای‌مسعود بکریان ازمشهد

... پیشنهاد می‌کنم بخشی در مجله‌بازکنید و به مرور لغت ها و اصطلاحات فرهنگی، هنری و ادبی را شرح وتفسیر کنید.

● **کوشش می‌کنیم پیشنهادشما را با شورای نویسندگان در میان بگذاریم**

آقای پیمان باباخانی از باختران

... شماره جدید پربارتر از قبل بود.ولی گویا که بر مناطقی‌مانند باختران باید ازنعمت این گونه مجله‌ها بی‌بهره باشند نمی‌دانم‌روی چه حسابی است کهشهرما با این همه قدمت فرهنگی و این‌همه نویسنده که‌تحویل‌داده‌باید ازبابت این مجله‌های فرهنگی سخت در مضیقه باشد. واقعاً انصاف نیست که دریك نصفه روز مجله دنیای سخن درباختران ناپدید بشود.

● **سعی کرده‌ایم که مشکل شما از این بابت حل‌شود. ماهم دست دوستانی چون شما رامیفشاریم**

آقای منوچهر احمدی از کرمان

... بنده یك مشکل بـزرگ دارم و آن اینستکه فرم‌نیستم و نمی توانم خود را بـا دیگران تطبیق دهم و اینکه مردم می‌گویند بنده از بچگی و اززمان قدیم اینطور بوده‌ام و می‌خواستم بدانم فرم‌چیست ؟ مادرزادی است یا ارثی ؟ علل آن چیست؟

● **در این مورد بهتر است با یك روان شناس مشورت کنید ، متاسفانه کاری از مـا ساخته نیست .**

آقای ایرج مجیدیان از مشهد

..دوره قبل دارای تنوع‌قابل ملاحظه و خوبی بود . رمانهای ایرانی از نویسندگان خوب و شناخته شده مانند آقای مطیعی تهرانی که همگی به نوشته‌و قلم ایشان‌به دیده‌احترام و علاقه می‌نگرندکه متاسفانه در این‌دوره‌از این نویسنده توانا چیزی در ماهنامه ندیدم... توجه داشته باشیدمخاطبانتان احتیاج دارنـد وقتی که مجله را به دست می‌گیرند ساعتی‌چند سرگرم وخشنود شوند.

● **ماهم به آقای مطیعی تهرانی احترام می‌گذاریم اما شیوه و روش کارمان بادوره قبل فرق دارد و ضمناً مـجله رافقط بـرای سرگرمی ! چاپ نمی‌کنیم.**

آقای حمید غفاری از ارومیه

...به کسانی که مجلات‌و روزنامه هـای ایرانی را فقط در صورت رنگین نـامه بودن طالبند و هر حرکت مستقل و درستی را به وابسته بودن به شرق یا غرب ودر نهایت به اجانب تلقی می‌کنند توجهی نکنید ... یك‌بار وبرای همیشه‌به طالبان مجلات بازاری‌بگوئید در بین مطبوعات داخلی مجلات دلخواه‌ایشان به اندازه کافی وجود دارد لطفاً این یکی‌دو مجله سنگین و خوب را به حال خود رهـا کنند...

● **از محبت شما ممنون امایادتان باشد که گردانندگان همه نشریات موجود درکشور می‌کوشند تا خدمتی فرهنگی بکنندونبـایـد عنوان «بازاری» به‌آنها داد. بهر حـال در جامعه سلیقه‌های گوناگون وجود دارد و باید نشریات پاسخگوی این سلیقه‌ها باشند.**

آقای غلامحسین عقیلی از گرگان

... متاسفانه گرایش به«نبش‌قبر»دردنیای سخن دیده می‌شود. من نمی‌دانم که در اوضاع و احوال کنونی کشورما نبش‌قبر مجددحافظ و حزین لاهیجی و عراقی چه دردی از دردهای بی‌شمار این کشور را درمان می‌کند ؟آیاعمر نبش قبر بعداز انقلاب هم باید ادامه پیدا کند؟ آیا۶۰ سال نبش قبر بس نیست ؟ لابـد بزرگان ادب وزعمای قوم به این بنده حقیر انتقاد خواهند گرفت که چرا به ساحت مقدس حافظ وسعدی‌و عراقی وحزین لاهیجی و ... اهانت می‌کنم‌باصراحت می‌گویم : دوستان‌اهل قلم ،حافظ بازی وسعدی‌بازی و مولوی‌بازی و سردرگور سرد این وآن کردن را تمام کنید! از دنیای‌سخن بیش از ایـن انتظار می‌رود

● **مابرآنیم که «معاصر» باشیم اما این معنایش نفی گذشته نیست چرا که بی میراث گذشته حرکت بسوی آینده نتیجه مطلوبـی نخواهد داشت خیال می‌کنیم که‌در همین‌ـه شماره نشان داده‌ایم که می‌خواهیم با زمـان حرکت کنیم و درزمانه خود جـاری باشیـم بی‌لطفی است‌که چنین خشمگینانه کوشش‌هـای هر چند ناچیز ما را نفی کنید.**

یك دوست‌از تهران !

... بودن یا نبودن یك هیئت تحریریه مسئول‌و یاغیر مسئول مسایل گوناگون راباعث می‌شود که‌در نهایت نقش شما بمثابه کفـه ترازویی می‌ماند که اگر مطالب کـذب و خصمانه در رابطه بایك ایدئولوژی خاص‌رشد یابد کفه غیر مسئولانه بودن سنگینی‌می‌کندو بی‌محتوایی هیئت تحریریه‌وسردبیری حکایت زهررا پیدا می‌کند و انتشار مجله‌سرنگی‌که زهر را به جامعه تزریق می‌کند .

● **مجله «دنیای سخن»حاصل یك‌کوشش دقیقاً فرهنگی و بی‌طرف‌است لطفاً سعی‌نکنید به ما «برچسب» بزنید،سعی داشته باشید با انتقادات اصولی خود در بهبود کارمان موثر باشید.**

نامه‌ها، شعرها و قصه‌ها ومقاله های ایـن دوستان را هم دریافت کرده‌ایم:

مریم مشرف‌الملك . مهدی احمدی.محسن جعفری .کمری‌ورمنجه. ف.محیط. الف موج. بهـروز افتخـاری. طوطی. غفار حیـدری محمدعلی آقامیرزایی . مسعود میـری. الـف طالبلو. فریباتفقدی . علیرضا کاشی‌پور.محمدی علیرضا برارش .کیانوش‌شمس‌اسحاق .پیروز زمانپور سیاهکل. هـرمز داورپناه . علیرضا سلطانی. محمد نوروزی . سعید هادی . محمود مومنی .پیام مجتبایی.زیباکاوه‌یی. عبدالحسین جهانگیری نژاد . ندا اتراك . یعقوب حیدری جمال سنگ سری. تقی خاوری. ایرج ضیایی پرویز حسینی . قاسم اسمعیل پورمطلق . پیام مجتبایی . مهدی ربیعی . علی‌اصغر راشدان. کامـران سعادتی . مـحمد کـدخداعبدالله. جهانشاه محرابیان . فهیمه آزاده. جوادلطفی. امیرجوادیان . ملك ملایری. محمدعلی‌خواجه خلیلی. عبدالخلیل غرنینی. فریبرز هادی‌پور. مهـر. محمدکشاورز. شراره زرگوشیان.فرانك قریب‌پور. ملاجابی. شیبانی . شلنگ آبادی، عباس شاهوردیلو . حسین‌مشاق. احمد ارض پیمالشکجانی. عبدالکـریم نوروزی . نـعیم موسوی. نگهبان محمد برآبادی . حسین‌زاده علی‌عباسیان . آدینه زاده . محسن میناژاده ضیاالدین خالقی .عباسعلی یحیوی. جمشیـد فروزان دوست . ودهها نامه و اثر دیگرکه‌در شماره های بعد به آنها اشاره خواهیم داشت.و همین‌جا بگوئیم که اگر نام دوستان قلم بدست هم دراین صفحه‌می‌آیدبخاطراینستکه اطلاع‌دهیم آثارشان بدستمان رسیده است.

غلامعلی لط

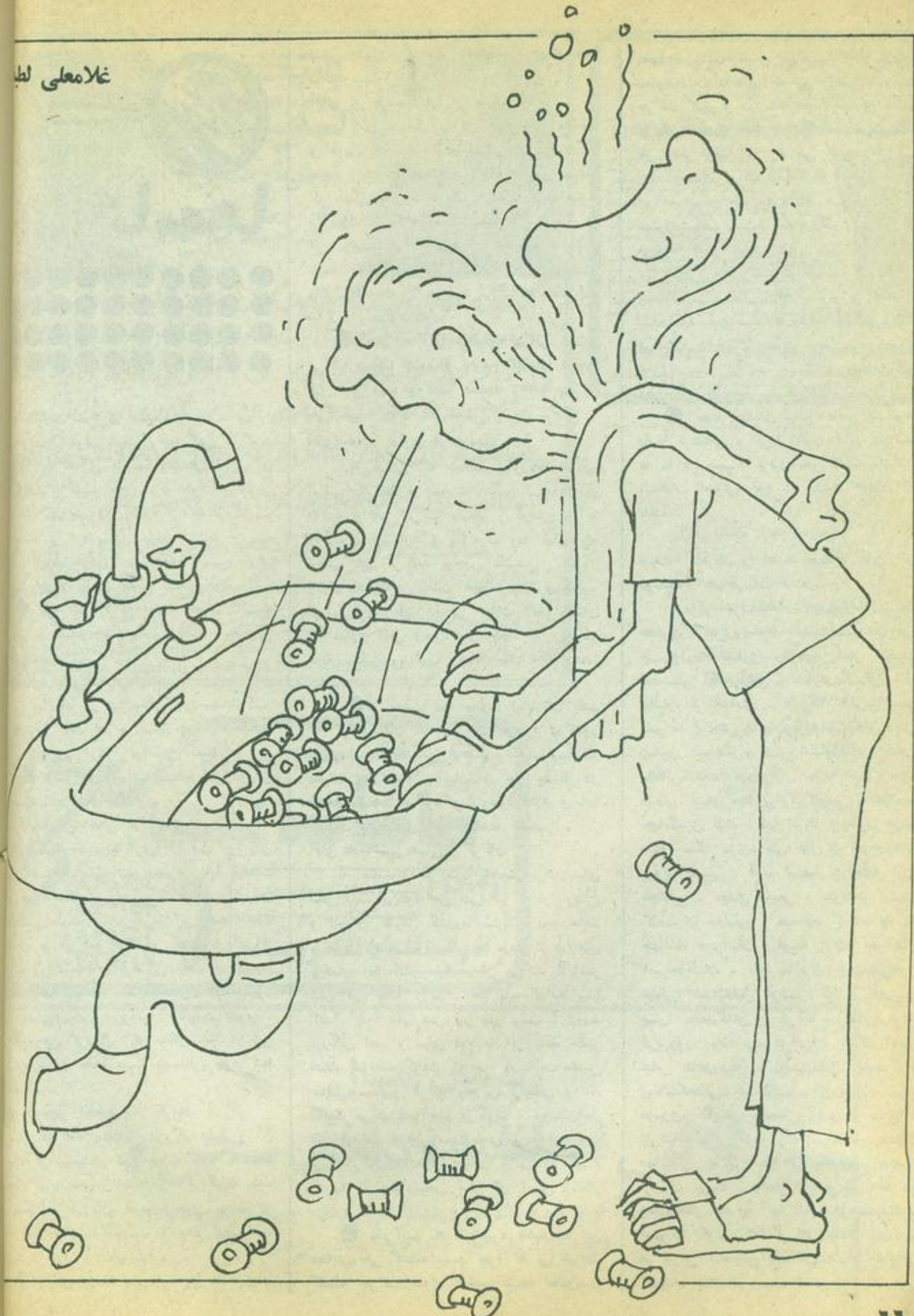

پرویز پرستوئی خسرو شکیبائی
عنایت بخشی

علی آقاجانیان . مهری وادادیان . منیژه سلیمی
تقی سیف جمالی . نعمت الله گرجی

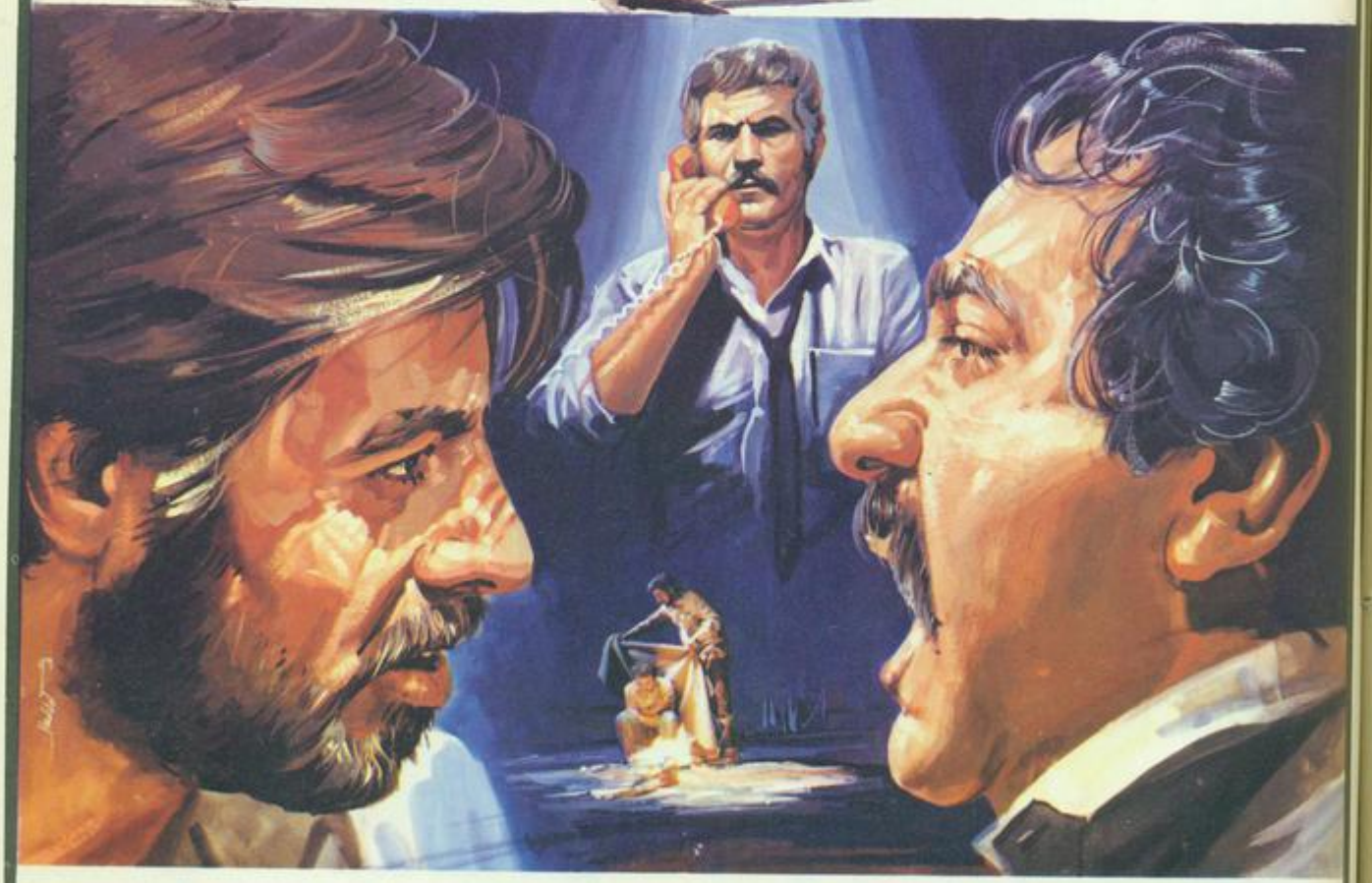

شکار

تهیه‌کننده: مجید جوانمرد
فیلمبردار: برگرونی بغوسیان
موسیقی متن: بابک بیات

مدیر تولید: ساموئل خاچیکیان
محصول: سازمان سینمایی فجر
نویسنده و کارگردان: عبدالرضا ساعتچی فرد

گمشدگان

The Missing

فیلمی از **محمدعلی سجادی**

بیژن امکانیان ـ ولی شیراندامی ـ حمید طاعتی ـ علی شعاعی ـ حسین کسبیان
حمید لبخنده ـ طیب شرافتی ـ رضا خندان ـ حسین صفاریان و فاطمه معتمدآریا

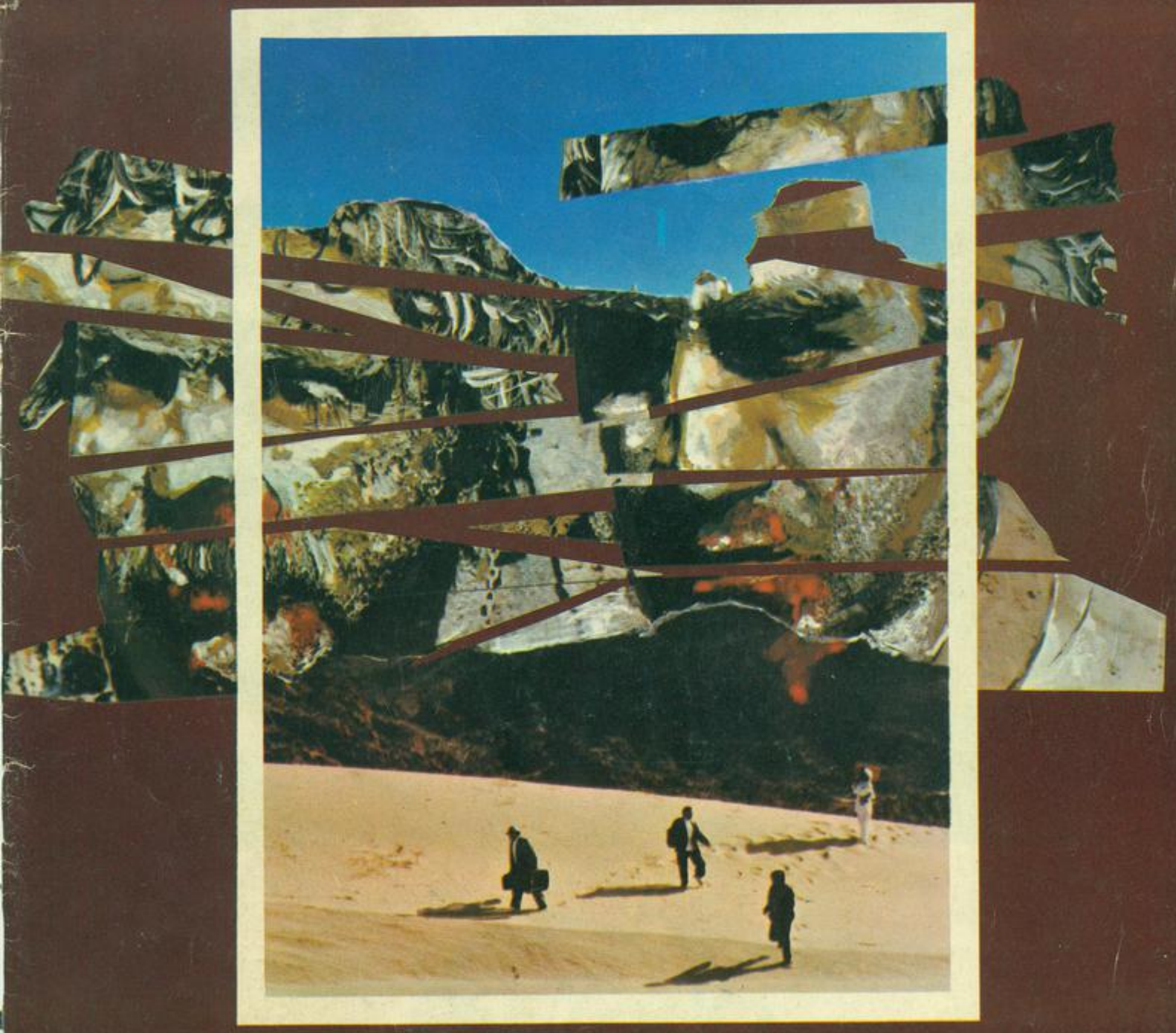

تهیه کننده : امیر توسل مدیر فیلمبرداری : رضا بانکی مدیر تولید: حسین فرح بخش موسیقی متن : بابک بیات

فیلمنامه : مهدی کفایی ـ هادی اشرفی طراح گریم : عبداله اسکندری محصول سازمان سینمائی : توحید فیلم

بخش از خانه فیلم ایران